

میر تقی علی خان
 صاحب دارالعلوم



دارالعلوم
 حقیقہ دار



۱۲۵۹



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا الصادق الوعلاءين خاتم الانبياء والمرسلين محمد وآله الطاهرين
ابدالاً بدين محمد وكنز خدای وندی را سر است که خالق جمیع مخلوقات و رازق تمامی مرزوقات است یعنی است از
احتیاج و غنا مشروط است از مویث ذناب است انبغضت نوم مر است انقصت لوم نیست ابلی و بجان ما در و پدر و جبه
و ولد پیدا کننده ساز عالمیان نیست خداوند واجب الوجود واحد و صمد حقا که آن معبود و کیا تصفیح جمیع حماد و مناسبات
و پاک نشود از تمامی نقائص و معائب است بر مخلوق تا پیش هر ذات و صفات از خالق خود جدا است از همه بر و و بیشتر
ارض سمارت رزقنا محمد و سلامم بر هدایه ارواح انبیای که اتم پیغمبران و سون می الشرام آخوند و نیک علام علیهم الصلو و السلام
است علی انحصار من زوج جناب محمد مصطفی علیه آلاف الصلوة و الثنا که فضل رسولان خالق کیا است تم
النبيين و شفیع المذنبین اندیشه با دست تحویل بر نفس تمام و نیا و لقب بقلب مجسلی و فاء و لیلیط کواهی سید هم که آغنا
عالی عباسی بچون مطیع و فرمانبردار آوا حضرت همه بدو ... ن لائق و احسن است الحق که

القلیح که ماجرای افحام مضارعی بخوان و جیت نوت آن مضلی سغیران دلیل قلعیت کمال فصاحت
 و لماغت قرآن بصفت عوی آن شیرین بخر الزمان صلی الله علیه و آله وسلم حجت ساطع و صلوة و سلام
 بران امام و کس مقام که داماد و جانشین بر او پیغمبری العز و الاحترام است نام پاکش علی بن ابیطالب
 برپاکننده دین مبین غالب کل غالب است از هیچ کنا بان خطا یا ستره و عصوم و جلالت نشان برپا
 معلوم است پیشه از زبان شیرین زبان آنجا جناب راج مذسب حق سلام حاصل کردید و بلا ریب
 اجتناب هدایت آپ این مبین را در اطراف اکثاف و کثیفی زمین شافع منتشر گردانید و آری آنجناب
 و هر دو فرزندان آنعالی قبا جناب سالت صلی الله علیه و آله وسلم کسی آنجناب اسی مبالغه
 اختیار ننمود و جناب خالق سبحان و حق آن جان نفیس نفیس پیغمبرش جان کلمه انفس نار آور آیه مبالغه
 نازل فرمود و در دوخت بر بازده فرزندان آنحضرت که هر یک از ایشان بعد از دیکر امام بحق و صی پیغمبرند
 و شایسته ریز کوار و جده عالمقدار و از همه کنا بان و عیبها پاک پاکیزه و طاهر و مطهر **بعد حمد صلوة**
 را تم این کلمات حق سمات چنان بر صفح خطاط اخلاصی و حافی و او دای یمانی نمی نگار که چون ساله تناید
 المسلمین اثبات نبوة خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم که در جواب ساله هندی بعضی نادریان ملت عیسوی
 بر عایت شل مشهور جوابی کی تبرکی و بقضای کلمه الناس علی قدر عقولهم در زبان هندی بمعرض تجویز آورده
 بحمد الله استعان بر طایب لائقه و مضامین لائقه قابل لاجنطه و استماع زمره شائسته و محتوی کتب
 لیکن بسبب اینکه مقاصد جلیله همیه آن عبارات هندیه لباس افهام پیچیده و نظر ظاهر بنیان معنی و در نتیجه
 و هم که عجم و امثالشان که مانوس زبان فارسی مطلع بران میباشند و بر زبان هندی قفیت اطلاع
 ازان ساله مستفیع و بهره مغذ نمیکردیدند لهذا حسب اقتراح بعض اجله امجا احباب اغره کاند اطایع استم
 مضامین عالیتر از تخیرات اضحه و تقریرات لاسمه در زبان فارسی نگارم و در آن مطالب سامیه ابدیان تنیان
 سهل و آسان بنیان کوزیر سبک افهام در آورم بنا علیه بجانب تخیر این ساله را ائمه برای طی و مکرر

متوجه گردیدم و در اینجا به همه جمیع مضامین مندرج در رساله هندی را سوای بعضی مواردی که متعلق تمام رساله باشد
مذکور داشته و بجز این درین رساله فارسیه فی اثبت بودن غایت مطابقت لفظیه و تطبیق تمام الاسماء و احوال
ایضا کتابانی فی الطاقه الکلام بسبب کثرت کشیدم و بر غایت مطابقت طرز جوابا بر سوال هندیست
در عبارت فارسیه جواب فقرات هندی به عبارت نصرانیه بهم زبان فارسیست و بدین رساله را یقیناً نیز انجام
و اما این رساله هندی مذکور الحال یعنی **تائید المسلمین** لاجل المطالب المضامین می کردایم و الا این اثر
فی المقصود مستعینا بالعدد اورد و مدحی نماید که نقل جواب اقبال رساله یاد در صاحب فضل نموده میشود
اول در بیان امور است که نسبت آنها کمال العجب لاجل عالم گردید **امروا** نیست که با وجود کمال آیات
قرآنییه صحت الفاظ و اعراضیات امر سهل آسان است که درین نامه بعد از قرآن مجید که موصوف بوصف
صحت الفاظ و اعراضات مذکور در صحت عالم موجود و یاد در صاحب رساله خود با جاد نقل آیات منقول خط و
غلط ننمودند و در الفاظ و هم در اعراض همین پنج رساله خود را بمعرض طبع در آورده در اطراف کشف عالم
شائع و منتشر فرمود و در طبع شریف شان خیال طبع غلط نامه هم نمیکند که احتمال صد خطا از ایشان بخاطر
همچنان عقل لایحش نیست و همچنین جرات کردن خیال اینگونه که هرگاه عقلا مطلع خواهند که دید چه خواهند
و با اینحال رساله خود را منطبع فرموده بمعرض تشهیر و دردن از مرد عاقل و فیه موجبات تعجب است و غلطی
در این رساله در نقل مذکور واقع گردیده از انشاء الله العزیز جاد و ذیل اب اقبال کاکت استمان باخبریم
خلاصه ازین امر دریافتیم که جناب یاد در صاحب در علم خود صرف هم بخوبی مهارت حاصل نیست و بر کتب
نحویه صرفیه نیز اطلاع ندارد بلکه در زاج ایشان صلا احتیاط و اندیشه مالک را هم نیست که از قرآن صحیح نیز
عبارات صحیحیه قرآنیه را نقل نفرمودند و ازین امر ناوشوار عرض نمودند **امروا** هم نیست که معمول عقلا
چنین است که در هر بابیکه نقل آیه باشند وقتیکه بخوبی در آن غلط بهم رسانند کتاب الزان تصنیف نمایند
و یاد در صاحب خلاف این عمل نمودند که رساله خود را در زبان هندی تصنیف نمودند و بعضی الفاظ عربی هم در آن فرمودند

نشد و در الفاظ و زبان کورجا نجا خطا کردند و لفظهای بسیار که خلاف محاوره و غلط باشد معروض
 تحریر او گردید پس که پادری اراده این فرموده بود و با لازم بوده که اول از مردی فهمیده و صاحب عقل و دانش
 زبان عربی و هندی را بخوبی تحصیل میفرمود بعد از آن رساله خود را تصنیف مینمود که موجب اعتراض نمیکرد
اخر سو هم است که در حق پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم العیاذ بالله کلمات درشت و سخنان ناسزا
 که شایان شان جناب لای شان صلی الله علیه و آله و سلم نمیشدند که فرمود این امر از آن مدعی متقل و
 انصاف خیلی مستبعد نمود زیرا که ابتدا کردن بدشتی نزد جمیع عقلا امر متعجب و ناسزاوار و در تحقیق حق صواب
 از چنین امور چه کار خصوص هرگاه امر مذکور موجب بهتان فتنه و فساد و سبب بیاد عداوت و عناد نموده باشد
 و بر هر عامل نصف ظاهر و باهرست که اگر شخصی فقط من حیث الدنیا صاحب تبه بوده باشد در حق وی هم در
 عذر و بیوجه نامناسب چه جای این مقام زیرا که آنجناب فیج الشان محرف عالم و عالیمان اشرف جهان و جهانیان
 میباشد در مقابل کلام نافرجان میتواند شد که مقتضای **مصرع** کلون اندازد از پادشاهش شک است
 ما هم در حق آن پادری کلمات درشتی خوشنود که رسانیم لیکن باز که فقط تحقیق و اظهار حق صواب
 منظور و منظور از بیعت از از رکاب شتی و تخشین کلام با کلمه اعراف کردیم و بیگونه کلمات درشت را
 در رساله خود مندرج نمودیم مگر احیانا اگر جایی قلم را تابانید پس انجا عفو و صغیر مکتس درین ساله انشاء
 الله العزیز بجانب دنیای پادری نیز اشاره و ایما خواهیم نمود **امر چهارم** است که عبارت
 سوال که پادری صاحب آن رساله خود مندرج فرموده و قریب است که در رساله ما هم متقول شود و شامل است
 بر اظهار آنکه در تخیل شبارات پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مذکور و موجود است چنانچه آن عبارت نیز
 بر ترجمه فارسیه برین پنج است بلکه در اکثر جاها در تخیل اشاره و کنایه حضرت عیسی محضیت نبوت
 محمد صلی الله علیه و آله و سلم حرف ده است اینکلام سائل مذکور بحال صدق راست است چه کلام
 حضرت عیسی و دیگر پیغمبران علی نبینا و علیهم السلام شبارات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ایان مؤهله

و اکثر آن در ترجمه این غیره که نصاری از آن زمان تا معرض الطباع درآورده اند بجهت موجود و
 مذکور چنانچه ما غریب انشاء الله العزیز قدر را از آن بیان کنیم خود و جواب این عبارت سالک را
 را لازم بوده که متجسس آن بشماره تماشای جوانی به لایعظم بطرز ارباب عقل و فهم ذکر میفرمودند که یک
 این امر را در حدیث مطلق تعرض انقول: جدول آن عبارات اصلا اترقام لغز و نازنین مرهاست
 عجیب است و دالالت بی اعتنائی بی انصافی شان بنمایا کنون ذکر هر حق را از امور تعجب کشفینما
 که اگر زیاد بنویسیم بسیار طول خواهد شد و لایکفیه البسیر لایکفیه **مصلحتی** مثل است ذکر
 ولیما نیکه حقیقت نبوت جناب خاتم الانبیاء حضرت محمد مصطفی علیه السلام و الشاهد دلالته
 معلوم باید کرد که بنا بر عمل مقتضای خیر الکلام قائل دل و دلیل بر مقام بطور مختصر بیان میشود و بعد
 الحمد لله که اندر دلیل بجهت تحقیق حق ای نصف لبیک کافی و فیسست هر یک این جهت بود
 آن خاتم پیغمبرین دلیل قطع حجت با مع **دلیل اول** آنکه آنجناب با کمال قابلیت دعوی پیغمبری نمود
 و از خارق عادت و معجزات بسیار موافق دعوی خود ظاهر فرمود و شخص لیاقت که دعوی پیغمبری نماید
 و بر صدق استی این مطالب و ادعای حجة اظهر فرماید آن شخص یعنی پیغمبر است چنان که سالت بانی صلی
 علیه السلام بقراین پیغمبری اندر پیش از جانب مبعوث شده اند باید دانست که اثبات این برود
 دعوی که آنجناب استحقاق قابلیت پیغمبری و داعی نبوت و بر صدق استی آن معجزه ظاهر فرمود
 و بعد که امرت ممدان فخر عالم که آسان بن بوده و احتیاج باقامت ادله و بر این قیقه و تفصیل
 و تطهیر نیست که استاده و معاینه مکن و پس که نبوتش فاع شنباه خود نموده و تا ندرین نامه و در شال
 آن را از منتهی ارباب انصاف و صحابه فهم و ادراک که خالی از عتساف بوده است در چنین منتهی اثبات برود
 که چون آن حال را که توطئه و تواضع و تنجیمه در مقام محقق بکاشانه فیه قطع و بیان هرگز
 حجتی که کثرت معجزات حضرت محمد و مثل خود بود و این جناب بآلالتاب صلی الله علیه و آله و سلم و اولاد

و اولاد اطیاب آتجناب از مننه خود و مانند تحقیق کینه عظمه بیت المقدس کر بلا علی نسبت دمانیکه
 زیارت نیقانات نموده اند و دیگر اموریکه مثل امور مسطور است سبب تحقیق همین تواتر در شهر ثابت و
 یقینی آن باشد چنانچه مستفاد است و تحقیق آن امور شک نیست و این نماید پس معلوم گشت که تواتر یقینه
 یقین است بالجمله حجت تواتر امیدی است حاجت باقامت استند لال و احتیاج و تفضل و تطویل عوار و تواتر
 اهل اسلام ثابت است که آتجناب کمال قابلیت دعوی پیغمبری ده و مردمان را بجانب شریعت خود دعوت
 میفرمود بلکه تواتر و اعتراف تمام اهل طاعن و غل مثل یحیی و غیر هم هم این امر فی الجمله ثابت است پس دعوی اولی
 ما ذکر نموده بودیم آنکه محمد اسد بدرجه نبوت فائز گردید باقیما ند دعوی ثانی آنهم تواتر ثابت است زیرا که
 تمام اهل اسلام تواتر نقل و قابل این امر هستند و قاطبه برین موافق و اجماع دارند که آتجناب
 معجزات بسیار ظاهر فرموده بلکه حق نیست که جمیع معجزاتیکه حق سبحانه و تعالی پیغمبران سلف را
 متفرق داده بود همگی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم محتمل عنایت فرموده بود بلکه کثره چنین باشد که قول
 و فعلیکه متصف بصفت اعجاز نبوده باشد از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صادر گرد پس معلوم
 باید نمود که یکی منجمه معجزات آتجناب صلی الله علیه و آله و سلم قرآن مجید است که متواتر ترین معجزات
 است و تا بقیام قیامت باقیست پوشیده نماند که حق سبحانه و تعالی قرآن مجید را از جمیع
 معجزه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گردانید که غالب معجزه پیغمبران مشابه بحسن و فعالی مقرر شده
 که مردمان عموم و حضرات ایشان را در آن مهارت حاصل میبود چنانچه هرگاه در عهد حضرت
 علی نبینا و علیه صلوة و سلام سحر و جاد و رانج بود و حق تعالی آتجناب اعجازید بسیار و معجزه اثر و
 شدن عصا عطا فرمود که ساحران از القیاع و ابرار مثل آن عاجز و حیران شدند و در زمان
 حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام چونکه طیبیان حاذق مثل جالوس غیر موجود بودند و درین
 طبابت کمال داشتند که معالجه امراض مزمنه و مملکه بخوبی می نمودند لکن حق سبحانه و تعالی

آنحضرت را چنان معجزه عطا فرمود که شبانه شبان افعال و اعمال اطبا بی کورین بوده لکن آنها قدرت
بران نداشتند و آن نیست که حضرت عیسی علیه السلام را زنده میکرد و از بر وی کوری مانند آن شفای شریف
الی غیر ذلک من امثال او که این طین بر کاه جناب سالک صلی الله علیه و سلم در عرب مسجود میشد
در نهنگ در فضیلت بحال فن فصاحت و بلاغت و انشاء عبارات فصیح و بلیغ و انشاء اشعار آبدار بوده و
عربین بسیار انصیف نموده می آوردند و در کعبه مظهره و زیارت کردند و در محراب و مساجد و مساجد
حق تعالی بر جناب سالک صلی الله علیه و سلم قرآن مجید را که بدرجه اتم فصاحت و بلاغت ارد و مجتوبست
بر یک روز و نیم و سبب و سبب غریب و سببی که هیچکس مثل آن را بهتر از آن آرد و نمیتواند نازل فرود
و آنرا محبت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و قرآن و چنانچه جناب سالک صلی الله علیه و سلم آنرا پیش عرب
تلاوت فرمود و متحدی کرده ارشاد نمود و کلام در نبوت منشکی در میان قرآن ایاریافته عجز شد و بعد
فرمود که ده سوره که در قرآن مجید یارید بر این قدر اتم و در نزد فرمود که مثل کیسوه یارید این هم از ایشان
مکن شد و چون من کیسوه که چنان اتم شود چنانچه خداوند در قرآن مجید ارشاد می فرماید **قُلْ لِّدَعْوَتِكُمْ**
وَالْحُجَّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِثَبَاتٍ هَذَا الْقُرْآنَ لَا يَأْتُونَ بِثَبَاتٍ لِّكُلِّ بَعْضِهِمْ بَعْضٌ ظُهُورُ الْعِلْمِ
بگویی محمد صلی الله علیه و سلم که گویا و این همه او میان و جنیان بر اینکه یارند مانند این قرآن نیاید
مانند آنرا و اگر چه باشند برخی از ایشان بر خیر اتم است و عدد کار و در مقام دیگر میفرماید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا**
أَقْرَبُ قُلْ قَالُوا بَعْثُ رَسُولٍ مِّثْلَ مَفْزِيَّاتٍ وَأَدْعُوا مِّنْ أَسْطِنَاطِكُمْ مِّنْ قَوْلِ اللَّهِ لِكُلِّ
صَاحِدٍ قَبِيلٍ فَإِنَّمَا يُسْتَجِيبُوا لِكُلِّ مَا نَزَّلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ قُلْ إِنَّمَا
مُسْلِمُونَ یعنی بگویند که خود برافته است تو آنرا گویی محمد صلی الله علیه و سلم پس یاریده سوره
مانند آنکه ساخته و برافته بوده باشد و بخوانید بعد خود هر که ایتوانید از غیر خدا اگر هستید استیکو
پس اگر عاقبت کردند سوال شمار یعنی سوره نیارند پس بدانید که آنچه فرستاده شده بدش الهی است

رحمت و بزرگواریست عجوبی تنزه و برپشتش مگر الوه پس ای شما گردون همنده کمانید و تیر خن سبحانه و تعالی محراب
 بجانب کفرا شده ارشاد و فرماید و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاقوا بسورة من منله
 و ادعوا شهداءکم من دون الله ان کنتم صادقین فان کم تفعلوا و لکن تفعلوا فاقولوا انما انزلنا
 الله و قوتها الناس و احجاره اعدت للکافین یعنی و اگر بوده باشید شک و شبهه اختصاف
 فرو فرستاده ایم بر بنده خود پس بپارید کیسوره که مانند آن باشد و بخوانید نه خود کردی را که حاضر
 نزد شما از غیر خدا اگر هستید استکویان پس اگر نکردید یعنی مثل کیسوره نیاوردید و هرگز نمیتوانید که مثل آن
 بپارید پس بر پهنید از آتش و فرخ که بهیرم آن آدمیان اند و شکما آ داده و همیا کرده شده است این چنین
 برای کافران غرض خود ظاهر و آشکار است که در میان عرب فصحا و علما بکثرت موجود بودند پس اگر آوردن
 مثل قرآن این نشان ممکن میشد چرا ایند و شفقت خبک بعد از تعویج حری و قتال و هلاکت احباب و اقربا و
 اطفال فیض الفتن و ابدان اموال منسوبیت سبحان اطفال و منسوبیت و سبیت سنون محارم و اطفال
 خرد سال که اینهمه بر ایشان قوع یافت کوارا می نمودند و چگونه نقیض علای یهود و نصاری غیر هم
 من الملل و الخمل که در آن عهد موجود بودند و پس از آن دراز مننه مابعد بهر سینه الی الان نماند آنرا نیاورد
 و این معجزه را باطل کردند و اکنون چرا این را بر اعراض نمائید پس معلوم شد که قرآن مجید کلام مبشر
 نیست بلکه کلام جناب بالارباب است و معجزه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله لا طیاره یا حمله
 اعجاز قرآن مجید بسیار است که اگر احاطه کرده شد بسیار بطول بخانه اندام از ذکرش عرض نمودیم و اگر
 اشتیاق آن بوده باشد در کتاب طو لانی اهل سلام ملاحظه نمایند که در آن تفصیل سندرج و مذکور است و
 منجمه معجزات جناب سید کائنات منیت که آنجناب بیکل اشاره نکشت مبارک و بر اشق و در نیم نمود
 و منشأش این بود که شکر کنی کفای سبکبال تعصب کنی حق را و بشید بجانب آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم
 در معجزاتی که ظاهر فرمودند نهاد و سحر می نمودند پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم معجزه مذکوره را اظهار فرمود

تا که بطلان کلام شان بر شخص اظهر شد و چون که سحر آسمان و آسمانی اثر نیکند این سخن
 انتخاب نیز تواتر اهل اسلام ثابت است علاوه برین حکایت شوق فخر که در قرآن مجید مندرج است و در
 صحیح است بیکه بشیبه این امر واقع شد بلکه از موافقین مخالفین کسی نمیتواند که انکارش نماید بلکه در دل
 هیچکس شبهه شک هم در مقدمه وقوع امر مذکور خطور نمیکند تقریر اول نیکه در قرآن مجید صریح این
 سخن مندرج که ما بتاب شوق گردید و کافران هرگاه معجزه می بینند میگویند که این جادو و سحر است که
 مستمر است پس اگر در واقع شوق و تواتر نمیشد در قرآن مجید این قصه مندرج میکردید و فوراً جمیع
 القاصح کشته از پیغمبر خدا می گفتند که از خدا تبرئید و چنین و غلوی معاذ الله عوی پیغمبری میکنند
 کدام و شوق و تواتر واقع شد که این قضیه بی اصل در قرآن که بناحق از کلام خدا مینماید اصل
 که و اید و مسلمین جوین نیز فی الفور این کلام کفار ایام را شنیدند از اسلام است و از عیش و بخت اینانیکه
 واقعی هر که چنین حرف دروغ را بر زبان آورد بطور و را پیغمبر گویم بلکه این حکایت تمام عالم مشهور است که
 شخصی عوی پیغمبری نه بود و مردمان بگوایمان آورده بودند که چنان سخن کذب زبان آورد و چنان
 امر دروغ را در قرآن مندرج کرد که اثرش هیچ جانب و نه در زمین نه در آسمان هرگاه از امور مذکور هیچ
 واقع نگردد و همه مسلمین و کفار سخن بگوراشنیدند ساکت ماندند باز در وقوع ماجرای مذکور کلام مقام شک
 و شبهه ماند و جمله معجزات حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اخبار اخبار غیب اظهار نمود آید است از
 وقوع آن چنانچه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد که ابوالصنف فلان فلان از کفار انصار هرگز ایما
 نخواهند آورد و آخر چنین شد و انتخاب صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد که پیوسته دلیل و حوا را خواهند
 مطابق همین واقع شد چنانچه از عهد کرم است و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله تا این بان کاهی باست در
 یونهم رسید همواره دلیل و حوا را میبایست چنانچه است بخلاف بضاری که بمقتضای بعضی اجاز
 منقول اهل اسلام سفا و شیوه که بری و لشتان بقا و تداوست آثار همین امر شایسته و این انتخاب

و آنجناب خبر داد که اهل دم بر کفایم غالب خواهند آمد همچنین شمر نیز آنجناب خبر داد که مسلمین مالک مالدو
 را غنیمت خواهند کرد و موافق همین واقع گشت و اینضا بنجله اخبار غیب که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 بیان فرموده خبر ورود لشکر ظفر یکریست در کابسات انتساب بکلمه معظمه او با الله شرفا و کرمه
 بجا آوردن عمره و خبر وصول فتح قرینه بکلمه معظمه است در عهد کرم است همد آنجناب این خبر است که در
 انتقام محترم باردیکر و ورود آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم خواهد شد و هم از جمله اخبار غیب است
 آنکه آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم همواره بتائید و حفاظت جناب حافظ حقیقی خراسانی ز شرف و کرامت
 اشعار و دیوانه و غیره هم من اهل الحاد و المحجوب محفوظ و مصون خواهند بود و لی غیر ملک من الاخبار
 و اگر ما هم آن اخبار را تحریر کنیم بسیار طول خواهد شد لهذا از ان امر عرض کردیم خلاصه این امور
 بتواتر اهل اسلام ثابت پس پیغمبری و رسالت آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم بدرجه ثبوت رسید
 چرا که پیشین کوی باعتراف این پادری نیز از علامات پیغمبریست چنانچه این امر با آنچه پادری عیقا
 نقل کرده است عنقریب خواهد آمد و منجمه معجزات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بنوع سایه است
 برای آنجناب و تا پیش نموز آفتاب کلام گردنست در همه زبانها لا انکه آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم از یکچیز هیچ چیز تعلیم نیافته بود و اخلا از کس نمی آموخت و در پی از آب گردید و بعضی از آن چاهها
 است که خشک شده بود و بسبب آفتاب و این مبارک آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم در آن وسیع
 گردن جماعت کثیر است از طعام سیر چنانچه در جنگ خندق از ناخوشش یک تن غالد و نان کیصاع
 جو که بحساب سیر و از سلطنت لکنه قریب و سیر و سه ربع سیر شد و نقصان سیر فرمود و در
 این معجزات معجزاتیکه از آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم بوقت ولادت و اوقات دیگر ظاهر شده پس
 بیرون از حد عد و شمار اند که اگر ان الله همه آنها کرده نتواند یک مجلد ضخیم مضاعف این سال بلکه از
 این بجز آنکه مؤلف مرتب کرده لهذا ازین امر عرض کردیم خلاصه کلام هم تنبیه بالا جماع است

معجزات آنجناب سینه کائنات صلی الله علیه و آله وسلم تواتر اهل اسلام ثابت است و اجماع و
 اتفاق اینگونه جماعت کثیر و جنین جم غفیر که افراد و اشخاص آن اکثر عصاره و دهور از لکمه و کرم و مریض و
 و صدها در آن علماء و فضلا و اصحاب بابت و اتفاق و ارباب فهم و فطانت و ذکا موجود بر ابرام باطل و کذب
 و دروغ اقبیل محالات است اگر اینگونه تواتر که در هیچ زمانه نصاب آن منقطع نگردد و تواتر چنین اشخاص
 که مثل جناب امیر المؤمنین علیه السلام و اولاد معصومین آن امام عالی مقام که موصوف بحال قریب و قدس
 و صلاح و صدا و نبوغ و اندوختن و نهایت همتا هم با لغو در مانعت کذب و افترا داشتند و از کذب و دروغ و کفر
 و جحش کینه با آن معصوم و مبرور و اندوخته اند چنانچه جمیع اهل عصر این حضرات دوست و دشمن موافق و مخالف
 بقدرش اتقای ایشان را قرار و اعتراف داشتند و چنین بیکر صحابه کرام و تابعین فاجم و زهاد و عباد عظام
 و علماء و اتقیاء و ذوی الغر و الاحرام که هیچ منصف و دور و قریب و شل و محال گفتگو نیست در ایشان
 و خل می باشند متفقین قابل احتجاج نیست پس باز کدام تواتر قابلیت فاده یقین و یاقوت عمل خواهد داشت
 پس بسبب نقایص و تواتر و اتفاق هر دو منصف را واجب لازم است که بحقیقت نبوت جناب سالتمآب
 صلی الله علیه و آله وسلم عقدا و کند و از تعصب و عتساف دست بردار شود و با جمله اشخاص ماهر و اوقات از احوال
 است و از اخباری معلوم است که در عهد یک جناب سالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم دعوی غمیری نمود و حکم از علما
 علوم و شریع و انبیای سابقین و متفان اخبار و آثار سابقین و قریش موجود نبود و اکثر افراد ایشان موصوف
 بصفت و نیمه تصوف بصفته و انانی بودند و در فرق یکدیگر علماء موجود بوده اند از جناب سالتمآب ایشان
 اصلا رسوم ملاقات آمد و نشد میان نبوده و از کسی آنجناب هیچ علمی باوجهی من الوجوه تحصیل نفرموده و
 هیچ چیز انیا موصوفه و هیچ کتاب بخوانده یا وجود این چنان کلام نصیح و مینج آورده که تمام عرب و ابناء آورد
 مثل آن عاجز شدند و چنان کلام شریف بخلاق رسانید که یک یک سوره آن چنین مکارم اخلاق و صفات
 و صفات و آداب کریمه و شریع و توفیق متفهم است که دوست و دشمن از آن مجال انکار و اعراض اندوزد و در سر

شریعت مقدس برای بهترین بندگان رفع نزاع و فساد در معاملات و مناکحات و معاشرت محدود
 احکام حلال و حرام الی غیره که چنین قواعد و قوانین جلیله سدید را منضبط و معین فرمود که هر چند حکما
 زمان عقلای جهان تفکر کنند هیچ حدیث و شبهه این آوردن نتوانند و بحکس بهتر از قواعدیکه در شریعت
 بختاب مقرر شده معین مقرر کردن نتوانند پس مرد عاقل نصف بنا بر این از و بنا بر اموریکه سابق از آنرا
 بیان کردیم که شش در نصف النهار روشن و آشکار است که آن جناب صلی الله علیه و آله و سلم یعنی عین ابد و
 لاریب پیغمبر است و خدا بوده اند و در اینکه آنعالی جناب رسول حق بود هیچ مقام شک و شبهه نداشت
 لکن اگر کسی کجی اعتداف کند و دیده و دانسته از حق منحرف شود پس علاوه بر آن که در کتب معلوم
 باید کرد که اگر رضای خدای تعالی را اهل اسلام را که حاشا که گور نشد مسلم نخواهند داشت ایشانرا چاره در اثبات
 نبوت حضرت عیسی علی نبیا و علیه السلام بر بیو و دشمنان و ملاحده چنین فرمائید که نبوت حضرت عیسی
 قابل نیستد هیچ نبی انپیمر بر حق نباشد تا قی نخواهد ماند و عاجز و حیران خواهند شد و هم چنین اثبات
 حقیقت نبوت هیچ پیغمبری انپیمر بر آن بزرگواران و از ایشان ممکن نخواهد کرد و بدینرا که حضرت عیسی انپیمران دیگر
 درین دنیا حاضر خواهد بود یعنی که معجزه و مظاهر فرماید و بحقیقت انجیل و معجزات آنرا انفرق نمیکردن قابل نمی باشد پس
 لاجرم رضای اسلوی ساکت شدن از انفرقه بل هیچ تدبیری بهم نخواهد رسید که اگر برصد و معجزات تو از
 خود در آنند خواهند آورد ما هم بتو از خود بر رضای حقیقت نبوت جناب سال تابی صلی الله علیه و آله و سلم
 را ثابت خواهیم کرد و عرض هر چه رضای حقیقت نبوت حضرت عیسی را به حقیقت پیغمبران دیگر در مقابل
 فرق نمیکردن دلیل قائم خواهند کرد ما هم مثل آن دلیل بهتر از آن قائم خواهیم نمود در مقابل رضای اقران
 و امثال آنها حقیقت نبوت جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله و آجین بلکه حق سبحانه و تعالی
 فضل شریف داده است اهل اسلام را بر جمیع فرق دین امریم که پیغمبران معجزه عطا فرموده است که تا
 بقیام قیامت باقی است و آن قرآن مجید است چرا که هیچکس هیچ قوی از اوقات و در هیچ زمانی از آنرا

۱۷
نمیباشد مثل آنچه بهر از آن بیار و بخلاف فرق دیگر که نزد کسی از ایشان چنین مجزیه پیغمبرشان موجود
نمیباشد بقیامت باقی بوده باشد پس اهل اسلام را درین امر هم فضیلت حاصل است بر وفقهای آخرو
اثبات نبوت پیغمبر خود ایشانرا بخلاف فرقهای دیگر آسان تر و ذلک **فَضْلُ اللَّهِ وَتَوْفِيقُ اللَّهِ**
وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وَبِسْمِ اللَّهِ بحقیقت نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بشمار آتی
که مذکور و موجود است در کتابها بیکه نصاری آنها را بنام ترجمه انجیل و تورات موسوم کرده و بعضی
انطباع در آورده در اطراف و کناف عالم رواج داده اند و هر چند ثابت نبی باشد که آن کتب
ترجمه کتابهای آسمانیست که از جانب خدا نازل شد زیرا که در آنها چنان امور عجیبه و غریبه مندرج که مرکز
شایان شان صحیفه آسمیه و سوره اوارز بکتاب سماوی نباشد امور ایجابی پیغمبر از آن کتب نسبت کرده
اند که بکسین و نیکوکاران چنین امور را بر انبیاء و اندر دو عطا و ده برین از ملاحظه آن کتب باقیات نبی شود که اگر
است بمیقده است که آن کتابها ترجمه چنین کتب است که بعضی اشخاص حاذقین و غیر هم بطرز تورات
و سیر و بیان حال حضرت عیسی و غیره انبیاء آنها را جمع و تالیف کرده اند تا اینکه آن کتب ترجمه
سماویست الی غیر ذلک من امثال الاحتمال اند که هرگاه نصاری مدعی امر مذکور اند اهل اسلام
را میرسد که بقتضای **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ** ازان کتابها بر نصاری استدلال احتجاج
نکنند جایا دریافت باید کرد که این ترجمه که نصاری بعضی انطباع در آورده اند با وجود اینکه اقصو
ترجمین از درجه فاده و استفاده ساقط میباشند و تحریف و تغییر نیز در آنها واقع شده حتی که ترجم
عربی و فارسی پیغمبر هم در مقامات بسیار با هم اختلاف مباحث دارد لکن با وجود این نیز بجهت اعتبار
گشت بر بشارت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در آن مندرج که احاطه آنهم خارج است از طرز این ساله مختصر
لکن باتینا و تبرکاً موافق عدد متبرک حضرات آل عبا علیهم آلاف التحية و الثناء ازان بشارت در مقام
پنج بشارت را بیان می کنیم و این دلیل احتجاجیست که کسی از اهل انصاف و تمیز متشکک مقام انکار نیست نزد

و نیز در این کتاب هم مسلم در آنکه خودشان در اثبات بعضی موضوعات بجانب مشعل لیل که در محال است
 از چنانچه این پادری خودش درین تناله در بیان علامت چهارم چنین فاده میفرماید اول خبر
 پیدایش محمد هیچ نمی نداد که خبر پیدایش عیسی مسیح از زمانه آدم همواره مسبین شده
 انتهت عبارت به ترجمه الفارسیه پس معلوم شد که اگر در انجیل یاد کتابی دیگر از کتاب بقیه خبر پیدایش
 خود معلوم نیست پیغمبر باور داشته باشد و بان استدلال کرده شود پس آن استدلال تمام می باشد و ما
 در نیکام با ثبات میرسانیم که بشارت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در انجیل غیبه مذکور پس ضرور
 است که پادری صاحب مع و یکریضاری بحقیقت نبوت جناب سالک صلی الله علیه و سلم اقرار
 و اعتراف کند و این فاده خود را که اول خبر پیدایش محمد هیچ نمی نداد باطل و کذب دروغ
 بضمند و در مقام دیگر پادری مذکور چنین می نگارد لکن از تولد شدن عزیرا سد یک ستاره نمایا
 شد آنکه خبرش در تورات بوده انتی کلامه بالترجمه الی غیر ذلک این کلام که مذکور شد هم
 تأیید مطلب می نماید احوال آن بشارت را ذکر می کنیم **بشارت اول** در فصل بیست
 و یکم از کتاب نبوت اشعیاء مذکور است و نظرت فارسین کبیرا حد چهار کج را و الاخر را کج
 لیسموا هماعا کثیره خلاصه شش آنکه حضرت اشعیاء میفرماید دیدم و سوار را که یکی از ایشان
 سوار دراز گوش است و دومی سوار شتر را که بشنود نصیحتها را مردم بسیار و در بشارت شش
 و صبح حضرت عیسی علیه السلام و جناب سالک صلی الله علیه و سلم و لایطامو جو در زیر که سوار شتر
 در عرشایع و مرسوم بود و معمول بجناب همین بوده که بر شتر سوار میشدند بعد از عبارت سلطو
 در آواخر متعلقات کلام مذکور چنین فرمود و قبل اکب من الاثنین اجاب قال سقطت بال لفظی
 و کل صنایع و مصنوعات الایدی التي بها انخفضت الی الارض صلی الله علیه و سلم آنکه حضرت اشعیاء فرمود
 چنین می بینم که یکی از آن سوار میگوید که بابل عظمی همه تها می آن می افتادند و هر چه از مصنوعات

ایده ای است و تمام مردان از سبب خود ترشید و ناکرده که شسته بود و نه بجهت نیره ریزه کشیده و نه در سینه
 دیده بخاک نمیزشد و اظهر اینست که شب کشنی و قلع و هدم صورت و تامل مخصوص درین جناب است
 صلی الله علیه و آله و سلم است زیرا که در عهد همان جناب مریدان کوفت سر پنجه بدلهای بتقویت و نصرت
 اسد الهی احسن بوجه واقع گشته با جمله زیاده تر از بشارات مذکوره که ام بشارات و صریح خواهد بود
 پس منصف باید که انصاف نماید و بحقیقت نبوت جناب سالک صلی الله علیه و آله و سلم اقرار و اعتراف
 نماید بشارات دوم در فصل نکور و زبور النبوة فی العرب و بنی قیدار یعنی نبوت
 در عرب اولاد قیدار است و این عبارت بشارات صریح است بحقیقت نبوت جناب خاتم النبیین
 صلی الله علیه و آله و سلم است زیرا که قیدار از اجداد کرام آن پیغمبر عالیقدر است و نسب شریف حضرت
 برین پنج است کما یصح به بعض الروایات محمد صلی الله علیه و آله و سلم پسر عبد الله و عبد الله پسر
 عبد المطلب عبد المطلب پسر ثام و ثام پسر عبد مناف و عبد مناف پسر قصی و قصی پسر کلاب
 و کلاب پسر مره و مره پسر کعب و کعب پسر لوی و لوی پسر غالب و غالب پسر فهر و فهر پسر مالک مالک
 پسر نصر و نصر پسر کنانه و کنانه پسر خزیمه و خزیمه پسر مدرکه و مدرکه پسر لیا س و لیا س پسر مضر و مضر پسر
 نزار و نزار پسر معد و معد پسر عدنان و عدنان پسر ادد و ادد پسر سبیع و سبیع پسر قبیع و قبیع پسر سلیمان
 و سلیمان پسر بنت و بنت پسر جمیل و جمیل پسر قیدار و قیدار پسر حضرت اسماعیل اسماعیل پسر حضرت ابراهیم
 علی نبینا و علیهما السلام و حضرت ابراهیم پسر تارخ رضی الله عنه خلاصه با وجود این بشارات و فتح صریح
 ثلث و حقیقت نبوت آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم تمام شنباه باقی میماند لکن وای نا انصافی کدام عشق
 سوم در باب چهارم تمایل یوحنا ببارات عربی چنین سطور و انا اسال الی فی عظیمکم سلیمان آخرین
 عظیمکم الی الایاستی و بعضی این طریق ترجمه را گماشته اند و انا التسل الی فی عظیمکم سلیمان آخرین
 عظیمکم الی الایاستی و بعضی این طریق ترجمه را گماشته اند و انا التسل الی فی عظیمکم سلیمان آخرین

۱۴
 حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که من این قوم را از پدر خواهم خواست که او را تسلیم
 دهند و دیگر شما خواهد داد و که تابا بر شما خواهد ماند انشی و این بشارت نیز اشارت صریح است بجا
 حقیقت نبوت جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که مسلمی بودن آنجناب از من شمس است و کسی
 از انبیا چنین تسلیمهاست خود داده که آنجناب است خود ارشاد فرموده و از همین جهت لقب آنجناب
 بشیر و ذی یس است که بشارت دهند و دوستان خود و تحریف کنند مخالفان خود میباشد درو
 و آشکار است که آنجناب تسلی بشارت داده است است مرحوم خود را باین امر که یکی در بهشت غنیمت
 و خلغ دهند حتی که از دست خود عصائی را که بی توبه میرند مسلمی باین کلام شفقت الیام فرموده که
 از خیر شفاعتی که اهل الکباثون امتی یعنی ذخیره کرده ام شفاعت خود را برای آن گناهکاران
 است خود که گناهان بپوشانده اصرار بر گناهان صغیره از ایشان صادر شد و قبل از توبه مرده اند خلاصه سواد
 حدیث کورنخان بسیار محتوی تسلی و شفای ارشاد فرموده جان من ای چنین پیغمبر انسان جان با که شفقت
 و عنایتش حال است بسان شفقت پدر و مادرش نسبت باطفال خود بوده بلکه از نیم از پدر مسلمی بود
 آنجناب شک کردن سواد سوطائی دیگر از کدام کس می تواند شد و این ظاهر است که حجة آنجناب که
 قرآن مجید است و احکام آن اقیام قیامت باقی و و رای آنجناب هیچ پیغمبری نهموده که من خاتم این
 ام و دین من همیشه باشد و بعد از من پیغمبری مبعوث نخواهد شد پس اینکه حضرت عیسی مؤه که آن مسلمی همیشه
 خواهد ماند تحقیق این امر هم در جناب سالک صلی الله علیه و آله و سلم که نبی و صاحب کلام مسطور است
 موعود حضرت صاحب العصر الزمان علیه السلام که نائب خلیفه و از دهم پیغمبر هستند درین نامه تسلی
 حضرت عیسی غیر انبیای حیوانیه موجود میباشد و اقیام قیامت باقی خواهند ماند و غیره که کلام خدا خواهد
 در خلق ظاهر آشکار خواهند کرد و در همان وقت حضرت عیسی نیز آسمان شریف در بهشت سرشان نماز خواهند کرد
 و از کبریا بجهنم عقیقه طلب است زیرا که هر چه دلیل حقیقت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم است همان بعینه دلیل است

نیوت جناب سالتاب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باجملہ باوجود نیکو و مستشار تہا کہ اہم صفہ شجرہ احمدیست

بیت پیغمبر اندوخت بشارت چهارم فصل اربع نخل و خاویز مکالماتیکه فیما بین

حضرت عیسیٰ علی نبینا وعلیه السلام وزیر کیا از اولاد یعقوب بود است وقت شد که گویست قاتل امر

یاسیدانی ای انک بنی ابی اسحاق فی ذالجل انتم تقولون ان المكان المذی یسبغ فیہ هو باوریم

قال لها يسوع ايها المرأة صديقي اني سمعنا في هذا الجبل ولا في اورشليم يحمدونك للاب ودرج

ابن تیمیہ فارسی است پنین مد لورن با وقت حضرت مهدی م کیمبر در آن دین خود پارس کرد و کوه را
 حرم در او شمره مقام کرد و آنجا پسر فرزند عیسی را گفت از آن سخن جدا و کن که وقت است که نورین کوه را

و اما در این باره خواهید پرسید که درین کلام بشارت از اسم چنانچه می آید چه بحث خبر تحویل قبل است یا نیست

بجانب کتب عمده که در عهد جناب سالک صاحب صلوات الله علیه و آله و سلم این مرکز حکم ربانی وضع شد زیاده ازین کدام باشد

صريح خواہر بود پس برہر عاقل منصف اعتقاد حقیقت نبوت جناب سالن مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم واجب

لازم است این عبارت متضمن بعضی از آنرا هم هست که غرض از این مقام مناسب گوناگون باشد انشاء الله تعالی

بشارتیں ہم دھسل ہو کر دیکھنا چاہیں کہ کو الطاف ہو گا یا نہیں البتہ یہاں بھی

[illegible]

نزد خود و نزد فرشتگان قرار و انجم نمود و این کلام حضرت عیسی علی نبیا و علیه السلام چنانچه می بینی باشد

صحیح است بحقیقت نبوت جناب رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نیز کہ غالب بدن آن جناب فطرت شمس

است چه که حضرت عیسیٰ صلی الله علیه و آله بر وی و بهم نرسید بلکه بهار از دست آنکه عیسی مخوف ایند اما ندانند

مَرْحُومَاتِ سَائِلَاتِ صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمُ تَمَامِ شَرِکِیْنِ یَہُودِ اَنْحَارِ وَدُنِیَاسِ فَرَمُوْا عَلَیْہِ اٰیَاتِ

خبر و عساقتیغی تجماعت بدین کاش نصاری و جماعتی از آنجا که عیسی علیه السلام خیر است از بدین که او را

[illegible]

صلی الله علیه و آله وسلم کدام خلاف ترویج عقل و محال پیدا شود و اگر شما نبوت محمد صلی الله علیه و آله وسلم
 از دلیل نقلی باطل میکنید پس از شما می پرسیم که در انجیل از یسوع یسوی که در آنجا نوشته است که محمد صلی الله علیه
 و آله نبی حق نخواهند بود بلکه در آنجا با در انجیل اشاره و کنایه حضرت عیسی بحقیقت نبوت محمد صلی الله علیه
 حرف زده است و این کس را سبب کفر صحتی و خوف طول آن اشاره و بار نوشته است شخصی که درین
 شک و شبهه بوده باشد ترجمه انجیل از نظر انصاف ببیند و امیدوار این امر است که جواب این کلام
 عالمانه بطریق مناظره پیدا کند اما دی الی الصواب از خواندن این پارچه در شروع از خود
 نگذار یک نقطه است عینی شما مردم را بضرفی نمیکردانید و میدان که نصرانی تسبیح میگردانید عیسای تسبیح
 در انجیل مقدس ماسری خود و عیسی مسیح گفت چرا که جناب در شهر ناصر پرورش یافتند تمام شد
 از ترجمه کلام پادری نقد که نوشتن در اینجا منظور بوده **جواب سر الصواب**
 ما دایم که این پادری ثابت کند هرگز از مجرود ادعای او بدرجه نبوت نمیرسد که مولوی نعمت علی در
 جواب طلب دلیل حقیقت نبوت جناب سالناب صلی الله علیه و آله کلام را که این پادری نشان نقل
 کرده است نوشته فرستاد زیرا که میتواند شد که فقط ندانند که حقیقت و بطلان نبوت جناب تسبیح المسلمین
 صلی الله علیه و آله وسلم را امری یکپشت نوشتن کلام مذکور و فرستادن آن شده باشد پس وجود حق
 این احتمال نوشتن کلام مذکور اخلاف اب مناظره نباید داشت اگر اعیان ما همین واقع گردیده است
 پس محتمل که مولوی مذکور از ان کلام باین نظر استدلال کردن مطلوب باشد که تسبیح امریکه بطل نبوت
 جناب سالناب صلی الله علیه و آله وسلم بوده باشد در انجیل تورات غیر ما مذکور نباشد و نبوت
 انجناب از عبارات انجیل ثابت نمیکرد و هیچ دلیل عقلی هم بر استحالة آن قائم نیست چه وجه انکار امر مذکور
 و کدام سبب است که امر مذکور است غرض هر چند که مولوی مذکور بسبب عدم فرصت و غیره
 چنانچه در عبارت مرقومه صرح اتفاق نوشتن آن عبارات نشده لکن باز از ادیبان بیان کرده ایم

صاحب کتاب صلی الله علیه و آله وسلم را از ان بشارات بدرجه نبوت رسانیده ایم و علاوه
 آن بشارات می گیرانیز غرضی بهم نوشت پس هرگاه که موجود بودن بشارات در کمال ثابت در
 جواب کلام مذکور علماء رضای را می بایست که بر عایت جانب انصاف مقتضای اراده تحقیق حق
 و صواب حسب الاستدعا مولو صاحب کو چنانچه در کلام سابق مذکور و مستطوره و میر ترجمه ایل نمودند
 و متخصر و محسوس آن بشارات گردیده جواب با صواب بیان میکردند و الاقل که از مولوی مذکور در
 هنگام ملاقات خواه بذریعه تحریر از حال آن بشارات مستفسر میشدند باینکه یاد ریاضی حجب غیبه و صلا
 تعرض نمود و ننمود پس مقام نهضت که اگر این اختلاف طریقۀ نهضت و مخالف طریقۀ نهضت
 پس دیگر چیست برین طرز معلوم باید کرد که ما هنگامیکه از بدرجه نبوت نرسد که در حقیقت مولوی
 نعمت علی که شخصی از علماء معتزین بن اسلام بوده اند یا مدعیان کلام مرتوم یا بعینه و جمیع الفاظ مذکور
 نوشته فرستاده اند ما را جوابی از جانب ایشان مقدمه لفظ نصرانی و غیره هیچ ضرورتی ندارد
 مقتضای حق و طریقی اسلام نیست که جانب بری طرفدار کسی ننهد آید لکن ابی طبع از ما می خواهد
 حال مبلغ فهم و ادراک یاد ریاضی بجهت ظهار آنکه خطاب می گویند و از منظر ثابت نیاید احتیاج
 نوشته می آید که لغوین معتزین ثقیلین ایشان را در تحقیق الفاظ چگونه جانب بری بعراف عقلا و صاحبان
 انصاف پیش نهاد خاطر نیاید تصحیح نموده اند که نام قریه صره نصران هم هست بجانب ان قریه نصاری
 نسبت میکنند چنانچه محمد الدین فیروز آبادی که معتزین لغوین است در کتاب مؤلف باب از ان
 در بیان آن نصر نوشته و در قاموس منبلیع نیز موجود و الناصریه یا فرقیه ناصره بطریقه نصرانیه
 و یقال لها ناصره و نصویره یعنی انصار الی آخر یعنی ناصریه و نصیرت او یعنی ناصریه است
 در طریقه نصرانیه قریه است شام گفته میشود و قریه الناصره و نصویره نیز نسبت کرده و بسوی انصر
 و بقره ظاهر و آشکار که در نسبت است و تحقیق فی مناسبت است کافی میباشد پس اطلاق

نصرانی برافرواضاری بنا بر حقوق ادنی ملاست هیچ قباح نیست علما و ده برین جهالتی که در این
 مذکور عبارت سابقه این بوده باشد که از عالمان اندیشم فی چنین احوال که پیشوایان اینک پادشاه
 موهبتهای بسیار بویست کرد اندک او در عبارت بسطوطه طلاق نصرانی بر قوم نصراری که سخن علی و حجت
 با قاضی شایسته قطع نظر از بنده مرشد و مقبول قانون مقرر مسلم بن العقیله و علماست که که حجت
 فی الاطلاق یعنی مقرر نمودن اصطلاح هیچ بخل مضائقه نباشد و از هرین جهت تمام قبایل و اقوام
 و اطلاق است اسمای چند جمع و مقرر کرده اند که در زبان میسر شعل و مرجع نباشد کسی که اگر قابل عیاش
 بشی غیر از عیاشی نباشد اینک ظاهر است که در نام نهادن ضرورت تحقق وجه تشبیهی غیر حاصل پس اگر
 با لغزش از حق و تشبیه و وجه شهادت شخصی اصطلاحی مخصوص احوال و مقرر کرده اطلاق نصرانی برافرواد
 و تشبیهی بر قوم مذکور نموده باشند پس اصلا درین امر برای نصرانی جای گفتگو و اعتراض مقام نگا و تشبیه
 تشبیهی نباشد خصوص نظر اینکه در زبان عربی هیچ معنی آن اطلاق نباشد که اطلاق آن خداوند متعال
 نسبت صفتی صبیح و استاد امر و ضعیف بجانب نصراری بوده باشند پس تخریص احوال لفظ مذکور اعتراض در حق از آن
 است و آن لازم نمودن بوجه و بیجا از حلیه صحت عاقل است هرگاه مخاطب این ادیافت کرد پس
 و پوشیده نماید که هر چند کفر و فقرات رساله پادری غالی ازین امر میباشد که عاری از افاده مطلب غالی
 از فضااحتیاجی محاوره یا غلط محل اعتراض نبوده باشد لکن بنا بر رعایت مختصار بر تعارض فقراتیکه
 نمودن آن لازم یا اقرب بلزوم است و درین وجه که کشید غیر متعسر که تا کنون میگویم اینکه در رساله
 پادری صاحبین اتفاقا از شخصی دومی بنام عیسیائی و از کسی عالم اهل اسلام در بنابر ملاقات شد پس
 نهایت متعجب است زیرا که صاف از تنبیه مذکور ظاهر میشود که این پادری از احوال مولوی نعمت علی و آن
 پادری که از مولوی مکروری مذکور به میان آمده بود و جاهل ناواقف می باشد حالانکه عدم واقفیت
 بعضی بیانی می گوید که خود نام مولوی نعمت علی را در ضمن عبارت شان نقل کرده افاده پادری از خداوند

عیسی علیه السلام چه حسن بیانت بر خواندن تحقق تکرار را موقوف داشته اند بجان الله یا اگر
 پادری صاحب پرت مولوی مسطور را چشم خود میدیدند کی می گویا ایشان را می شنوایند بی مقام تکرار نمی بود
 و اینکه افاده پرت است مگر عیسی ای هیتیم پیش چو چه نمائند که عیسی همین انگساز گفتن نرا و درست که
 موافق طرز و طریقه حضرت عیسی علی نبیا و علیه السلام و مطابق ارشاد و حضرت جناب شانرا بنده
 خدا و عن ربوب بعفند و موافق ارشاد و بشارات آنجناب چنانچه قدری ازان بگوشد جناب
 محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را پیغمبر حق میدانند و پیروی اطاعت ایشان را در افعال و اقوال
 واجب لازم شمارند نه آنمردم را که برخلاف ارشاد حضرت عیسی ایشان را پروردگار و خدای خود
 می نمهند شرک و استناد قبیح را بجانب حقتعالی عقدا و خود گردانیده اند چنانچه از کلام پادری صاحب هم
 چند جا درین رساله ظاهر میشود که بابویت حضرت عیسی قائل هستند و علاوه برین برخلاف حضرت عیسی
 از تابعداری جناب اتم ایندین است بردار شدند و انکار از حقیقت نبوت آنجناب کردند و خدا را صاحب
 میدانند پس شاکی که چنین مردمان صدق عیسی نبین بوده باشند و هر که عقل هیچ عاقل کواری نمیکند که
 حضرت عیسی الیاذ با الله آتشایدن شراب که فریل عقل شعور و مورث صد باقتنه و شرور است
 درست میدهند و گوشت خوک را که حیوان نجاست و غلاطت خوار است میخورند و میخورانند و در
 خود را کسبی بیکر از محارم معاذ الله کشاوه رو با آن لباس که ازان با کلمه حجم و مقدار اعضا نمیکند
 پوشیدن آن تمام عقلا و ارباب حیا لازم و مناسب است ظاهر نمایان بوده باشد میان
 با محرم می آورند و از حق تعالی که سنت و طریقه حضرت ابراهیم خلیل است اعراض و انکار داشتند
 پس صاحبانیکه عقدا و اعتقاد و عقائد چنان و افعال و طریقه همین اختیار کرده اند و این جور اهریز
 بدنی نمهند ایشانرا چطو عیسی ای توان گفت و چگونه تابع حضرت عیسی ای توان گفت خلاصه که نفس الامر
 این صاحبانرا عیسی همین گفتن بوجه بوده باشد لکن هرگاه خوشنودی پادری صاحب همین مرتب است

خاطرشان در مقامات آیه در اکثر مقامها تغییر انداخته و از قرآن مثال ایشان بلفظ عیسی نمی آید
و اصطلاح جدیدی را می نمود که قاعده لامشاکت در الاصل طالع امم مومن و مقبول عقلا و علما
پنجاه در سابق که کورسوطوشد افاده پادری درخیل تقدیر ناصری خداوند عیسی مسیح را الی آخره دریافت
باید کرد که اطلاق نخیل آن کتاب که ترجمه آنرا عیسایان بمعرض طبع آورده اند اصلا وجه و حقیقه ندارد
زیر که نخل آن از جانب ثابت نیست چرا که در آن کتاب چنین مضامین قبیحه و امور شنیعه منکر است که شایان
است آیه سزاوار صفیها و نیست از دیدن ترجمه آن صاف ظاهر و عیان میشود که آن کتاب
نسی از یونان غیریم بطرز تواتر در بیان حال حضرت عیسی جمیع تألیفات کرده است طرز آن هرگز مثل قرآن
مجید که از آن صاف ظاهر میشود که کلام خدایت مثل تفسیر این امر و نواری که تخیل طلب منزل علیه
شد و مثل اخبار ریال ترنیل سبیل و مثل کتاب منزل الی غیر ذلک که محل المضاحه و البلاغه و عدم
التفهم علی القاصص الیهما فقه الامور شنیعه و تفسیریه بنیادین و درصاحب لازم است که بدین طبع
ثابت کند که آن کتاب انجیل است نه اینکه بدون اثبات مراد کور اطلاق نخیل مقدس این ناسیجان
اللہ آیا تقدس این کتاب شما همین است که آن مصدق کتابی گردید که در آن کتاب شما میدان شراب و کباب
امر شنیع بنجران و دایلا و اولاد از انها العیاذ باللہ من لک کلمه سب و بجانب بعض بنیاست خبیث
ایحال عنقریب کوز و سنجی که گردید بعد ازین دریافت باید کرد که اطلاق خداوند حضرت عیسی بنیقام
و در مقامات آیه اگر ازین بگذرست که پادری صاحب ایشان را خدای خود میشناسند چنانچه بعضی قادات
ایند نشان این امر صریح هم هست پس سراسر بوجه مستقیم است زیرا که اگر حضرت عیسی العیاذ باللہ
بوده اند پس چنانچه در پیدایش ایشان از شکم مریم علیها السلام و مردن مصلوب و مقتول شدن و باز
زنده گردیدن پس آن سه و ز که خود این پادری اقرار و اعتراف اینهمه نموده است چه اینهمه چیزها بر خدا
محال است علاوه برین تمام لوازم بشریت در آن حضرت موجود بوده پس چگونه عیسایان البتة اینجانب

احتجاج اعتقاد کرده اند و برین تقدیر حسنا و نقائص عیوب بسیار بجانب خدا لازم می آید مثل طعام
 خوردن آب آشامیدن بول کردن میت الخلافتن مانند محتاج بودن بجانب مکان جهت لباس
 و طعام غیره الی غیره لکن من النقائص البشیرة لانه خدا محتاج هیچ چیز نیست و هیچ امر عیوب ناقص و مستحق
 نیست بهیچکس حضرت عیسی خدا را منتن شرک صریح و ظاهر بظاهر حسنا و تیج است هرگاه باعتبار این پادری
 که صریح گفتن حضرت عیسی ازین بود که در ناصره پرورش یافته بود و صحیح شد پس اگر آن افراد نصاری را که
 در القریه پرورش یافته اند خواه در اینجا متولد شده ازین مکرکه نام ناصره نصران هم هست نصرائی که پدید
 چه قباحست بلکه اگر دیگر اشخاص نیز از قوم نصاری بنابر آنیکه مثل و شریک و سیم شخص کور الحال اند و درین
 و شرب یا بنابر وجهی دیگر از وجوه اتحاد و مشابهت اطلاق نصرائی کنند پس سبب آنیکه در جواز استناد و تحقق
 مناسبت ملامتست فی الجمله کافی میباشد هیچ مقام بحث اعتراض نخواهد بود و پوشیده نماند که اینجا یار حبیب
 اطلاق لفظ شهر بر قریه ناصره نموده اند پس غیر مسلم و محتاج باثبات است چرا که پیشتر متبرع بعض کلماتی
 لغویین معلوم کردی که مقام مذکور قریه است نه شهر ترجمه قول بی ثبات پادری
 چونکه مولو یصاحب غسیان آنرا لائل میخوانند که ازان او نشان نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را
 بطلان میکنند و خود سوال می نمایند که اگر مردم نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را از وی نقلی باطل
 می کنند پس میخوانند که در کتب باقیه خدا یکدام جا مکتوبست که محمد صلی الله علیه و آله نبی برحق خوانند
 بود پس در کلامهای سابق خدا نوشتن این سخن هیچ ضرر و زیاده چرا که چنانچه در تورات انجیل و غیره
 مرقوم نیست که رام و کرشن جتی و تارخوانند بود و چنانچه در حق سبیل که در زمان خلافت ابوبکر
 خود را رسول الله مقرر کرده بود و مکتوب نبوده همچنان در حق محمد صلی الله علیه و آله و سلم هم نوشتن ضرر
 نبوده که او نبی برحق نخواهد بود و مکر از دلیلهای نبوت او باطل میشود از من در شش حصه بیان می کنم
 جواب حق سمات سما لکان مسلک جعفری مولو

نعمت علی کجا در کلام مرقوم ادعای سیخرف کرده است که اگر پیغمبر خدا العیاذ بالله پیغمبر برحق نباشد
بالضرور در انجیل توریت مکتوب میبود که محمد صلی الله علیه و آله وسلم پیغمبر برحق نخواهند بود که در جواب
آن پادری صاحب بیفایده این تطویل لاطائل نموده اند اول مطلب لوی مرقوم مقصود وی هر چه
است آنرا بفهمند بعد از آن هر چه خواهند خواست ارشاد خواهند فرمود در ادکسل هر نسبت که اگر نصاری
از دلیل عقلی بطلان نبوت میکنند آن تمام است زیرا که نزد عقل حقیقت نبوت جناب سالک صلی الله علیه و آله
وسلم سلم محالی و متغنی نیست اگر است پس باید که نصاری آنرا ذکر کنند تا اهل اسلام جو این نبینند
اگر از دلیل نقلی بطلان نبوت کنند این هم نامکن زیرا که ظاهر است هر عقل می اندک که آیات قرآنی که خود میگوید
امرم مرقوم است نبوت بطلان آمدند که غیر ممکن است چنانچه ظاهر سبب همین ظهور مولوی که تصور
این شق نموده ایم اند استلال توریت و انجیل و غیره باین نصاری بیان کنند که در آنها کلام جا
مرقوم است که محمد صلی الله علیه و آله وسلم نبی برحق نخواهند بود بلکه در اکثر موضوع بشارت حضرت صلی
الله علیه و آله وسلم در انجیل و توریت حقیقت نبوت انجانبه ام جا اشتباه و از تباين جوابین سخن پادری صاحب
لازم بوده که شقی را از شقوق منگوره اختیار می نمودند و تصریح میفرمودند که از دلیل عقلی نبوت آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم ابطال میکنند یا از دلیل نقلی یا بهر طریق تا کلام بی سرشته نمیبودند بلکه با کمال اعتراف
و اختیار شقوق اعراض فرمودند و زیاده از آن نیست که تعرض حال برو بشارت مصطفوی کمال
انجیل که در کلام معلوم میگردید صریح است صلا نموند و احوال بشارت برانیز از مولوی فرمود دریافت نفرمودند و
احمیت غریب است غرض هرگاه پادری صاحب اعتراف کردند که در انجیل مقدس این امر که محمد نبی برحق
نخواهند بود هیچ جاند که نیست پس کجای عدم گرامند که از جهت عدم ضرورت بوده باشد لیکن این مقدمه که در
استدلال مولوی که در شق ثانی زردید ما خود است قوت حاصل که در این تطویل لاطائل پادری صاحب دانسته
که از جهت سخن بطلان توریت و انجیل از اطراف جوانب کلام مذکور آنجا یعنی خاطر فرموده فلا تغفل قول

عسائی که ترجمه شد این عبارت چونکه مولوی صاحب الی آخر هذا اللفظ صحیح ضرورتی ده ای پادری صاحب
 این مقام مقام چون چنانست مطلب مع لوی نعمت علی هر چه هست ظاهر است پس مطابق همان جواب نوشتن
 مناسب بود و مولوی مذکور در کلام منظور هیچ جا این دعوی نکرده که بر تقدیر بطلان نبوت جناب
 رسالت صلی الله علیه و آله و سلم ایضا و با عدم نوشتن این مذکور انجیل فی غیر ضرورت بوده بعد از این معلوم نماید
 که بجای لفظ بطلان نوشتن لفظی بل می باشد هم پوشیده نماند که در کلام مولوی و در شوق مذکور شده است
 دلیل عقلی انجیل دلیل نقلی پس جواب این جناب پادری صاحب تعرض شوق اول تم لازم بود و هرگز
 هیچ بر نه نشان تعرض الی بشارات انجیلیه ضرورتی می نمود و الا قائل مولوی که در طلبیه زبان حال
 بشارات را خواسته بوسیله تحریر و کتابت دریافت میکردند که مقتضای تحقیق و انصاف همین بوده پس
 چرا این امور اعراض نمودند انچه معنی دارد و از این اعراض و انقباض ظاهر میشود که از اوله عقلیه عبارت
 انجیلیه ثبات بطلان نبوت جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم غیر ممکن است از جواب بشارات
 جناب پادری صاحب عاجز اند و الحمد لله علی کل آنیکه فاده فرموده که در کلامهای سابق بنده نوشتن
 این سخن صحیح ضرورتی نبود پس جواب آن عنقریب از جواب فاده آئیده نظام خواهد شد قول عسائی مبرور
 که منقول شد این عبارت چرا که چنانچه در تورتیه انجیل الی هذا اللفظ نخواهد بود پوشیده نماند که ما فقط کلام
 از نبوت نبوت جناب رسالت است پیغمبر بر حق بودن آنجناب بنا بر این قبوله داده اند که نوشتن
 پس اگر چه با مطلب مع لوی نعمت علی همان بوده باشد که این پادری فهمیده و اگر چه در نفس الامر کلامشان
 غلط و نامتام بوده باشد لکن از این امر بطلان نبوت جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم لازم
 نمی آید که انجناب ایضا و با عدم نشان حال را مگر نشان سلبه و غیر هم نبوده زیرا که بشاراتهای حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم خود در انجیل تورتیه و در این اجابتی از جانب لوی مذکور چنانچه پادری صاحب
 هیچ ضرورتی نیست که گفته قائلی و غیره نوشته میشود که اولاً بنا بر این فاده پادری بر عدم فهم و مکتوب

لفظ صحیح ضرورتی
 انجیلیه ثبات بطلان
 هم در مقام انجیل
 قرار ننشاند

ثانیاً هرگاه از اهل کمال آگاه نمودن مخلوقات خود از حقیقت حال اینها را کون لودن و غافل گذاشتن را
 در اندین نسبت بنجاب باری غنیتر و متبجح ناشایان تمام عظام و مضیفین فی شان است و حجم بر این امر
 برای پیغمبر است متبجح و مستفح باقرار و اعتراف این پادری چنانچه خواهد بود و هم با عتراف تمام را باب
 عقل انصاف حق تعالی از اقلیم نمره است و هم چنین جمیع پیغمبران از صفات و سیمیه بر هستند لاجرم ضرر
 است که عموماً مخصوصاً با اشاره و کنایه بهر احوال تخصیص ثبوت شخصیکه دین او بعد از پیغمبری ظاهر شده و
 باشد که آن شخص حق بوده باشد یا بطلان و خلاف حق بودن طریق او اگر آنکس بطریق باطل بوده باشد
 در کتب سابقه و کلمات ائمه کور بود و زبانی پیغمبران است شان ظاهر شود چنانچه از همین جهت بشارت
 پیغمبر اکبر است در تخیل غیر و اردنند پس اگر عیاداً با بعد شریعت و طریقه جناب رسالت صلی علیه
 و آله و سلم باطل بود البته تعرض بطلان این عظیم که بحث کردید که هزاران بندگان خدا بلکه که روزی در کور
 بلکه از پیغمبر یاده قیام قیامت شد در کتب سابقه و تحف ائمه خواهد در مکالمات نبویه بالا اجمالاً بالتفصیل
 میکرد و هرگاه عتراف این پادری در محال بطلان نبوت آنجناب کتب سابقه و نیکو و مسطور نیست بلکه خود
 بشارتهای جناب رسالت صلی علیه و آله و سلم در آن مانند کور و موجود چنانچه معلوم کردی لاجرم
 ثابت شد که آنحضرت صلی علیه و آله و سلم پیغمبر برحق هستند و این آنجناب براسر حق و صواب است بلکه
 در ترجمه عبارت مولوی نعمت علی موافق نقل پدری صاحب گذشته که در تخیل از بوریا تورت بکدام
 جان نوشته است که محمد صلی علیه و آله و سلم نبی برحق نخواهند بود پس چنانچه می بینی مثل است اینهمه
 را که ذکر بالا اجمالاً و با اشاره خواهد بالتفصیل با اشاره بوده باشد باصراحت زیر که کلام مسطور بر سبیل عموم
 اطلاق است پس کلام کور از آنچه نوشته ایم منافات ندارد و فلا تعقل فراموش کن که پادری از
 مقام موده جویش نیست که اول پدری صاحب را ثبات این امر باید که آن امر و کرشن که بغلط
 شکرین کفار آنها را برحق و تار میفهمند بعد از زمان حضرت عیسی علی نبیا و علیه السلام مخلوق بود

شده اند و حالشان مثل حال مهادیو که مشرکین از آن حضرت اوم را قصد میکنند بخداوند چنانچه خطا
 رام که اکثر انقوم تحقیقین اوم بر خدا مینابند پس این را درصاحب لازم است که این فصل را بیان کرده
 بدرجه نبوت رسانند بعد اثبات آن ما خواهیم گفت که اگر احوالناهیج بدی شان در سیر نوریت
 و غیره با مردم نیست الاقل اینقدر که مذکور است که شرک است پرستی کفر است و حضرت عیسی و پیغمبران
 بملف هم بر حق اند و منکر شان کافر است بطریق اول پس هرگاه که رام و کرشن مشرک و منکر و
 مبطل انبیاء و رسول بودند و مردم کلام مذکور داخل خواهند بود چنانچه در تصریحات فرقان جمید
 اعنی قرآن جمید که در بیان سماع مخالفین حال کفار و مشرکین منکرین انبیاء و مسلمین را و شده تمام
 مشرکین کفار داخل باشند و حال سید که ادب نیست که از عمویت انجیل و غیره بطلان طریق مذنب اوم
 نمایان چنانچه انتقال که تاثیر از انجیل نقل کرده ایم برای حضرت عیسی و مودوده و اما سالی فی عظیم سلیا آخر شب
 معلوم الی الا بدینی سراج الخ اجم که در هر دو پس عطا خواهد کرد و همراستای بنده دیگر که همیشه با شما خواهد ماند
 مصحح امر مردم است زیرا که مال کار سید این شد که شمشیر ایل سلام در عهد خلیفه متقلب مع اتباع و اؤاد
 خود بر روی و ان مجسم کردید اکنون از مذنب و مجمل اندم و نشان هم باقی نیست پس که پیغمبر بر حق می بود
 البتین اوقات باقی میماند پس عبارت مذکور ظاهر شد که او پیغمبر بر حق بود و همچنین دیگر عبارت
 انجیل نیز بطلان طریق و طاهر شود و از تصدیقات و تصریحات قرآنی احادیث و مضمونیه بطلان نبوت
 و دعای فاسد کاسد و انظر من است پس مطلقا و عموما این کار در کتب و سید ما مردم نیست که رام
 و کرشن حق و نار نخواهند بود و سید پیغمبر بر حق نخواهد بود و بعد است از عقل فطانت پوری و شبهه جناب
 رسالت صلی الله علیه و آله سلم بحال سلیه رام و کرشن تحریف و فقه که ترجمه فارسیه شریفین گویند چنانچه
 در حق محمد صلی الله علیه و آله سلم هم نشن ضرورت نبود که او نبی بر حق نخواهد بود و او دیگر از نباتات انجیل و غیره
 نسبت ویداد و بر این حقیت نبوت انجیل است و نهایت تفریح و بعد از اضاف و سرسری و تفریح و است

کجا آسمان کجا زمین چنانکه اگر با عالم پاک با جمعه که ام درستی نماند خواهد بود از نیکی پادری تشبیه داده است -
 آنجا که فضل انوحین بوده و از رام و کرشن با اینکه آنهم در و در مشرکین داخل میداند لغو و با مدین علمیه
 و الهی حق این در ترجمه فایده میگذارد و بیلها نیکی که از البیاض و با مدین لک کبریت کلمه تحجج ارفع بهم حاشا شام
 که هیچ دلیل الی بوده باشند بر بطلان نبوت جناب سالناب صلی الله علیه و آله الاطیاب بلکه از ادله و بر این
 قوی رسالت نبوت آنجا ثابت که منکرین از جواب بی آن بجهاد عاقلان و چنانچه در دلیل سابق مذکور
 شد و هر شخص که ادعا داشته باشد توجیهی آن بشود **مفسر** خوش و کریم که تجربه آید بیان و تائید شود
 هر که در خوش باشد و این پادری حصه های ششگانه خود و بیلها نیکی بعم خود نوشته است هر قریب بوده
 بر این فیه با جویه شافیه کافی آنها را بطلان خواهد بود و تمام بودن آنها را کاشش فی رابعه النهار ظاهر میگردد
 خواهیم کرد **در ترجمه قول بی ثبات** در حصه اول پنج نشان از آن نشانها نیکی از آنها
 نزد عقل نبی بر حق ثابت و میان خواهیم کرد در حصه دوم آشکارا خواهیم کرد که آن نشانها در حضرت موسی
 حضرت عیسی و ده در حصه سوم از ویلهای قرآن از فعلهای محمد صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر خواهیم کرد که این
 نشانها در محمد صلی الله علیه و آله نبوده بلکه خلاف این در حصه چهارم ظاهر خواهیم نمود که نصیحتهای محمد خاتم النبیین در قرآن و
 حدیث مندرج اند از کلامهای سابق خدا بر خلاف اند در حصه پنجمی گاه خواهیم کرد که راجع به بسیار اسلام در
 دنیا از خوبی عقل خدا بر خلاف است در حصه آخری خلاصه بیاورایان خواهیم کرد **جواب حق شما**
 اول جواب حصه اول این مقصد را آشکارا نموده که امور یکدین پادری در بیان نشانها ذکر کرده بعضی از آنها
 چنین است که در پیغمبر متحقق آن ضرورت متحقق بعضی برحیکه این پادری منظور مقصود است هر که ضرورت است در
 جواب حصه می این پادری ظاهر خواهیم کرد که این فایده فرموده است که آنهم نشانها در حضرت موسی حضرت
 عیسی علی نبینا و علیهما السلام متحقق بوده در مقابل الی اسلام نوشتن آن بیهوده زیرا که ایشان خود نبوت
 حضرت مذکورین قابل میباشد و خود حقیقت نبوت ایشان را با دله قاطع بر این امر ثابت نمایند و بسیار

است که با طریق بود یا بفارسی بر مخالفین و ثابت کنند اگر مقابل بود که منکر حقیقت نبوت حضرت عیسی
 هستند یا در مقابل کفار و مشرکین غیر هم که هر دو جناب راسخ دیگر اینها پیغمبر حق نمیدانند ذکر کرده است
 پس آنها ازین عادی بیدلیل کی ساکت اند شذنی با نیست که بر آنها بیدلیل قاطع این امر را ثابت میکند
 پس قامت بر این قاطعه مسکته که مثبت امر مستطوری بوده باشد بر زمین پاوری لازم است هرگاه
 نبوت حضرت موسی و حضرت عیسی را بر اینها ثابت خواهد کرد و هر کجا ثابت خواهد بود و اینها همان طرز بلکه بر
 بهتر از ان حقیقت نبوت جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم را بر سنگین مخالفین نشان ثابت خواهیم
 و در الحاح علی لک در جواب حصه سومی ما بیان خواهیم کرد که نشانها و صفاتی که در پیغمبر میاید یکی در
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بوجه حسن متحقق بوده و انکار این امر سر بر بی انصافی است و از هیچ آیت
 قرآن مجید و از هیچ فعل آنجناب ظاهر نشود که در آنجناب صفاتی که در پیغمبر میاید موجود نبوده و در
 حصه چارمی خواهیم نوشت که مواعظ و نصائح و اوامر و احکام و اقوال و افعال جناب سالتم
 صلی الله علیه و آله و سلم هرگز مستلزم تکذیب ابطال کتب انبیاء سابقین نبوده بلکه بارها و اعظ و نصائح
 و اقوال و افعال آنجناب مقتضی میبود بر اظهار اینکه پیغمبران سلف همه بر حق بوده اند و دین
 طریقه شان تمام حق مصلوب بوده است و کتبهای شان همه بر حق و منزل من جانب الله بود
 بلکه هر کس منکر امر مرقوم بوده باشد بروی جناب سالتم صلی الله علیه و آله و سلم حکم کفر کرده
 فرموده باقیماند اینکه آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم بنا بر مصلحت حکمت پروردگار بعضی احکام
 ابناء سابقین را حکم الهی نسخ فرمود پس آن اصلا مستلزم انکار و تکذیب نیست چنانچه بهر حال منصف
 ظاهر و آشکار و نه مخفی و غریب انشاء الله تعالی تفصیل مکنو خواهد شد در ابطال حصه پنجمی
 بیان کنیم کرد که ترویج مذہب اسلام هرگز بر کفر منافق عقل مخالف عقل خودی حق سبحانه و تعالی
 نیست بلکه طریقه حق دین متین اینها را بر کفر از ان صلی الله علیه و آله و سلم فضل دین ترویج آن عین

عدل و سر مقتضای عدالت و رحمت خالق ملک منان است و در جواب حصه آخری خلاصه جواب یکی سخن را در ضمن جواب خلاصه تحریر خواهیم کرد و ترجمه قول پادری حصه اول را بعقل مردم میدانند که
 یات خالق است با انواع صفتها و او این نیز است عینی که او مقدس صادق القول است و این عیا
 که او بهترین مخلوق و بنیاد و او انسان را و هیوس و عقل مرکب و ده پس برای نیست که آنها فریخته
 بلکه هر مقدسه که عقل کنی آنرا از روی عقل بیافت کند چرا که عقل و شنی حد است **جواب**
واجبی الحمد لله و الله که تمام اهل حق با جمیع معتقد و مقدر و مقه فاین ارادند که جناب واجب الوجود
 هیچ شریک مثل خود ندارد و واحد حقیقی جمیع الوجوه است که اگر جسم ترکیب نیز منزه و مبرست و اجزای
 عقلیه و جسمیه هم در وی غیر تحقق مقدس منزه است از جمیع امور قبیحه و صفات ذمیه صادق القول
 و مبرا از کذب است و در حق بندها خود همان میکند که در حق شان نسب و صلح میباش چنانچه این امور
 کتابهای ایشان توضیح و تفصیل میدهند که هیچ عامل منصف اجمال انکار نیست هم چنین را باب عقل اهل اسلام
 عقل را دلیل قاطع می شناسند و تمام عقائد و حلیه خود را با دله عقلیه است می نمایند لکن تعجب
 از رضای که ایشان با الوهیت حضرت عیسی علی نبیا و علیه السلام قائل شدند و از عقائد توحید و حقانیت
 عقل و شعور است بردار گردیدند و اقامت ثلثه را خدا شکرند و طریقه مشرکین اختیار کردند و نقص
 را که لازم شریعت است بر حق تعالی جابر داشتند حضرت عیسی را پسر میدانند حال آنکه ممل و معنی و
 باطل و عاقل بودن آن ظاهر من شمس است اعوذ بالله من تکلم لا قوال الاعقادات المسطوره کلاما
 پس باید صاحب لازم بود که اول خود بر کلام مرقوم عمل میکردند بعد از آن بمقابل قوم خود کلام
 مسطور بطریق و عطف و نصیحت بیان میفرمودند نه اینکه در مقابل اهل اسلام که خود بکمال شد و مد قائل
 امور مرقوم میباشند از تمام فریق در عینا یاد و ترشند و مبالغه اند بیفاده بذكر افادات مذکوره
 بر دخته اند و عجیب نیست که در ذیل همین افادات مسطوره اشارت این مردم کردند که مذہب اهل اسلام نیست

است خلاصه پادری صاحب دویست و هفتمین ساله در ذیل حصه و چنین میفرماید و خداوند عسی سبج قدرت و
 مبعوثی که بروی دوست و دشمن خود پس میثماراند و آنها صرف بر نبوت و نه بلکه بر الوهیت و نیز گواهی
 میدهند انتی اردنا نقله پس اگر مقال سابق پادری صاحب پیشترین شد حق صواب است بطلان انتقال
 لازم می آید و اگر این مقال است ضرورت که مقال سابق بطل دروغ بوده باشد زیرا که اگر مراد پادری صاحب
 از مقال که عقرب منقول شد نیست که العباد با بند حضرت عیسی از جناب باری عز همه جدا خدای بخدای هستند
 مشرک و دشمن بطلان این فاده که از عقل معلوم میداند که کج خلق است لازم می آید و اگر بطرف فیه ضاله
 صوفیه بل این را ندانند که خدا حضرت عیسی حلول کرده است یا از جناب نسبت حدت خواهد نسبت اتحاد دارد
 پس قطع نظر از بطلان این موضوع که لازم است منع زیاده از نیست که بجانب حق تعالی نسبت خمیدن خود
 و آتشیدن ریدن شائیدن الی غیر لک من اللوازم والاحداث البشیره کرده شود پس تا برین اعتقاد
 حق سبحانه تعالی منزه و مقدس باقی نخواهد ماند و بلکه فاده فرموده اند که جمله صفات حق تعالی نیست و مقدر
 است کذب دروغ خواهد شد علاوه برین هرگاه عیسایان حضرت عیسی بحجبه الشریف خود شمرند و حدت
 حقیقه که عدم تجسم میگوید است از جناب ثابت اند و شتان اجزاء و اعضا کثیره احتیاج بجانب آنها که سراسر
 عیب نقصان و سلوک مکان است لازم خواهد آمد و چنین قول محلولی اتحاد و غیره مستلزم قول قبول تجزیه
 و ترکیب است العباد با بند منزه چه که حقیقت حال نیست که هر چه یک حالست مرکب با متحد است آن بلا شبهه
 مانند و تجزیه را قبول میکنند و هرگاه و تجزیه را قبول که دلاجم مرکب بدن و نیز ثابت شد فاده عیسایان که
 و صادق بقولست که حق تعالی الله صا و قول بقول منزه از کذب دروغ نمیدانیم لکن پادری صاحب استحقاق
 آن در باطن نیند که بظواهر قرار آن نموده اند زیرا که با وجود موجود بودن بشارات کثیره در تخیل که دلیل است
 بر حقیقت نبوت جناب سالمت صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه قدری از آن بشارات در سابق مذکور شد و قدری
 اکنون مذکور خواهد شد از اختصرت انحراف اعوجاج دارند و آنجناب عیاد و ابابند غیر حق نمیشمارند پس باید که

در بیان مقدمه سطوحه در میان اهل غیره مذکور و زبور است از امعاد الله کذب دروغ می فهمند قول او بر همه
فارسیه و انسا نزد دیوش و عقل مرکب ده از زمی دیوش نشستن امثال انبیا را در لحاظ اطراف و جواب
کلام نشستن بعید است چنانچه تخریفات معنی در مثال فقره سابقه عقل و ارباب ادراک مستبعد و مستقیم
پادری از لزوم عقلی اهل هرگاه حقیقت حال نیست پس اهل کلامه نصاری لازم که عقل داخل همه بیضا کنند
و از عقاید الوهیت حضرت عیسی بطلان آن با وجود ظهور آثار بشریت احتیاج اظهار نیست دست بردار
شود و حقیقت نبوت جناب سالک صلی الله علیه و آله و سلم که با دل قطعیه بر این توحین ثابت است اقرار و اعتقاد
نمائید ترجمه عقلی ثبات چنانچه در قوم است که خدا پاکیزه و صادق القول است همچنان
نزدیک عقل ثابت است که با پاکیزه لغو ز ذات و بعید است این همه معلوم است که اگر خدا از نوعی شخصی
نزد نسلمای گواه آدم نصیر شده که آنها را تربیت کند پس البته الله تعالی آن بی اشتباه علامات سالت
خواهد بخشید که برای خلق اندک و ای بوده باشد که او فرستاده الله تعالی است اگر چنین می باشد مردم از
عقل نصیحت آن ناصح را وسند ها و اطلالت و خواه بر یقین آورند پس مقرر آنها فریب خواهند رفت
چرا که وقتها قییم فریب دهند با جابجا ظاهر شدند و یک خلقت است معتقد خود کرد پس رسولان الله تعالی
این امور کم بیش شرط اند **جواب حق سمات** اهل اسلام خود قائل این امور اند که خدا
پاکیزه و منزله است از لغو و کذب دروغ بلکه تمام قباح و نقائص حق تعالی امیر میدانند و غیر مقرر و معتقد
اند باینکه پیغمبر رسول که از جانب خدا بسو خلق مبعوث شود ضرورت که در وی شطری از معجزات خارق عادت
چنان متحقق بوده باشد که اشخاص دیگر از او ردن مثل آن عاجز بوده باشند پس اگر این امور در مقابل اهل اسلام
و نصیر نکردن باینکه در مشن هم همین است بی اضافی و تطویل بلاطال است علاوه برین هرگاه با تعبیر
الوهیت حضرت عیسی قائل شد و اسناد شناس گوید خروج منی و مصلوبیت و مدفونیت الی غیر ذلک چنانچه
قائل اند باینکه عباد الله منزله باقی مانداده پادری و صادق القول است که این صفت صفت پاکیزه که در

کس در مقام کدام ضرورت داشت که پادری صاحب آزا با وجود آنکه در سابق بخیر آورده اند باز دیگر
 ذکر کرده اند و از لزوم تکرار اندیشه نفورموده افاده پادری هم چنان در یک عقل آخر هرگاه که کسی خدا
 همین شد ظاهر کردید که آن باری تعالی از ناپاکی لغو منبر است پس این کدام امر عده است که پادری صاحب
 آزا جدا بیان کرده اند افاده عیسائی و این همه را نمی بود و غیر هم هم همین تقریر میستوانند
 بر نظر که هرگز اخذ مبعوث کند ضرور است که چند علامات رسالت و معجزات او بخشد و همچنین
 نبود و مردم عقل خود سندها را از آن صحیح طلب کنند و خواه بخوابد و یقین آورند پس مقرر آنها
 خواهند یافت چه که در وقت های قدیم فریب هنده با جا بجا ظاهر شدند و خلق را معتقد خود
 گردانید پس پیغمبر تحقق اموی که در ترجمه کلام این پادری عنقریب خواهد آمد با دیگر امور مانند
 آن بالضرور میاید و در حضرت عیسیٰ العباد با همین امور محقق نبوده بلکه موریکه بر خلاف
 است در ایشان محقق بوده پس آنحضرت عیاد با بس پیغمبر بر حق نبوده اند و این پادری
 ادعای موری که در حق ایشان نموده همه دعوی بیدلیل با سلم است پس چنانچه نصاری
 جواب این کلام میبوده خواهند داد همان جواب اتغییر سیر یا مقابل نصاری بیان میهم کرد
 افاده عیسائی پس رسولان الله تعالی آخر ای پادری صاحب لفظ بردر مقام پر میوش
 پس چهار عبارت هندی خود لفظی را تحریر کردند که ترجمه فارسیه آن عبارت چنین شد چرا
 در خوش آن لفظ هندی را تحریر نکردند که عبارت مذکور بحال سبب متضمن بود آن بر آن لفظ
 ترجمه فارسیه چنین مترجم میشد پس در رسولان الله تعالی این امور کم و بیش شرط اند و لفظ
 کم و بیش هم که بطرز عوام در مقام مذکور شده نهایت لغو و بی محل است زیرا که اگر در ادبیت
 که در یک شخص فی رسالت میاید که صفات آینه کم و زیاده یافته شود پس بطلان آن منعی
 است چرا که کمی زیادتی که از قبیل نقائص است و مخصوص یک مقام چگونه محقق خواهد کرد و اگر

مراد آنست که هرگاه از صفات آینده چند صفت هم یافته شود تا هم سبب ثبوت بقوا اندر رسید
 پیش از آن صفات بچنین عبارت که تحقق هر یک صفت یا بر آن ضروری معلوم میشود و لغو و بطل
 خواهد کرد و بدین این افاده آینه دهیم که در کسانیکه این چیز یافته شوند پس بلا شک و دیک عقل
 پیغمبر خدا ثابت اند و در کسانیکه آنها موجود نیند نبی الله بودن نشان نامکن است نه در طول و نه در
 حوا که نخست علاوه برین بیان فرمایند که برین تقدیر صورت تحقق پیش کدام در کمال جمیع
 سواي این شقوق شقی دیگر از کلمه مسطور مراد گرفته اند پس آن بایان فرمایند حقیقت حال ظاهر
 و آشکار شود ترجمه قول **بی ثبات** اول که کینگی و پرنیاری شان شهنو بوده
 باشد و دوم چنین شخص را طاعت قدرت و کرامات بوده باشد سوم آنها لیاقت آن چنین
 ثلوثی داشته باشند که بزود است آید چهارم در ثبوت شان نه طرفی خود و نه دیگری بوده باشد پنجم
 اگر الله تعالی بخواهد از زمانه نشان از الهام بی سخنی یا کتابی یا زانل کرده باشد پس کلام این انبیاء کلام
 انبیائی پیشین را بطل و دفع کند بلکه مطابق آنها یا که قریبی زیاده از آنها ظاهر کنند و آنها را
 مستحکم نمایند در کسانیکه این چیز یافته شوند پس بلا شک و دیک عقل پیغمبر خدا ثابت اند و در کسانیکه
 آنها موجود نیند نبی الله بودن نشان نامکن است **جواب حق سمات** سبحان الله
 چه حسن بیان است که پادری صاحب مرحله اول را اول از امور که تحقق آن در پیغمبر ضروری
 میداند چنان بیان کردند که در حقیقت نبوت حضرت عیسی خلل انداز شدند و اینکه میگویند که
 بسم الله غلط است حق که در شان پادری صاحب به مقام صادق و متحقق است زیرا که در زمانه
 حضرت عیسی کثرت بود مگر برای یهود و فرقهائیکه شهنرت را پیغمبر میدانند و تابعان عیسی پس
 اقل قلیل بوده اند و یهود و انفرق ججو و یکی آن حضرت را العباد با الله در و عکوفتری میبردند
 و اکنون هم همین میشناختند بلکه میوزا از اوقات تا الآن در محبت نسبت شخصت عیاذ الله کلام میکنند

میکنند پس گویا پاکیزگی پرستکاری حضرت عیسیٰ مرثیه و قرا یافت و هرگاه که پاکیزگی پرستکارها
 آنحضرت مصداق مرثیه و نشد بنا بر تخریر یا در بعضی حساب نم آید که آنجناب بخود مابعد تمیز بر حق
 نباشد و اگر مراد نیست که بنمیز تحقق تقوی و صلاح و محفوظ و صون بودن از سستی و غفلت و لغو
 و نواهی جناب یاری غنیمه در نفس الاضر و رست مشهور بوده باشد یا نه گویا در بعضی حساب بسبب تصور
 تخریر و در این را بخوبی توانسته اند بلکه خلاف آنرا بیان فرموده اند پس این مراد نیست در بعضی
 زوال حق هم محقق میباشد بلکه عصمت از جمیع گناهان صغیره و کبیره در انبیا شرط است و بعد
 الحمد لله که از جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم هیچگاه از یکیه خلاف مراد نگرفته باشد صراحت
 نشده و هر چه پادری در اثبات عدم اتقاسی آنجناب کرده است آن تمام طلبی تمام است
 چنانچه عنقریب تفصیل واضح خواهد کرد دید باجماع اتقا و صلاح آنجناب یا نیز تبیه بود که کفار آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم را قتل از ادعای نبوت بلفظ صادق و امین یا میکردند و کابوسی چنین
 از آنجناب صادر نکردید که آنها را سنا و عیوب قباخ بهرسد و الا قباخ بسیار بر بسوی آنحضرت
 نسبت میکردند چنانچه این امور هم از علم تواریخ و سیرت و طهر و اتحدت علی نعمانه اینکه حال
 فرقه حق را اهل سلام است که در انبیا عصمت هم ضروری میدانند چه جای مجرب و تقار و صلاح
 لکن بنفای شان حال اهل کتاب بمنوال است که اینقدر تحقیر و ذلیل نبیا و رسل و صحف الهیه
 نموده اند که چنان مضامین و عبارات را در آن کتب مندرج فرموده اند که از آن ظاهر میگردد که بعضی انبیا
 و خیران شان شراب خورانیده اند و ایشان بی تکلف خورده اند و در حالت سستی از و خیران
 خود ان امر شنیع کرده اند که ناهش بر زبان نمی آید استغفر الله و اعوذ به من شر شیطان اغواءه
 چنانچه در حق حضرت لوط امین نگرفته اند و در حق حضرت ابراهیم نوشته اند که ایشان و جود ساری
 بمشیر خود گفته العباد باسد در محل فرعون پادشاه فاجر و مستأذم که از وجه خود سبزه و هرگاه او ساری

متوجه گردیدم و در اینجا بهیچ مضمین مندرج رساله هندی را سواى بعضى اموریکه تعلق تمام رساله با وجود
 مذکور داشته و تحریر آن درین ساله فارسیه لطفی داشت چون غایت مطابقت لفظیه و تطبیق تمام الاستدلال آنرا
 ایضا کتابا بیانی فی لطافه الکلام بسکت گیرشیدم و بر غایت مطابقت طرز جواب با طرز سوال در هر یک از
 درج عبارات فارسیه جواب فقرات هندیه جمعه عبارت نصرانیه بهم زبان فارسی است و بدین ساله رابعه اینتر بستم
 و اما این نام رساله هندیه ذکوره الحال معنی **تأیید المسلمین** است و طالب المصمیم مسمی گردانیدم و الا ان شرع
 فی المقصود مستغنا بالبعدین او دود و مخفی نمائید که نقل جواب قول ساله یاد در صاحب فضل و کمال میشود
اول در بیان اموریکه که از سبب آن کمال العجب لایحی حاکم گردید **امراول** نیست که با وجود کمال آیت
 قرآنیه بصحت الفاظ و اعراض بآیت امر سهل آسان است زیرا که درین نامه بعد با قرآن مجید که موصوف بوصف
 صحیح الفاظ و اعراض با نهج السد بر صفحه عالم موجود یاد در صاحب رساله خود جایجا نقل آیات منقول خطا و
 غلط نمودند هم در الفاظ و هم در اعراض بهین پنج رساله خود را بمرض طبع در آورده در اطراف اکناف عالم
 شائع و منتشر فرمودند و طبع شریف شان خیال طبع غلط نامه هم نمیکند که احتمال صدور خطا از ایشان بخاطر
 هیچکس عقلالاتی نمیکند و همچنین جرات کردن خیال این نوعی که هرگاه عقل مطلع خواهند کرد و دید چه خواهند
 و با آنحال ساله خود را منطبع فرموده بمرض تشهیر و ردن از مرد عاقل فهمیده موجب کمال تعجب است و غلطیکه
 در آن ساله در نقلند کور و قع کرده اند از انشاء السد الغرض جایجا در نقل اب قول کاکت شتمان با سخن تمام
 خلاصه ازین امر دریافت میگرد که جناب یاد در صاحب در علم نحو و صرف هم بخوبی مهارت حاصل نیست و بر کتب
 نحویه صرفیه از اطلاع نادرند بلکه در مزاج ایشان صلا احتیاط و اندیشه کمال نیز نیست که از قرآن صحیح نیز
 عبارات صحیحیه قرآنیه را نقل نفرمودند و ازین امر نا دشوار عرض نمودند **و هم نیست که معمول عقلا**
 چنین است که در هر یک از اینک فعل آشته باشند تا و تیکه بخوبی در آن غلط بهم نرساند کتاب الزبان تصنیف نمایند
 و یاد در صاحب خلاف این علم نمودند که رساله خود را در زبان هند تصنیف نموده و بعضی الفاظ عربی هم در آن مندرج

نشدند و در الفاظه و زبان مگو بجا خطا کردند و لفظهای بسیار که خلاف محاوره و غلط باشد بعضی
تجیر و تکرارند پس اگر بادی اراده این امر نموده بود او را لازم بوده که اول از مردی فهمید و صاحب عقل و دانش
بان عربی و هندی اینجونی تحصیل میکرد و بعد از آن رساله خود را تصنیف مینمود که موجب غرور نفس نمیکرد
امروهم نیست که در حق پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم العیاذ بالله کلمات درشت و سخنان ناسزا
که شایان شان جناب لای شان صلی الله علیه و آله و سلم نمیشدند گویند و این امر از آن مدعی عقل و
انصاف خیلی مستبعد نموزیر آنکه ابتدا کردن بدشتی نزد جمیع عقلا امر قبیح و ناسزاوار و در تحقیق حق صواب
از چنین معوج کار مخصوص هرگاه امر مذکور موجب هیچان فتنه و فساد و سبب بیاد عداوت و عناد نموده باشد
و بر هر حال نصف ظاهر و بابر است که اگر شخصی فقط بن حیث الدینا صاحب شبهه بوده باشد در حق وی هم در
گردن بیوجه نامناسبی جای نمیتواند زیرا که آنجناب فوج الشان فخر عالم و عالیشان اشرف جهان جهانیا
میشدند در مقابل کلام نافرمانش میتواند شد که مقتضای **مصرع** کلام مذکور را پادشاه شک است
ما هم در حق آن پادری کلمات درشتی و خشنوت آینه مذکور سازیم لیکن باز که فقط تحقیق و اظهار حق صواب
منظور و منظور از نهجت از ارتکاب درشتی و تخمین کلام بالکلیه اعراض کردیم و بیچگونه کلمات درشت را
در رساله خود مندرج ننمودیم مگر ایا که جانی قلم را تاب نماند پس اینجا عفو و ضمیمه کلمات درین رساله انشاء
الله العزیز بجانب دشمنیای پادری نیز اشاره و ایما خواهیم نمود **امروهم** نیست که عبارت
سوالی که پادری صاحب آنرا در رساله خود مندرج فرموده و قریب است که در رساله ما هم منقول شود مشتمل است
بر اظهار آنکه در تخیل شایعات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مذکور موجود است چنانچه آن عبارت نیز
بترجمه فارسیه برین پنج است بلکه در اکثر جاها در تخیل اشاره و کنایه حضرت عیسی بحقیقت نبوت
محمد صلی الله علیه و آله و سلم حرف ده است اینکلام سائل که کمال حال صدق و راست است چه شبهه
حضرت عیسی و دیگر پیغمبران علی نبینا وعلیهم السلام انبیاءات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را بیان فرموده اند

و اکثر آن در مرتبه اول غیر آنکه نصاری از فی زمانه با بعضی اطلاق در آورده اند بحدیث موجود
 مذکور چنانچه ما غیر بسیار انشاء الله العزیز قدر را از آن بیان خواهیم نمود و جواب این عبارت سالک را اینست
 را لازم بوده که تجسس آن بشمار نماند جوابی به لایعظم بطراز باب عقل و فهم ذکر میفرمودند که بکلیت
 این امر باید در بعضی مطلق تعرض بنقول نمود و حال آنکه عبارات اصلا از قدام لغویان در این امر نیست
 عجیب است و دلالت بر اعتنائی بر بی انصافی شان ننماید اکنون ذکر هر قبیله را از امور تعجب کفایت نماید
 آنکه اگر زیاده بنسبیم بسیار طول خواهد شد و من لکفیة السیر لکفیة الکثیر **مصلحتی** مثل است ذکر
 و لیکن آنکه حقیقت نبوت جناب خاتم الانبیا حضرت محمد مصطفی علیه آله الاف لصلوة و الثناء دلالت دارد
 معلوم باید کرد که بنا بر عمل مقتضای خیر الکلام قائل دلی و دلیل برین مقام بطرف مختصر بیان میشود و بعد
 الحمد لله که اندر دلیل محبت تحقیق حق این نصف لبیک کافی و نیست هر گاه این جهت نبوت
 آن خاتم غیرین دلیل قاطع محبت ملامع **دلیل اول** آنکه آنجناب با کمال قابلیت دعوی پیغمبری نمود
 و امور عارضات و معجزات بسیار موافق دعوی حق و ظاهر فرموده و شخص لیاقت و دعوی پیغمبری نماید
 و بر صدق استی آن اطلاق و علیه معجزه اظهار فرماید شخصی پیغمبر است این جناب سالک تاب نیز صلی الله
 علیه و آله و سلم با یقین پیغمبر حق اند و بیشک از جانب ابعوث شده اند باید دانست که اثبات این هر دو
 دعوی که آنجناب استحقاق قابلیت پیغمبری و دعائی نموده و بر صدق استی آن معجزه ظاهر فرموده
 و بعد که است حمد آن خاتم عالم که آسان تر آن بوده و احتیاج باقامت اوله و بر این قیقه و تفصیل
 و تطویل نیست بلکه مشاهده و معاینه ممکن بود پس که نیجاست نفع شهادت خود نمود باقی تذکرین نامه و در شان
 آن از زنده پس این باب انصاف و محابض و ادراک که خالی از عتساف بوده باشد در چنین زمینه هم اثبات هر دو
 از آنکه چندان آنرا در کار که توطؤ و تواضع و من نجیکه در مقام مستحق بلکه شبهه مفید قطع و یقین را درین
 جهت بود کثیره از معجزات حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و چون جناب سالک تاب صلی الله علیه و آله و سلم را و

واولا واطیاب آنجناب از منته خود و مانند تحقق کعبه مطهره بیت المقدس که بلا مدعی نسبت ما نیکه
 زیارت میفانان نموده اند و دیگر اموریکه مثل امور سطوت سبب تحقق همین قوت از دست ایشان است و
 یقینی که ما نماند حتی که به متنفس در صحت و تحقق آن امور شک نشناهد نمی نماید پس معلوم گشت که تو را مفید
 یقین است بآنکه حجیت قوت از امری بیست حاجت با قامت استندال و احتیاج وین تطویل نشود و توانا
 اهل اسلام ثابت است که آنجناب بکمال قابلیت دعوی پیغمبری ده و مردمان را بجانب شریعت خود دعوت
 میفرمود بلکه توانا و اعتراض تمام اهل طاعن و خلل نداشت و غیر هم این امر فی الحقیقت ثابت است پس دعوی اولی
 ما ذکر نموده بودیم آنکه محمد اسد بدرجه نبوت فائز گردید باقی ماند دعوی ثانی آنهم نبوت از ثابت است زیرا که
 تمام اهل اسلام توانا نقل قائل این امر هستند و قاطبه برین اترفاق اجماع دارند که آنجناب
 معجزات بسیار ظاهر فرموده بلکه حق نیست که جمیع معجزاتی که حق سبحانه و تعالی پیغمبران سلف را
 متفرقه داده بود یکی پیغمبر صلی الله علیه و سلم مجتمعه عنایت فرموده بود بلکه چنین نیست که قول
 و فعلیکه متصف بصفت اعجاز نبوده باشد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم صادر کرد پس معلوم
 باید نمود که یکی بآنکه معجزات آنجناب صلی الله علیه و سلم قرآن مجید است که متواترترین معجزات
 است و تا بقیام قیامت باقیست پوشیده نماند که حق سبحانه و تعالی قرآن مجید را از جمیع
 معجزه آنحضرت صلی الله علیه و سلم گردانید که غالب معجزه پیغمبران متناهی نباشد فعالی مقرر شده
 که مردمان عموم و حضرات ایشان را در آن مهارت حاصل میبود چنانچه هرگاه در عهد حضرت
 علی نبینا و علیه الصلوٰه و السلام سحر و جاد و راج بود و حق تعالی آنجناب را اعجاز و یسبیا و معجزه از او
 شدن عصا عطا فرمود که ساحران را از یقاع و ابرار مثل آن عاجز و حیران شدند و در زمان
 حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام چونکه طیبیان حاذق مثل جالوس غیره موجود بودند و درین
 باب است کمال داشتند که معالجه امراض منمنه و مملکه بخوبی می نمودند لکن حق سبحانه و تعالی

۸
تخصت را چنان مجزئه عطا فرمود که شایسته این افعال و اعمال اطباء و کورین بوده لکن آنها قدرت
بر آن نداشتند و آن نیست که حضرت عیسی علیه السلام میگرداند و از مرض کوری مانند آن شفای شایسته
الی غیر فلک من امثال او که این معجزه را هرگاه جناب سالتاب صلی الله علیه و سلم در عرب مبعوث شدند
و بعد از فضیلت کمال فن فصاحت و بلاغت و انشاء عبارات فصیح و بلیغ و انشاء اشعار آید و بوده و
عربین بسیار الضیف نموده می آورند و در کعبه معظمه و نیز آن کرده ایم فخر و مساببات میگرداند لهذا
حق تعالی بر جناب سالتاب صلی الله علیه و سلم قرآن مجید را که بدرجه اتم فصاحت و بلاغت ارد و محو است
برگزید و نظم عجیب و بدو هلو و غویب و سیدی که هیچکس مثل آن را نداشت از آن آوردن نموند و نازل فرمود
و آنرا محب و پیغمبر صلی الله علیه و سلم قرم و چنانچه جناب سالتاب صلی الله علیه و سلم از پیش عرب
تلاوت فرمود و متحدی کرده ارشاد نمود که لکن در نبوت من شک کنی در مثل قرآن یا یارید آنها را بشنید بعد از
فرمود که و سور مثل سور که قرآن مجید یارید یا بقدر هم قاور نشد پس فرمود که مثل سوره یارید این قرآن
مکن نشود و درین سوره که چنانهم نوشته اند چنانچه خدا خود در قرآن مجید ارشادی فرماید **قُلْ لَّهِ الْحُكْمُ**
وَأَنِ احْكُم بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ هَذَا الْقُرْآنُ كَمَا تَوَنَّيْتُمْ وَلَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
بُكْوَانٌ و ای محمد صلی الله علیه و سلم که در این سوره و میان و حیان بر اینکه یارید مانند این قرآن را نیارید
مانند آنرا و اگر چه باشند برخی از ایشان بر این اطمینان و مدد کار و در مقام دیگر میفرماید **يَقُولُونَ**
أَفَرَأَيْتُمْ قُلُوبَنَا لَا نَشْكُرُ وَلَا نَكْنُوتُ مِثْلَ مَقْتُولٍ و ادعوا من استطعتم من قبل الله لعلکم
صاهدین فان لم یستجبوا لکم فاعلموا انما انزل بعلم الله و ان لا اله الا هو فصل انتم
مسلون یعنی بلکه میگویند که خود برافته است تو را از کیوای محمد صلی الله علیه و سلم پس یاریده سور
مانند آنکه ساخته و برافته بوده باشند و بخوانید بخود و هر که امتوانید از غیر خدا اگر هستید استگو
پس اگر ارجابت کردند سوال شما را یعنی سوره نیا و در ندیس بدانید که آنچه فرستاده شده بدش است

محبت و نیکی نیست بجوی تنزد و بر پیش کمر او پس ای شما که درون هندی گمانید و تیر خن سبحانه و تعالی محاسب
 بجانب کفر شده ازشاد و فیر ماید و آن کذم فی رب ما انزلنا علی عبدنا و اقا و نبوت من مثله
 و ادعوا لشکاء کونون الله ان کنتوا دقین فان کم تفعولوا و کن تفعولوا فانقوا النار
 التي وقوها الناس و حجارة اعانت الکافرين یعنی و اگر بوده باشید شک و شبهه اختصت این
 فرو فرستاده ایم بر بنده خود پس بپارید کیسوره که مانند آن باشد و بخوانید خود ذکر وی را که حاضر
 زو شما از غیر خدا اگر هستید شکویان پس اگر ذکر و یعنی مثل کیسوره نیاوردید و هرگز نیتوانید که مثل آن
 بپارید پس بر سرید از آتش و فرخ که بهریم آن آوینان اند و شکما آاده و همیا کرده شده است این چنین
 برای کافران غرض خود ظاهر و آشکار است که در میان عرب فصحا و بلغا بکثرت موجود بودند پس اگر آوردن
 مثل قرآن از ایشان ممکن میشد چرا اید و شقت جنگ بحدال تعجب رخ حرب قتال و هلاکت اجاب و قرا و
 اطفال ضلع النفس ابدان اموال منسوبت سباب ال منال محبوبت و سبیت سنون محارم و اطفال
 خرد و سال که اینهمه برای شان وقوع یافت کوارامی نمودند و چگونه بقدر علمای یهود و نصاری غیر هم
 من الملل و الخلال در آن عهد موجود بودند و پس از آن دراز مننه تا بعد بهر سینه الی الان نماند از انیا و رو
 و این معجزه را باطل کردند و اکنون چرا این ابراعراض میناید پس معلوم شد که قرآن مجید کلام بشر
 نیست بلکه کلام جناب الارباب است و معجزه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله لا طیاره یا حجه
 اعجاز قرآن مجید بسیار است که اگر احاطه کرده شود بسیار بطول بخاید اندازد و ذکر مثل اعراض نمود
 اشتیاق آن بوده باشد در کتب بطولانی اهل اسلام ملاحظه نماید که در آن تفصیل مندرج و مذکور است و
 منجمه معجزات جناب سید کائنات نیست که آنجناب بیک شاره نکشت مبارک را بر اشق و و نیم نمود
 و نشان این بود که شکرین کفار سبکال تعصب کجی حق پوشید بجانب جناب صلی الله علیه و آله و سلم
 در معجزه ای که ظاهر میفرمودند نهاد و سحر می نمودند پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم معجزه مذکوره را اظهار فرمود

تا که بطلان کلام شان بر شخص ملهم نشین شود و چه اگر محرر آسمان مهشدار آسمانی از تنبیه کند این سخن را
انتخاب نیز نتواند ازل اسلام ثابت است علاوه برین حکایت شوق فخر که در قرآن مجید مندرج است دلیل
صحیح است بیکه مشبهین با واقعند بلکه از موافقین و مخالفین کسی نمیتواند که انکارش نماید بلکه در دل
هیچکس شبهه شک هم در مقدمه وقوع امر مذکور خطور نمیکند تقریر دلیل اینکه در قرآن مجید صریح این
سخن مندرج که ما بنیاب شوق گردید و کافران هرگاه معجزه می بینند میگویند که این جاد و سحر است که
مستمر است پس اگر در واقع شوق و شوق نیستند و در قرآن مجید این قصه مندرج میگردد و دید فوراً جمیع
تفاسیح کشته از پیغمبر خدا می گفتند که از خدا ترسید و چنین و غلوی معاذ الله عوی پیغمبری میکنند
آدم و شوق و واقعند بود که شما این قضیه بی اصل در قرآن که بناحق آنرا کلام خدا مینامید مثل
که و اید مسلمین موجودین فی الفور این کلام کفار لایام کشید از اسلام است برار میشد بلحاظ اینکه
واقعی هر چند جن و دروغ را بر زبان آورد چه طور و را به پیغمبر بگویم بلکه این حکایت تمام عالم مشهور است که
شخصی عوی پیغمبری مدعی بود و مردمان بگوایان آورده بودند که چنان سخن کذب زبان آورد و چنان
امر دروغ را در قرآن مندرج کرد که اثرش هیچ جابو نداشت در زمین نه در آسمان هرگاه از امور مذکور هیچ
واقع نگردد و پیغمبر کفار سخن بگویند و کاشف سادگت مانند باز در وقوع باجرائی گوید که مقام شک
و اشتباه مانند و نماله محض است حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اخبار اخبار غیب اظهار نموده است و است
وقوع آن چنانچه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد که ابواسب فلان فلان از کفار انحرار هرگز انما
نخواهند آورد و آخر چنین شد و انتخاب صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد که پیوسته و همیشه دلیل منور خواهند
مطابق همین واقع شد چنانچه از بعد مرگت و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله تا این زمان کاهی یاست در
یونهم رسید همواره دلیل و خوار مانند و حالیا هم همین حال است بخلاف رضای که بمقتضای بعضی احوال
منقول اولی سلام ستفا و شیو که برنی و رشتان بقا و متداوست آثار همین امر مشاهد و معاین و انتخاب

و آنجناب خبر داد که اهل دم بر کفای عجم غالب خواهند آمد بخندین و نیز آنجناب خبر داد که مسلمین مالک بلاد
 را غنیمت خواهند کرد و موافق همین واقع گشت ایضا بحمله خبار غیب که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 بیان فرموده خبر ورود لشکر ظفر یکم است در کاسبت و انتساب بکله معظله از راه اند شرفا و کثره
 بجای آوردن عمره و خبر وصول فتح قریه بکله معظله است در عهد کرم است مهد آنجناب این خبر است که در
 انعام محترم بار دیگر ورود آنجناب صلی الله علیه و آله وسلم خواهد شد و هم از جمله اخبار غیب است
 که آنجناب صلی الله علیه و آله وسلم همواره بتائید و حفاظت جناب حافظ حقیقی و اسامه از شر و رکض
 اشزار و هیو و غیره هم من اهل السناد و المحجوب محفوظ و مصون خواهند بود الی غیر ملک من الاخبار
 و اگر ما همه آن اخبار را تحریر کنیم بسیار طول خواهد شد لهذا از ان امر عرض کردیم خلاصه این امور
 بتواتر اهل اسلام ثابت پس پیگیری و رسالت آنجناب صلی الله علیه و آله وسلم بدرجه نبوت رسید
 چرا که پیشین کسی باعتراف این پادری نیز از علامات پیغمبر است چنانچه این مباحثه پادری بنیفا
 نقل کرده است عنقریب خواهد آمد و جمله معجزات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نبون سایه است
 برای آنجناب و کائناتش و نور آفتاب کلام کردنت در همه زبانها حالانکه آنحضرت صلی الله علیه
 و آله وسلم از یکسوی هیچ چیز تعلیم نیافته بود و او اصلا از کس نمی آموخت بود و پیر از آب کردیدن بعضی از آن چاه ها
 است که خشک شده بود بسبب افتادن آب هن مبارک آنجناب صلی الله علیه و آله وسلم در آن و سیر
 گردن جماعت کثیر است از طعام سیر چنانچه در جنگ خندق از ناخوش یک تن غالد و نان یکصاع
 جو که حساب سیر در السلطنت لکن تفرق و سیر و سیر ربع سیر شد هفتصد گن سیر فرمود و در
 این معجزات معجزاتی که از آنجناب صلی الله علیه و آله وسلم بوقت ولادت و اوقات دیگر ظاهر شده پس
 بیرون از حد عد و شمارند که اگر احاطه همه آنها کرده شود یک مجلد ضخیم مضاعف این سال بلکه از
 این پنجم زائد مؤلف و مرتب کرد و لهذا ازین امر عرض کردیم خلاصه کلام هم نیکه بالا جمالی است

معجزات آن جناب سید کائنات صلی الله علیه و آله وسلم تواتر اهل اسلام ثابت است و اجماع و اتفاق اینگونه جماعت کثیر و چنین جم غفیر که اقرا و اشخاص آن اکثر عصاره و دهور از لکها که و کور و مستجاب و صد بار در آن علماء و علما و اصحاب بابت و اتفاق و ارباب منم و فطانت و ذکا موجود در امر باطل و کذب و دروغ اقبیل محال است اگر اینگونه تواتر که هیچ زمانه نصاب آن منقطع نگردد و تواتر چنین اشخاص که مثل جناب امیر المؤمنین علیه السلام و اولاد معصومین آن نام عالم مقام که موصوف بحال توحید و تقدس و صلاح و سدا و نبودن و نهایت اتهام مبالغه در مانع کذب افترا و اشتند و از کذب دروغ و کذب و تهمین کذب معصوم و میرا بوده اند چنانچه جمیع اهل عصر این حضرات دوست و دشمن موافق و مخالف بتقدیر و اتقایی ایشان قرار و اعتراف داشتند و چنین بیکر صحابه کرام و تابعین فاضل و زهاد و عباد عظام و علماء و ائمه و ذوی العز و الاحرام که هیچ منصف ادورع و تقدیر شان محال گفتگو نیست در ایشان و اهل می پسند مقیدین قابل حجاج نیست پس باز کدام تواتر قابلیت فاده یقین و یاقوت عمل خواهد داشت پس سبب نفاق چنین تواتر و اتفاق هر دو منصف را واجب لازم است که بحقیقت نبوت جناب سالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم عقدا و کند و انتصفا عساف بحث بردار شود باجماع بر شخص که ما به واقف از احوال اهل است و از آنچه معلوم است که در عهد که جناب سالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم دعوی پیغمبری نمود هیچکس از اهل علوم و شریع اجماعی سابقین و متفان اخبار و آثار سابقین قریب موجود نبود و اکثر افراد ایشان محض بصفات و مسمیه بصفه اهل نادانی بودند و در فرق بیکر اگر علماء موجود بوده اند از جناب سالتمآب ایشان اسلام رسوم ملاقات آمد و نشد میان نبوده و از کسی آنجناب هیچ علمی ابوجهی من الوجوه تحصیل نفرموده و هیچ چیز را یا موخته هیچ کتاب یا خوانده یا وجود این چنان کلام فصیح و بلیغ آورد که تمام عرب بربا از او در مثل آن عاجز شدند و چنان کلام شریف بخلق رسانید که یک یک سوره آن چنین بکارم اخلاق و معانی اوصاف و آداب کریمه و شریع قویقه متضمن است که دوست و دشمن از آن مجال انکار و اعراض نرند و در سر

شریعت مقدس خدای بهتری ندکان رفیع مراع فساد و معاملات و منکحات و معاشرت محدود
 احکام حلال و حرام الی غیره که چنین قواعد و قوانین جلیله سدید را منضبط و معین فرمود که هر چند علی
 زمان عقلای جهان تفکر کنند هیچ حدیثه و شبهه این باورن نتوانند و هیچکس بهتر از قواعدیکه در شریعت
 انتخاب مقرر شده معین مقرر کردن نتواند پس مرد عاقل نصف بنا بر این مزنو بنا بر امریکه سابق اثر را
 بیان کردیم که شمس نصف النهار روشن آشکار میگردد که آنجناب صلی الله علیه و آله وسلم یعنی پدین اعد و
 لاریب پیغمبر استاده خدا بوده اند و در اینکه تعالی جناب سولن حق بود هیچ مقام شک و شبهه نباشد
 لکن اگر کسی کجی اعتبار کند و دیده و دانسته را حق مخوف شود پس علامت هیچ توان کرد که چون معلوم
 باید کرد که اگر رضای چنین اثر اهل اسلام را که حاشا نکور شد مسلم خواهند و شهادت ایشان را چاره در اثبات
 نبوت حضرت عیسی علی نبیا و علیه السلام بر یهود و مشرکین ملاجه چنین فرمائیکه نبوت حضرت عیسی
 قابل نیباشند هیچ نبی پیغمبر حق نباشد تا قی نخواهد ماند و عاجز و حیران خواهند شد و چنین اثبات
 حقیقت نبوت هیچ پیغمبری ان پیغمبران برنگین و از ایشان ممکن نخواهد کرد و بدیدر آن حضرت عیسی پیغمبران دیگر
 درین نه حاضر خواهد نمودیم که معجزه و اظا هر فرمایند و حقیقت انجیل و معجزات آنرا فرق نمیکردن قابل نمی باشند پس
 لاجرم رضای اسامی ساکت شدن از انفرقه با هیچ تدبیری بهم نخواهد رسید اگر برصد و معجزات توانر
 خود را سند خواهند آورد با هم تواتر خود بر رضای حقیقت نبوت جناب سال تاب صلی الله علیه و آله وسلم
 را ثابت خواهیم کرد و غرض هر چه رضای حقیقت نبوت حضرت عیسی و حقیقت پیغمبران دیگر در مقابل
 فرق نمیکردن دلیل قائم خواهند کرد ما هم مثل آن دلیل یا بهتر از آن قائم خواهیم نمود در مقابل رضای اقران
 و امثال آنها حقیقت نبوت جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم و حججه و حججه و تعالی
 فضل و شرف داده است اهل اسلام را جمیع فرق درین امر هم که پیغمبران از معجزه عطا فرموده است که تا
 بقیام قیامت باقی است و آن قرآن مجید است چرا که هیچکس هیچ قوی از اوقات و در هیچ زمانی از آن

۱۴
نمیباشد که مثل آن چه بهتر از آن یار و خلاف فرق دیگر که نزد کسی از ایشان چنین مجزیه پیغمبرشان معنیست
که تا بقیامت باقی بوده باشند پس اهل اسلام را درین امر هم فضیلت حاصل است بر فرقهای آخر و
اثبات نبوت پیغمبر خود ایشان را بخلاف فرقهای دیگر آسان تر و ذلك فضل الله یؤتی من یشاء
والله ذو الفضل العظیم و بیل و محققیت نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بشارت است
که مذکور و موجود است در کتابهای که نصاری آنها را بنام ترجمه انجیل و تورات موسوم کرده و مبعوض
انطباع در آورده در اطراف و کناف عالم رواج داده اند و هر چند ثابت نمیدانند که آن کتب
ترجمه کتابهای آسمانیست که از جانب انزال شد زیرا که در آنها چنان موریجه شنیعه مندرج است که مرکز
شایان شان صحف آسمیه و سوره و اوارز ترجمه کتب سماوی نباشد اموری بجانب پیغمبر این آن کتب نسبت کرده
اند که یکسری از خدایان چنین امور را بر انبیاء و انداد و علاوه برین ملاحظه آن کتب و افعال ثابت نیست که اگر
است همینقدر است که آن کتابها ترجمه چنین کتب است که بعضی شخاص خواهرین و غیر هم بطرز توارث
و سیر و بیان احوال حضرت عیسی و غیره انبیاء آنها را جمع و الیف کرده اند تا اینکه آن کتب ترجمه
سماویست الی غیر ذلک من اشغال الاحتمال اند که گویند هرگاه نصاری مدعی امر مذکور اند اهل اسلام
را میرسد که بقضای الیوم و هم ما التزموا علی انفسهم از آن کتابها بر نصاری استدلال احتجاج
کنند حالیا دریافت باید کرد که این ترجمه که نصاری بمعرض انطباع در آورده اند با وجود اینکه از قصود
مترجمین از درجه فاده و استفاده ساقط میباشد و تحریف و تغییر نیز در آنها واقع شده حتی که تراجم
عربی و فارسیه بحدید هم در مقامات بسیار با هم اختلاف مبادت دارد لکن با وجود این نیز بحدید است
ثبوت بشارت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن مندرج که احاطه آنهمه خارج است از طرایز این ساله مختصر
لکن با تیناً تبرکاً موافق عدد و شکر حضرات آل عبا علیهم السلام آلف التحیه الثنا از ان بشارت در مقام
پنج بشارت را بیان می کنیم و این دلیل احتجاجیست که کسی را باطل از انصاف و تمایزش مقام انکار نیست نزد

و نیز اهل کتاب هم مسلم زیر که خودشان در اثبات بعضی موضوعات بجانب مثل دلیل که احوال متعین
 از چنانچه این پادری خودش در همین مقاله در بیان علامت چهار خمین فاده میفرماید اول خبر
 پیدایش محمد صیح نبی نداد مگر خبر پیدایش عیسی صیح از زانده آدم همواره منبیه شده
 انتهت عبارت به ترجمه الفارسیه پس معلوم شد که اگر در انجیل یاد کردی که یک مرتبه سابقه خبر پیدایش
 خود معصومیت پیغمبر را دارد و شده باشد و بدان استدلال کرده شود پس آن استدلال عام می باشد و ما
 در نیقام با اثبات میرسانیم که بشارت انحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در انجیل عجز خود کو پس ضرور
 است که با درصاحب مع و دیگر بشارت نبوت جناب سالک صلی الله علیه و آله وسلم اقرار
 و اعتراف کنند و این فاده خود را که اول خبر پیدایش محمد صیح نبی نداد و باطل کذب دروغ
 بضمند و در مقام دیگر پادری مذکور چنین می نگار و لکن از قول شدن عزیز الله بیک ستاره نمایان
 شد آنکه خبرش در تورات بوده انتهی کلامه بالترجمه الی غیر ذلک این کلام که مذکور شد هم
 تأیید مطلب می نماید احوال آن بشارت را ذکر می کنیم **بشارت اول** در فصل هجدهم
 و یکم از کتاب نبوت اشعیاء کورسست و نظرت فارسی که بین چهار کتاب را که حار و الاخر را که جمله
 لیسموا همعا کثیره خلاصه شد آنکه حضرت اشعیاء میفرماید دیدم و سوار را که یکی از ایشان
 سوار در از کوشست و دومی سوار شتر را که بشنود فیضیه را از مردم که بسیار و در بشارت بشارت
 واضح حضرت عیسی علیه السلام و جناب سالت آت صلی الله علیه و آله و آله اطمینان موجود زیرا که سوار شتر
 در عرشایع و مرسوم بود و معمول انجناب همین بوده که بر شتر سوار میشدند بعد از عبارت سلطو
 و را و اخر متعلقات کلام مذکور چنین منور و قبل اکب من الاثنین اجاب قال سقطت بل نظر
 و کل منها و مصنوعات لایدی التی بها انخفضت الی الارض حاصل آنکه حضرت اشعیاء فرمود
 چنین می بینم که یکی از آن سوار میگوید که باطل عظمی همه تبهای آن بیفتادند و هر چه از مصنوعات

ایده‌های تعاونی و تهاجم و انزوت خود ترشیدند و بنا کرده که شتر بیرون دهند و زره ریزه کنند و فرسوده رستند
 و دیده‌ها خاک نمیزند و انظر بن شمس است که بت شکنی و قطع و بدم صور و تمایل مخصوص در جناب ایشان
 صلی الله علیه و آله و سلم است زیرا که در عهد همان جناب آمدند که ربقوت سر پنجه بدلهای بقوت و نصرت
 اللهی با حسن جود و انفع کشته با جمله زیاده تر از بشارت مذکوره که ام بشارت و صرح صریح خواهد بود
 پس منصف باید که انصاف نماید و بحقیقت نبوت جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم اقرار و اعتراف
 نماید بشارت دوم فصل نکور فر بوالقبوة فی العرب و بنی قیدار یعنی نبوت
 در عرب اولاد قیدار است و این عبارت بشارت صرح است بحقیقت نبوت جناب خاتم النبیین
 صلی الله علیه و آله و سلم یعنی آنکه قیدار از اجداد و کرام آن پیغمبر عالمقدار است و نسب شریف حضرت
 برین نوح است که ایضاً بعضی روایات محمد صلی الله علیه و آله و سلم پس عبد الله و عبد الله پس
 عبد المطلب عبد المطلب پس ثام و هشتم پس عبد مناف و عبد مناف پس هاشمی و قبیله پس کلاب
 و کلاب پس مره و مره پس کعب و کعب پس لوی و لوی پس غالب و غالب پس فهر و فهر پس مالک مالک
 پس نصر و نصر پس کنانه و کنانه پس خزیمه و خزیمه پس مدرکه و مدرکه پس لیا س الیاس پس ضر و ضر پس
 نزار و نزار پس معد و معد پس عدنان و عدنان پس اود و اود پس سبیع و سبیع پس هیم و هیم پس سلیمان
 و سلیمان پس نبت و نبت پس حلیل و حلیل پس قیدار و قیدار پس حضرت اسماعیل و اسماعیل پس حضرت ابراهیم
 علی نبینا و علیهما السلام و حضرت ابراهیم پس تاریخ ضعیف الله عنه خلاصه با وجود این بشارت و توضیح هر یک
 که در حقیقت نبوت آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم مقام شهباه باقی میماند لکن وای نا انصافی کدام بشارت
 سوم در باب چهارم پنجم از بشارت عبارتی عربی چنین مسطور و انا اسال الی فاعطیکم سلیماً آخر النبیین
 معکم الی الا انتمی بعضی این طریق ترجمه را نموده اند و انا التسلاب فیرسل الیکم فارقیطاً آخر النبیین
 معکم الی الا انتمی این فارقیطاً معنی شافع است و واسطه و سبیل و مجرکه راجع است بطرف منتهی احمد

۱
 آنکه میگوید که این خبر را بنویسید و در این مجلس غایب می‌باشم و من از پدر خواهم خواست که او تسلی
 دهند و دیگر شما خواهد داد که تا با پدر شما خواهد داد و این بشارت نیز بشارت صریح است بجا
 حقیقت نبوت جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که مسلمی بودن آنجناب ازین شمس است و کسی
 از انبیا چنین تسلیدها نیست خود داده که آنجناب است خود ارشاد فرموده و از همین جهت لقب آنجناب
 بشیر و نذیر است که بشارت دهند و دستان خود و تحویل کنند و مخالفان خود میباشند و روشن
 و آشکار است که آنجناب تسلی بشارت داده است مرحومه خود را باین امر که یکی در بهشت عنبر است
 و خلغ این شد حتی که از دست خود عصائی را که بی تو به میرزا مسلم باین کلام شفقت الیام فرموده که
 از خورث شفاعتی لاهل الکباثر من امتی یعنی ذخیره کرده ام شفاعت خود را برای آن کنا بکار
 است خود که کنا بان کفر خواهد اصرار بر کنا بان صغیر و از ایشان صادر شد قبل از توبه مرده اند خلاصه سوای
 حدیث کورسخان بسیار محتوی بر تسلی و شفای ارشاد فرموده جان من ای چنین پیغمبر من جان باد که شفقت
 و عنایتش بحال است بسان شفقت پدر و مادر شفقت نسبت باطفال خود بوده بلکه از نیم از پدر مسلمی بود
 آنجناب تنگ کردن سویی سو فسطائی دیگر از کدام کس میتواند شد و اینهم ظاهر است که معجزه آنجناب که
 قرآن مجید است و احکام آن اقیام قیامت باقی و وراست آنجناب هیچ پیغمبری نغمزیده که من تمام این
 ام و دین من همیشه خواهد بود و بعد از من پیغمبری نبوت نخواهد شد پس اینکه حضرت عیسی موه که آن مسیحی همیشه
 خواهد ماند تحقیق این امر هم در جناب سالک صلی الله علیه و آله و سلم نبوی و صحیح گردید و اگر از کلام مسطور خارج است
 موعود و حضرت صاحب العصر الزمان علیه السلام که نائب خلیفه و وارث هم پیغمبر است درین عالم نبوی
 حضرت عیسی غیر و انبیای حیا زنده و موجود میباشد و قیامت باقی خواهند ماند و عقیرت کاه حکم خدا خواهد
 و خلق ظاهر آشکار خواهند کرد و در زمان وقت حضرت عیسی نیز آسمان شریف و در بهشت سرشان نما خواهند کرد
 و از کبریا نام پیغمبر طلب است زیرا که هر چه دلیل حقیقت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم است همان بعینه دلیل آنحضرت

صلی الله علیه و آله وسلم کدام خلاف ترویج عقل و محال پیدا شود و اگر شما نبوت محمد صلی الله علیه و آله وسلم
از دلیل قطعی مبین پس از شما می پرسیم که در انجیل از یسوع یسویست بگدام جان نوشته است که محمد صلی الله
و آله نبی بر حق نخواهند بود بلکه در اکثر جاها در انجیل اشاره و کنایه حضرت عیسی بحقیقت نبوت محمد صلی الله
حرف زده است و این کما رسیب کفر صحتی و خوف طول آن اشاره و بارانوشته است شخصی که درین
شک و شبهه بوده باشد ترجمه انجیل از نظر انصاف ببیند و امیدوار این امر است که جواب این کلام
عالمان بطریق مناظره بپسندد الله الهادی الی الصواب از خواندن این پارچه در شروع از موعظه
مگر یک نقطه است عینی شما مردم را از ان میگردانید و میگردان که نصرانی می پرسیم که عیسی می پرسیم
در انجیل مقدس نصرانی او و عیسی می پرسیم که گفت چرا که جناب در شهر حاضر و روشن یافتند تمام شد
از ترجمه کلام با درسی نقد که نوشتن اینجا منظور بوده **جواب سر اصواب**
ما و اینکه این با درسی ثابت کند هرگز از مجرد ادعای او بدرجه نبوت نمیرسد که مولوی نعمت علی در
جواب طلب دلیل حقیقت نبوت جناب سالناب صلی الله علیه و آله کلام را که این پاک در انشایان نقل
کرده است نوشته فرستاد زیرا که میتوان شد که فقط مذکور حقیقت و بطلان نبوت جناب استبداد السلیین
صلی الله علیه و آله وسلم ایامی که پیش از نوشتن کلام مذکور و فرستادن آن شده باشد پس وجود حق
این احتمال نوشتن کلام مذکور خلاف اب منظره نباید دانست اگر اعیان نام چنین واقع گردیده است
پس محتمل که مولوی مذکور از ان کلام با این نظر استدلال کردن مطلوب باشد که هیچ امریکه بطل نبوت
جناب سالناب صلی الله علیه و آله وسلم بوده باشد در انجیل و تورات غیر ما مذکور نباشد و نبوت
انجناب از عبارات انجیل ثابت میگرد و هیچ دلیل عقلی هم بر استحالة آن قائم نیست چه وجه انکار ما مذکور
و کلام سبب عدم تمایل و مسطور است غرض هر چند که مولوی مذکور بسبب عدم فرصت و غیره
بنسخه در عبارت مرقومه صرح اتفاق نوشتن آن عبارات نشده لکن باز از دست تو بیان کرده ایم

نصرانی برافرونداری بنا بر حقوق دینی ملا است هیچ قباح نیست علاوه برین جهات که در این
مذکور عبارت سابقه این بوده باشد که از عالمان مذکور بعضی از حین سوال کرده و میگویند این که پادشاه صاحب
موافقت با این بونیت کرده اند که او در عبارت بسطوطه اطلاق نصرانی بر قوم نصاری و معنی علیه معنی
باقامت دلیل است قطع نظر از این که مراد مقبول قانون مقرر مسلم بن العقیله و علم است که که چنان
فی الاصله صلاح یعنی مقرر نمودن اصطلاح هیچ کمال مضائقه نباشد و از همین جهت تمام قبایل اقوام
اصطلاح عبارت است از اسمی چند وضع و مقرر کرده اند که در زبان یک مشتعل و مرجع نیاید شکوهی با هم را قابل عتبار
نیست و نیز می بینیم که بعضی از اینکند این ظاهر است که در نام نهادن ضرورت تحقق وجه تمیز غیر حاصل پس اگر
با تصریح در تحقق وجه تمیزی یا وجه شمول شخصی اصطلاحی مخصوص اجماع و مقرر کرده اطلاق نصرانی بر افراد
نصاری یا بر قوم مذکور نموده باشد پس صلا درین امر برای نصاری حاجی فکند و اعتراض مقام انکار و نقیض
متحقق نمیشد خصوص نظر اینکه در زبان عرب هیچ معنی آن لفظ نیز چنان نیست که اطلاق آن چندین معنی مسلم
نسبت صفی هیچ و استناد امر و ضمیمه بجانب نصاری بوده باشد پس تجر حال لفظ مذکور اعتراض در این
است و این لازم می آید چون بی وجه و بی حال از علیه صحت عاقل و عاقل است هرگاه معنی طلب این را دریافت کرد پس
و پوشیده ماند که هر چند گفته فقره فقرات رساله پادری علی ازین امر میباشد که عاری از افاده طلب یا خالی
از مضامین یا بی محاوره یا غلط و محل اعتراض نبوده باشد لکن بنا بر رعایت اختصار بر تعرض فقراتیکه مقرر
نمودن آن لازم یا اقرب بلزوم است و درین جمله که کش نیز غیر متعسر گفتا کنیم پس میگوئیم اینکه در رساله
پادری صاحب بین اتفاقا از شخصی عدمین به عیبائی و از کسی عالم اهل اسلام در بنابر ملاقات شده پس
نهایت تمجب است زیرا که صاف از آنکه مذکور ظاهر میشود که این پادری از احوال مولوی نعمت علی و آن
پادری که از مولوی کور می نامیده بمان آمده بود جاهل و ناواقف می باشد حالانکه عدم صفیت
یعنی چه آسانی نمی که خود نام مولوی نعمت علی را در ضمن عبارت شان نقل کرده افاده پادری از خود اندان

پس چنانچه در حدیث حسن بیاض است بر خواندن تکرار امو قوت داشته اند سبحان الله یا اگر
 پادری صاحب برت مولوی مسطور که چشم خود میدیدند کسی که ایشان را می شنواید پیش مقام تکرار نمود
 و اینکه افاده دوری است که عیسای هیتیم پیش پویه نمائند که عیسایین نگساز گفتن سزاوارست که
 موافق طرز و طریقه حضرت عیسی علی نبیا و علیه السلام و مطابق ارشاد و تفسیر جناب شانزده
 خدا و عن بر بوب بفرمیدند و موافق ارشاد و بشارات آنجناب چنانچه قدری از آن بگویند جناب
 محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را بنبر بر حق بمانند و پیروی اطاعت ایشان را در افعال احوال
 واجب لازم شمارند آنرا دم را که برخلاف ارشاد حضرت عیسی ایشان را پروردگار و خدای خود
 می نمند شرک و سنا و قبیح را بجانب حقتعالی اعتقاد خود کرده اند چنانچه از کلام پادری صاحب هم
 چند جا درین رساله ظاهر میشود که بالو بیت حضرت عیسی قائل هستند و علاوه برین برخلاف حضرت عیسی
 از ابعداری جناب خاتم النبیین است برداشته اند و انکار حقیقت نبوت آنجناب گردند و خدا را صاحب
 میدانند پس حالیکه چنین مردمان صدق عیسایین بوده باشند و هر که عقل هیچ قائل گوارانیکند که
 حضرت عیسی العیاذ بالله آتشامیدن شراب که مزیل عقل شعور و مورث صد بافتنه و شرور است
 درست میدهند و گوشت خوک را که حیوان نجاست و غلاط خوار است میخورند و میخورانند و زوجه
 خود را یکمی گیر از محارم معاذ الله کشاده رو با آن لباس که از آن بکلیه حجم و مقدار اعضا نمیکند
 پوشیدن آن و تمام عقلا و ارباب جیال لازم و مناسب است ظاهر نمایان بوده باشند و میان
 با همراهمی آورند و از خفتان که سنت و طریقه حضرت ابراهیم خلیل است اعراض و انکار داشته
 پس حالیکه عقاید و عقائد چنان و افعال و طریقهها چنین اختیار کرده اند و این امور را هرگز
 بدین فتنه ایشان را چطور عیسائی توان گفت و چگونه تابع حضرت عیسی توان شد خلاصه که در نفس الامر
 این صاحب از عیسایین گفتن بوجه بوده باشد لکن هرگاه خوشنودی پادری صاحب همین مرتب است

خاطر نشان در مقامات آیه در اکثر مقامها تفسیر از ایشان از قرآن مثال ایشان بلفظ عیسیٰ و انجیل
 و مطلق جدید تر خواهم نمود که قاعده که مشاکفه الاصل طالع احرام ممول و مقبول عقلا و علما
 چنانچه در سابق مذکور مسطور شد افاده پادری در بحال بعدین صری خداوند عیسی مسیح را الی آخره دریافت
 باید کرد که اطلاق بحال آن کتاب که ترجمه از عیسایان بمنعوض طبع آورده اند اصلا وجه و حسیه ندارد
 زیرا که نزول آن از جانب خدا ثابت نیست چرا که در آن کتاب چنین مضامین متجهر و اموش نیفته منتهی که شایان
 است آیه سزاوار صف بها و نیست از دیدن ترجمه آن صاف ظاهر و عیان میشود که آن کتاب را
 کسی از یارین غیریم بطرز تواضع در بیان حال حضرت عیسی جمیع تألیف کرده است بطرز آن هرگز مثل قری
 جمیع که از آن صاف ظاهر میشود که کلام خدمت مثل ضمن چنین امر و نواهی که بتجاطب منزل علیه
 شد و مثال اخبار ارباب تزیین سول و مثل کتاب منزل الی غیر ذلک من کمال الفصاحت و البلاغه و عدم
 التعمین علی التام و نقص التمام فقه الامور شنیعه الفضیحه منبیا شد پس پادری صاحب لازم است که بدلیل طبع
 ثابت کند که آن کتاب انجیل است نه اینکه بدون اثبات امر مذکور اطلاق بحال مقدس آن نماید سبحان
 الله آیا تقدس این کتاب شما همین است که آن مصدق کتابی گردید که در آن کتاب شامیدن شراب و کباب
 امر شنیع بنحیر حج و ویلا و اولاد از آنها العیاذ بالله من لک کلمه سندی بجانب بعضی انبیا است چنانچه
 اینحال عنقریب مذکور میشود که دید بعد ازین یافت باید کرد که اطلاق خداوند حضرت عیسی بنیقام
 و در مقامات آیه اگر ازین بگذرست که پادری صاحب ایشان را خدا می خواند و پیشناشد چنانچه در بعضی افادت
 آینه نشان این امر صریح هم هست پس سراسر بوجه مستقیم است زیرا که اگر حضرت عیسی العیاذ بالله خدا
 بوده اند پس چه معنی دارد پیداشدن ایشان از شکم مریم علیها السلام و مردن مصلوب و مقتول شدن و باز
 زنده گردیدن پس سراسر که خود این پادری اقرار و اعتراف اینهمه نموده است چه اینهمه چیزها بر خدا
 محال است علاوه برین تمام لوازم بشریت در آنحضرت موجود بوده پس چگونه عیسایین بالبویت انتخاب

است آنجا بعتقاد کرده اند و برین تقدیر سناد نقائص عیوب بسیار بجانب لازم می آید مثل طعام
 بخورن آب آشامیدن بول کردن بیعت انحراف من مانند محتاج بودن بجانب مکان جهت کسب
 و طعام غیره الی غیر ذلک من النقائص البشیرة لآنکه خدا محتاج هیچ چیز نباشد و هیچ امر بی عیب ناقص و مستحق
 نیست بهیچیکه حضرت عیسی خدا را بسختن شرک صریح و ظاهر بظاہر سناد بیعت است هرگاه با عتراف این باوری
 گاه می گفتن حضرت عیسی ازین بگذر که در ناصره پرورش یافته بودند هیچ شکی در آن افراد بضاری که
 در انقریه پرورش یافته اند خواه در اینجا متولد شده ازین مکرر نام ناصره نصران هم هست نصرانی گویند
 چه قباحست بلکه اگر بگویند اشخاص نیز از قوم بضاری بنابر آنکه مثل شرکت نسیم شیخ من کور الحال اند و درین
 و شریک بنابر وجهی یک از وجوه اتحاد و مشابهت اطلاق نصرانی کنند پس بسیار نیکه در جواز اسناد بحق
 مناسبت ملاست فی الجمله کافی میباشد هیچ مقام بحث اعتراض نخواهد بود و پوشیدماند که اینجا یا در اینجا
 اطلاق لفظ شهر بر قریه ناصره نموده اند پس غیر مسلم و محتاج باثبات است چرا که پیشتر بقریه بعض کلماتی
 لغویین معلوم کردی که مقام مذکور قریه است نه شهر ترجمه قول بی ثبات پادری
 چونکه مولوی صاحب غیبیان آنرا لائل میخواهند که از ان او شان نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را
 بطلان میکنند و خود رسول می نمایند که اگر مردم نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را از ذیل نقیض باطل
 می گویند پس میخواهند که در کتاب بقره خدا یکدام جا مکتوب است که محمد صلی الله علیه و آله نبی برحق خواهند
 بود پس در کلامهای سابق خدا نوشتن این سخن هیچ ضرر و زیاده ندارد چرا که چنانچه در تورات انجیل و غیره
 مرقوم نیست که رام و کرشن حتی و تارخواهند بود و چنانچه در حق سبیل که در زمان خلافت ابو بکر
 خود را رسول الله مقرر کرده بود و مکتوب نبوده همچنان در حق محمد صلی الله علیه و آله و سلم هم نوشتن ضرر
 نبوده که او نبی برحق نخواهد بود و اگر از لیلها نیکه نبوت او باطل میشود آنگاه من در پیش حدیث بیان می کنم
 جواب حق سلمات سالکان مسالک جعفری امون

نعمت علی کجا در کلام مرقوم او غایبی بخیر کرده است که اگر پیغمبر خدا العیاذ بالله پیغمبر برحق نباشد
بالضرور در انجیل توریت مکتوب میبود که محمد صلی الله علیه و آله وسلم پیغمبر برحق نخواهند بود که در جواب
آن پادری صاحب بیفایده این تطویل لطایل نموده اند اول مطلبی لوی مرقوم مقصود وی هر چه
بهست آنرا بفهمند بعد از آن هر چه خواهند خواست ارشاد خواهند فرمود و داد کس ظاهر نیست که اگر نصاری
از اهل عقل بطلان نبوت میکنند آن تمام است زیرا که نزول عقل حقیقت نبوت جناب سالوات صلی الله علیه و آله
وسلم سلم محالی و مستغنی نیست که هر است پس باید که نصاری از او بگذرند تا اهل اسلام جو شین نبینند
اگر از اول نقلی بطلان نمیکنند این هم نامکن زیرا که ظاهر است هر عقل می اندک از آیات قرآنی که خود نموده
ام مرقوم است نبوت بطلان امر مذکور غیر ممکن است چنانچه ظاهر سبب همین ظهور مولوی کوثری
این شوق نموده تا بگوید استلال تحریر و انجیل غیر هائیس نصاری بیان کنند که در آنها کلام جا
مرقوم است که محمد صلی الله علیه و آله وسلم نبی برحق خواهند بود بلکه در اکثر موضع بشارت حضرت صلی
الله علیه و آله وسلم در انجیل و در این حقیقت نبوت انجیل که ام جاشته به وارتیای جوابین سخن پادری صاحب
لازم بوده که شقی را از شقوق مذکور اختیار می نمودند و تصریح میفرمودند که از اول عقلی نبوت حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم ابطال میکنند یا از اول نقلی ایبر و طریق تا کلام بی سرشته ننویسند یا اینکه با کمال ابراز
و اختیار شقوق اعراض فرمودند و زیاده از آن نیست که تعرض حال برود بشارت مصطفوی که کتاب
انجیل که در کلام مذکور مصرح است همانگونه و احوال بشارت را نیز از مولوی مزبور دریافت نفرمودند و این
اعجب غریب است غرض هر گاه پادری صاحب اعتراف کردند که در انجیل مقدس این امر که محمد نبی برحق
خواهند بود هیچ جا مذکور نیست پس کجای عذر که امر مذکور از جهت عدم ضرورت بوده باشد لکن اینمقدسه که در
استلال مولوی کوثری شقانی زودید ما خود است قوت حاصل دیدیم این تطویل لطایل پادری صاحب دارند
که از جهت کجی و غرض ویرانه نمیدانند و اطراف جواب کلام مذکور را آنما یعنی خاطر نموده و بلا تطویل نقل

عسائی که متهم شد این عبارت چونکه مولو بصاحب الی آخر هذا اللفظ صحیح ضروری و ده ای در جواب
 این مقام مقام چون چنانست مطلب مع لوی نعمت علی هر چه هست ظاهر است پس بطلان این همان جواب است
 مناسب و ده و مولوی مذکور در کلام مستطوریج جا این دعوی نکرده که بر تقدیر بطلان نبوت جناب
 رسالت صلی الله علیه و آله و سلم ایضا و با صد منته نشستن از مذکور انجیل غیر ضروری و ده بعد از این معلوم نماید
 که بجای لفظ بطلان نبوت لفظ باطل می باشد هم پوشیده نماند که در کلام مولوی ادو شق مذکور شده است
 دلیل عقلی احتجاج دلیل نقلی پس جواب این جناب در بصاحب تعرض شق اول هم لازم بود و هرگز
 هیچ بر نه نشان تعرض الی بشارات انجیلیه ضروری و متهم بوده و الا فکل مولوی مذکور را طلبیه زبانی حال
 بشارات را خواه بوسیله تحریر و کتابت دریافت میکردند که مقتضای تحقیق و اوصاف همین بوده پس
 چرا این امور اعراض نمودند اینچه معنی دارد و از این اعراض و انغماض ظاهر میشود که اولاً عقلیه عبارات
 انجیلیه ثبات بطلان نبوت جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم غیر ممکن است از جواب بشارات
 جناب پادری صاحب عاجز اند و الحمد لله علی کمال اینکه فاده فرموده که در کلامهای سابق متذکر نشستن
 این سخن صحیح ضروری و ده چون ابان عنقریب از جواب فاده آینه ظاهر خواهد شد قول عسائی ضروری
 که منقول شد باین عبارت چرا که چنانچه در تورات انجیل الی هذا اللفظ نخواهد بود پوشیده نماند که ما فقط
 از نبوت نبوت جناب رسالت ثابت است پیغمبر بر حق بودن آنجناب بنا بر این مشهور و ادله مذکور است
 پس اگر جوابا مطلب مع لوی نعمت علی همان بوده باشد که این پوری فهمیده و اگرچه در نفس الامر کلامشان
 غلط و نام تمام بوده باشد لکن از این امر بطلان نبوت جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم لازم
 نمی آید حال آنجناب ایضا و با صد منته حال را هم و کرشن سبیل و غیر هم نبوده و زیرا که بشاراتهای مختص
 صلی الله علیه و آله و سلم خود در انجیل و تورات و پس از اینها بی راجع به لوی مذکور چنانچه پادری صاحب
 هیچ ضروری نیست که متذکره قائلی و سبر عا نوشته میشود که اولاً بنا بر این فاده پادری بر عدم فهم مقصود مکتوب

لفظ صحیح ضروری
 اینست که پادری
 هر دو مقام
 در انقضای این

ثانیاً هرگاه اغراض اعمال و اغراض مخلوقات خود از حقیقت حالی آنها را کمال ادن و غافل گذاشتن است
 از این نسبت بجناب باری عزیمت فرستیم تا شایان تمام عقل و مضمین نشان است و چنین این امر
 برای پیغمبر است بهت و مستحق باقر و اعتراف این پوری چنانچه خواهد آمد و هم با اعتراف تمام ارباب
 عقل و انصاف و حق تعالی از اقرین منزه است و هم چنین جمیع پیغمبران اوصاف و سیمیه بر سر هستند لاجرم ضرر
 است که عموماً مخصوصاً با اشاره و کنایه بهر احوال تخصیص شایسته و تفکیک دین و بعد از پیغمبری ظاهر شد
 باشد اگر آن شخص محقق و ده باشد یا بطلان و خلاف حق بودن طریق و اگر آنکس بطریق باطل بوده باشد
 در کتب سابقه و کلمات آنیم که بود و زبانی پیغمبران است شان ظاهر شود چنانچه از همین جهت بشارت
 پیغمبر بکثرت و در خیل غیر او رفته پس اگر عیاداً با استدلال و طریقه جناب رسالت صلی الله علیه
 و آله و سلم باطل بود البته تعرض بطلان این امر عظیم که بحث کردید که هزاران بندگان خدا بلکه کفر و کفر و
 بلکه از پیغمبر یاد و تأیید قیامت شد در کتب سابقه و تحقیق آنیم که در مکالمات نبویه بالا جملاً با تفصیل
 سیکر دید هرگاه عتراف این پادشاه و احوال بطلان ثبت آنجناب کتب سابقه و کتب سابقه و کتب سابقه بلکه خود
 بشارت های جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در آن باند کور و موجود چنانچه معلوم کردی لاجرم
 ثابت شد که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر حق هستند و این آنجناب بر سر حق صواب است بلکه
 در ترجمه عبارت مولوی نعمت علی موافق نقل پدیر صاحب که شده که در خیل از زبور یا تورات بکدام
 جا نوشته است که محمد صلی الله علیه و آله و سلم نبی برحق نخواهند بود پس چنانچه می بینی شامل است اینهمه
 را که ذکر بالا جملاً و اینها خواست با تفصیل لا اشاره بوده باشد با تصریح بر آنکه کلام مستطاب و سبیل عموم
 اطلاق است پس کلام مذکور از آنچه ما نوشته ایم منافات ندارد و فلا تغفل و ذکر ارام و کرشن که پوری از
 مقام مود و جوش نیست که او را پدیر صاحب را ثبات این امر میاید که آن امر و کرشن که غلط
 کشیده کنش را کنار آن بر حق و ارمی میهند بعد از زمانه حضرت عیسی علی نبیا و علیه السلام مخلوق و پادشاه

شده اند و حالشان مثل حال مهادیو که مشرکین از آن حضرت اوم راقصد میکنند بنیاد چنانچه ظلم
 را هم که اکثر آن قوم تحقیق محرم خدا می نمایند پس اولیاد در صیاحی لازم است که این مفصل بیان کرده
 بدرجه نبوت رسالت بعد از اثبات آن ما خواهیم گفت که اگر احیاناً هیچ بدی شان در اصل نوریت
 و غیر هم قوم نیست الا فلان یقصد که مذکور است که شرک است پس کسی که نیست و حضرت عیسی و غیر این
 بملف هم بر حق اند و لشکرشان کافر است بطریق طل پس هرگاه که رام و کرشن مشرک و منکر و
 مبطل انبیا و رسول بود و مذکور ملام مذکور داخل خواهند بود چنانچه در تصریحات فرقان حمید
 اعنی قرآن مجید که در بیان سورت آل فخرین حال کفار و مشرکین منکرین انبیا و رسولین و شده تمام
 مشرکین کفار داخل میباشند و حال سید که اب نیست که از عتات انجیل مخیره بطلان طریق مذکور
 نمایان چنانچه فقال که ما پیشتر از انجیل نقل کردیم برای حضرت عیسی فرموده و اما اسأل ان فیعطکم مسیلاً آخر شب
 معلوم الی الا بدینی من الی الخ هم که و از پدر خود پس عطا خواهد کرد و شما را تسبی میبندد و دیگر که همیشه با شما خواهد ماندیم
 مصحح امر قوم است که مال کار سید این شد که تمثیل السلام در عهد خلیفه متغلب مع اتباع و اذان
 خود برودی و صلواتی که کردید اکنون از مذکور و بحمد اندام و نشان هم باقی نیست پس که پیغمبر بر حق می بود
 البتة و این اوتابیت باقی میماند پس عبارت مذکور ظاهر شد که او پیغمبر بر حق بوده و همچنین فیک عبارت
 انجیل نیز بطلان طریق و ظاهر میشود و از تصدیقات و تصریحات قرآنی احادیث معصومیه بطلان نبوت
 و دعای فاسد کاسد و اظهر من الشمس است پس مطلقاً و عموماً این کار کردن و کرشن با و سید ملام قوم نیست که رام
 و کرشن حق و از خواهند بود و سید پیغمبر بر حق نخواهد بود و بعد است از عقل فطانت پدری و تشبیه جناب
 رسالت صلی الله علیه و آله سلم حال سید رام و کرشن تخیر و فقره که ترجمه فارسیه اش چنین می شود چنانچه
 در حق محمد صلی الله علیه و آله سلم هم نشوین ضرر و نبود که ادبی بر حق نخواهد بود و او و دیگر از نشانات انجیل و غیر
 نشانات و ادله و بر این قیاس نبوت چنانچه ظاهر نیست نهایت متعجب و بعد از تصاف و سر سرفراز و اب نیست

کجا آسمان کجا زمین نیست چکارا با عالم پاک با محکم که رام درستی نماند خواهد بود از نیکیه پادری تشبیه داده است
 آنجا که افضل المومنین بود ما زرام و کرشن با نیکیه آید و در او در شکرین داخل میداند نمود با بدن علی بن ابی طالب
 و الهی قلی در می تبرجی فیزی مکدر و دیلهما نیکیه الخ البعدا و با بدن ملک کبریت کلمه تخریج افق اهرم حاشا شام
 که هیچ دلیل ال بوده باشد بر بطلان نبوت جناب سالک صلی الله علیه و آله الاطیاب بلکه از اوله و بر این
 قوه رسالت نبوت آنجا ثابت که سکرین جواب می آن سجده عجزانده چنانچه و دلیل ما سبق ملک
 شده هر شخص که ادعا داشته باشد متوجه جوابی آن بشود **شمس** خوشن بود که محکم تجربه آید میان به تاسیه می شود
 هر که در خوش باشد و این پادری حصه های ششگانه خود دیلهما نیکیه نعم خود نوشته است هم قریب دارد
 بر این انیة با جویمه شافیه که آینه را بطل خواهم نمود و تمام بودن آنها را کائنات فی اربعة النواظر هم نگاه
 خواهم کرد در ترجمه **قول بی ثبات** در حصه اول پنج نشان اند آن نشانها نیکیه از آنها
 نزد عقل نمی آید ثابت و میان خواهم کرد در حصه دوم شکار خواهم کرد که آن نشانها در حضرت موسی
 حضرت عیسی و ده در حصه سوم از دیلهما می قرآن و از فعلهای محمد صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر خواهم کرد که این
 نشانها در محمد صلی الله علیه و آله نبوده بلکه خلاف این در حصه چهارم ظاهر خواهم نمود که نصیحتهای محمد خلیفه در قرآن و
 حدیث مندرج اند از کلامهای سابق خدا بر خلاف اند در حصه پنجمی آگاه خواهم کرد که رواج مذمب اسلام در
 دنیا و خوبی عقل خدا بر خلاف است در حصه آخری خلاصه همه را بیان خواهم کرد در **جواب حق سئال**
 اول جواب حصه اول این مقصد را آنکارا نموده که موریکه این پادری در بیان نشانها ذکر کرده بعضی از آنها
 چنین است که دیگر محقق آن ضرورت است محقق بعضی بنحیکه این پادری منظور مقصود است هر که ضرورت نیست در
 جواب حصه و می این پادری ظاهر خواهم کرد که این فاده فرموده است که آنکه نشانها در حضرت موسی حضرت
 عیسی علی نبینا و علیهما السلام محقق بوده در مقابل اهل اسلام نوشته آن بقائه ویر که ایشان مخوف نبوت
 حضرت مذکورین قائل میباشند و خود حقیقت نبوت ایشان را با دل قاطع بر این اساس ثابت نمایند که بسیار مشکل

است که با نظر این بود و یا بفارسی بخلاف و یا نه و ثابت کنند اگر بمقابله بگویند که منکر حقیقت نبوت حضرت عیسی
 هستند یا در مقابل کفار و مشرکین غیر هم که هر دو جناب راسخ و دیگر انبیای غیر بر حق نمیدانند ذکر کرده است
 پس آنها ازین عاوی و بدلیل کی ساکت انداخته اند و می بایست که بر آنها بدلیل قاطع این امر را ثابت میکرد
 پس قامت بر این قاطعه مسکته که مثبت امر مسطور بوده باشد بر ذمه این باوری لازم است هرگاه
 نبوت حضرت موسی و حضرت عیسی بر این قضا ثابت خواهد کرد و هر کجا که ثابت اند و دانیان بهمان طرز بلکه به
 بهتر از آن حقیقت نبوت جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم را بر سنگین منجافین نشان ثابت خواهیم
 و الله اعلم علی الک و در جواب حصه سومی ما بیان خواهیم کرد که نشانها و صفاتی که در پیغمبر میاید یکی در
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و حسن متحقق بوده و انکار این امر سرسری انصافی است و از هیچ آیه
 قرآن مجید و از هیچ فعل انجذاب ظاهر نشود که در انجذاب صفاتی که در پیغمبر میاید موجود بود و در
 حصه چارمی خواهم نوشت که مواعظ و نصح و اوامر و احکام و اقوال و افعال جناب سالتم
 صلی الله علیه و آله و سلم هرگز مستلزم تکذیب ابطال کتب انبیاء سابقین و بلکه بارها مواعظ و نصح
 و اقوال و افعال انجذاب متضمن میبود و بر اطله را اینکه پیغمبران سلف همه بر حق بوده اند و دین
 طریقه شان تمام حق مصلوب بوده است و کتبهای شان همه بر حق و مثل من جناب الله بود
 بلکه هر کس منکر امر مرقوم بوده باشد بروی جناب سالتم صلی الله علیه و آله و سلم حکم کفر صادر
 فرموده باقیاندا اینکه انجذاب صلی الله علیه و آله و سلم بنا بر مصلحت حکمت پروردگار بعضی احکام
 انبیاء سابقین را حکم الهی نسخ فرمود پس آن احکام مستلزم انکار و تکذیب نیست چنانچه بهر حال منصف
 ظاهر و آشکار و اتمیقه و عظمیاء انشاء الله تعالی تفصیل مکنون خواهد شد در ابطال حصه پنجمی
 بیان کنیم که در ترویج مذہب اسلام هرگز هرگز منافعی عقل مخالف عقل حق سبحانه و تعالی
 نیست بلکه طریقه حق دین متین این غیر از زمان صلی الله علیه و آله و سلم فضل و دین ترویج آن عین

عدل امر متقنای معدلت رحمت خالق ملک منان است در جواب حصه آخری خلاصه جواب یکی سخنان
را در ضمن جواب خلاصه تحریر خواهیم کرد ترجمه قول پادری حصه اول عقل مردم میدانند که
چیز خلق است با انواع صفتهای او این نیز هست یعنی که او مقدس صادق القول است و این عباد
که او برتری مخلوق و میخواید و او انسان را دیوش و عقل مرکب ده پس ای نیست که آنها فریب نخیزند
بلکه هر مقدسه که در عقل کنی آنرا از روی عقل یافت کنند چرا که عقل و شنی حدیث جواب
و آبی الحمد لله و الله که تمام اهل حق با جمیع معتقد و مقبوله فاین را ند که جناب واجب
بهر شریک مثل خود ندارد و واحد حقیقی جمیع الوجوه است که اگر جسم ترکیب نیز منزه و مبرست و اجزای
عقلیه و جسمیه هم در وی غیر تحقق مقدس منزه است از جمیع امور قبیحه و صفات ذمیه صادق القول
و نه الا که ب است در حق بندها که خود همان میکند که در حق شان نب و صلح میباش چنانچه این امور
کتابهای ایشان توضیح و تفصیل مبین اند که هیچ عقل منصف اجمال انکار نیست و چنین را ب عقل اهل اسلام
عقل را دلیل قطع می شناسند و تمام عقائد و صلیه خود را با دله عقلیه است نمی نمایند لکن تعجب
از فشاری که ایشان بالو بیت حضرت عیسی علی نبیا و علیه السلام قائل شدند و از عقائد و توحید صفتهای
عقل و شعور است بردار کردیدند و اقامیم ثلثه را حد استند و طریقه مشرکین اختیار کردند و نقص و بی
را که لازمه شریعت است بر حتمی جابر داشتند حضرت عیسی را پسر امیدا اند حال آنکه ممل و معنی و
اطل عال چون آن اظهار من شمس است اعوذ بالله من تنکات الاقوال و الاعتقادات لسطوره کلها
پس در بصاحت لازم بود که اول خود بر کلام مرقوم عمل میکردند بعد از آن بمقابل مرقوم خویش
مسطور طریق و غلط نصیحت بیان میفرمودند و انیکه در مقابل اهل اسلام که خود بکمال شد و مدقالت
امور مرقومه میباشند تا تمام فرق در عینا یاد و بر توند و مبالغه اند بیفاده بدکافات مذکوره
پروا نند و عجیب نیست که در ذیل همین فوات مسطور اشارت این مردم کردند که مذسب اهل اسلام

است خلاصه پادری صاحب دودمین ساله در ذیل حصه دوم چنین میفرماید و خداوند عیسی مسیح قدرت و
 میبخشند و بروی دوست و دشمن بنده پس بشماردند و آنها صرف بر نبوت او نه بلکه بر الوهیت او نیز گواهی
 میدهند اتمی اردو نقله پس اگر مقال سابق پادری صاحب پیشترین شد حق صواب است بطلان این مقال
 لازم می آید و اگر این مقال است است ضرورت که مقال سابق باطل دروغ بوده باشد زیرا که اگر مراد پادری صاحب
 از مقال که غفر منقلب شد نیست که العباد با الله حضرت عیسی از جناب باری عز و مه جدا اندامی بهضاری هستند
 مشرک و دشمن بطلان این فاده که عقل موم میداند که کجانی است لازم می آید و اگر بطرف فضا
 صوفیه قابل این را نداند که خدا حضرت عیسی حلول کرده است از جناب نسبت وحدت خواهد نسبت اتحاد دارد
 پس قطع نظر از بطلان این موعظا کدام مثنیع زیاده از نیست که بجانب حق تعالی نسبت خمیدن خود
 و آشناییدن ریدن شناسیدن الی غیر لک سن التوارم و الاحداث البشریه کرده شود پس تا برین اعتقاد
 حق سبحانه تعالی منزه و مقدس باقی نخواهد ماند و بلکه فاده فرموده اند که مخلصه صفات حق تعالی نیست که او متکبر
 است کذب دروغ خواهد شد علاوه برین هرگاه عیسایان حضرت عیسی بحسبه الشریف خدا شمرند و وحدت
 حقیقه که عدم تجسم ترکیب است از بی اثبات نماید و شتمان اجزاء و اعضا و کثیره احتیاج بجانب آنها که سراسر
 عیب نقصان و سلب مکان است لازم خواهد آمد و جمیع قول محلولی اتحاد و غیره مستلزم قول بقبول تجزیه
 و ترکیب است العباد با الله منجز که حقیقت حال نیست که هر چه بیکه حالست مرکب یا متحد است آن بلا شبهه
 مانند و تجزیه را قبول میکند و هرگاه او تجزیه را قبول که دلاجرم مرکب و بی اثبات شد فاده عیسائی که
 و صادق القول است که حق تعالی البته صادق القول منزه از کذب دروغ نمیدانیم لکن پادری صاحب معتقد
 آن در باطن نمیدانند بظاهر قرار آن نموده اند زیرا که وجود موجود بودن بشارت کثیره در کتب که دلیل است
 بر حقیقت جناب سالناب صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه قدری از ان بشارت در سابق گویند و قدری
 اکنون مذکور خواهد شد از انحضرت انحراف اعوجاج دارند و انجناب عیاد با الله پیغمبر حق بشمارند پس شایسته

در بیان مقدمه سطوره در بیان این غیره مذکور و فرمود است از اسعاده السکذبه دروغ می نمند قول و ترجمه
 فارسیه و انسا از دیوش و عقل مرکب ده از زری دیوش کشتن انشال انجبارت لحاظ اظراف و جواب
 کلام نشستن بعید است چنانچه تحریف لفظ عنی در مثال فقره سابقه از عقال و ارباب ادراک مستبعد و مستقیم باد
 پادری از زری و عقلی الخ هرگاه حقیقت حال نیست پیش شما را کسی که ده نصاری لازم که عقل داخل همه مضامین کند
 و اعتقاد الوهیت حضرت عیسی بطلان آن با وجود ظهور آثار بشریت احتیاج اظهار نشستن دست بردار
 شوید و بحیثیت جناب سالک صلی الله علیه و آله و سلم که با دل قطعیه بر این قوی ثابت است اقرار و اعتقاد
 نماید ترجمه **قول فی ثبات** چنانچه مرقوم است که خدا پاکیزه و صادق القول است بچنان
 نزدیک عقل ثابت است که با پای لغو زرات و بعید است اینهمه معلوم است که اگر خدا از نوعی شخصی را
 نزد سلهامی که راه آدم نرفتند که آنها را تربیت کند پس البته الله تعالی آن نبی اقدس علامات سالک
 خواهد بخشید که بر این خلق السکواهی بوده باشد که او فرستاده الله تعالی است اگر چنین مز باشد مردم از
 عقل نصیحت آن ناصح را پسندند و او را طاعت کنند و خواه نخواه بر یقین آورند پس مقرر آنها فرخنده است
 چرا که وقتها فیهم فریبند با جا بجا ظاهر شدند و یک حلقه ی معتقد خود کردند پس رسولان الله تعالی
 این امور کم و بیش شرط اند **جواب حق سمات** اهل اسلام خود قائل باین موارد که حقیقتا
 پاکیزه و منزه است از لغو و کذب دروغ بلکه از تمام قبائح و نقائص حقیقتا ابرار میدانند و غیر مقرر و معروف
 اند باینکه هر پیغمبر رسول که از جانب حق السکون مبعوث شود ضرور است که در وی خطری از عجرات خوارق عاده
 چنان محقق بوده باشد که اشخاص بیکرا واردون مثل آن عاجز بوده باشند پس در این امور در مقابل اهل اسلام
 و تصریح نکردن باینکه در ایشان هم همین است بی اضافی و تطویل بلاطائل است علاوه بر این هرگاه باور صحیح
 بالوہیت حضرت عیسی قائل نشد و اسناد و تائیدش که خروج منی و صلویت مذفونیت الی غیر ذلک حاصل نشدند
 لیستند از ایاکی عباد با الله منزه باقی ماند فاده پادری و صادق القول است که این صفت صفت پاکیزگی در

در مقام کدام ضرورت داشت که پادری صاحب آزا با وجود نیکه در سابق بنجر آورده اند باریکه
 ذکر کرده اند و از لزوم تکرار اندیشه تفرموده افاده پادری هم چنان بیک عقل الخیر که پاکیزگی خدا
 بسین شد ظاهر کردید که آن باری تعالی از ناپاکی بخود منزه است پس این کدام امر محده است که پادری صاحب
 از احادیث بیان کرده اند افاده عیسائی و این همه را الخیر بود و خود و غیر هم هم همین تقریر است و گویند
 بر نظیر که هر که از خدا مبعوث کند ضرور است که چند علامات رسالت و معجزات او بخشد و همچنین
 نبود و مردم عقل خود سندها را از آن صحیح طلب کنند و خواه و بخواه بر و یقین آورند پس مقرر آنها
 خواهند یافت چه که در وقت های قدیم فریب هنده ها با بجا ظاهر شدند و سخطه را معتقد خود
 گردانید پس در غیر محقق امو که در ترجمه کلام این پادری عنقریب خواهد آمد باریکه امور مانند
 آن بالضرور میاید و در حضرت عیسی العیاذ بالله چنین امور متحقق نبوده بلکه امور بیکه بر خلاف
 است در ایشان متحقق بوده پس آنحضرت عیاذ بالله بدفعی بر حق نبوده اند و این پادری
 ادعای اموری که در حق ایشان نموده همه عوی بیدیل با سلم است پس چنانچه بضاری
 جواب این کلام پیوده خواهند داد همان جواب تبصیر مسیر یا مقابل نصاری بیان میکند
 افاده عیسائی پس رسولان الله تعالی الخای پادری صاحب لفظ بر در مقام پر بموقع
 پس چهار عبارت هندی خودی را تحریر کرد و ندکه ترجمه فارسیه آن عبارت چنین شد چرا
 در خوش آن لفظ هندی را تحریر نکرد و ندکه عبارت مذکور بحال سبب منج و دن بران لفظ
 به ترجمه فارسیه چنین مترجم میشد پس در رسولان الله تعالی این امور کم و بیش شرط اند و لفظ
 کم و بیش هم که بطر عوام در مقام مذکور شده نهایت لغو و بی محل است زیرا که اگر مراد نسبت
 که در یک شخص فی رسالت میاید که صفات آینه کم و زیاده یافته شود پس بطلان آن منع
 است چرا که کمی زیادی که از قبیل نقائص است و خصوص یک مقام چگونه متحقق خواهد کرد و اگر

مراد نیست که هرگاه از صفات آینده چند صفت هم یافته شود تا هم سبب ثبوت می تواند رسید
 پس اگر از صفات کچنین عبارت که تحقق هر یک صفت یا بر آن ضروری معلوم میشود و معلوم
 خواهد کرد و این فاده آینده هم که در کسانیکه این چیز یافته شوند پس بلا شک و شک و عقل
 پیغمبر خدا ثابت اند و در کسانیکه آنها موجود نیندیشد بودنشان ناممکن است نه به واسطه طول و فقر
 خواهی که نخست علاوه بر این بیان فرمایند که برین تقدیر صورت تحقق پیش کدام ذکر باید و تحقیقا
 سوای این شقوق شقی دیگر از کلمه مسطوره مراد گرفته اند پس آنایان فرمایند حقیقت حال ظاهر
 و آشکار شود ترجمه قول بی ثبات اول که پاکیزگی و پرستشکاری شان مشهور بوده
 باشد و در همین شخصها راطاقت قدرت و کرامات بوده باشد سوم آنها لیاقت آن پیشین
 ثبوتی داشته باشد که بروقت است آیه چهارم در نبوت نشان نه طرفی خود و نه دیگری بوده باشد پنجم
 اگر الله تعالی پیشتر از زمانه نشان از الهام و سخن یا کتابی را نازل کرده باشد پس کلام این انبیاء کلام
 انبیا می باشد پس را بطول دروغ نکند بلکه مطابق آنها یا که قدری زیاده از آنها ظاهر کنند و آنها را
 مستحکم نمایند و در کسانیکه این چیز یافته شوند پس بلا شک و شک و عقل پیغمبر خدا ثابت اند و در کسانیکه
 آنها موجود نیندیشد بودنشان ناممکن است **جواب حق سمات سبحان الله**
 چه حسن بیان است که مایه ریاضات مرحله اول را اول الزامات که تحقق آن در پیغمبر ضروری
 میدانند چنان بیان کردند که در حقیقت نبوت حضرت عیسی خلل انداز نشدند و اینکه میگویند که
 بسم الله غلط پس الحق که در شان پادری صاحب ین مقام صادق و متحقق است یا که در زمانه
 حضرت عیسی کثرت نبود مگر برای یهود و فرقهائیکه تخرنت را پیغمبر میدانند و تابان عیسی را
 اقل قلیل بود و اندو بود و دود و آن فرق جود یکی آن حضرت را العباد با الله در و غلو و فتنی مشهور
 و کهنون هم بین ایشانند بلکه میوزان وقت تا الان در محبت نسبت حضرت عیاذ الله کلام میکند

میکنند پس گویا پاکیزگی و پیرنگاری حضرت عیسی از مشهور و قریب است و هرگاه که پاکیزگی و پیرنگاری
 آنحضرت مصداق مشهور باشد بنا بر تخریر یا در صاحب لازم آید که آنجناب بنمود ما بدست غیر بر حق
 نباشد و اگر مراد نیست که پیغمبر محقق تقوی و صلاح و محفوظ و مصون بودن از سق و نحو و غیره از صفات امر
 و لوازمی جناب یاری غریبه و نفس الامری و مشهور است و بوده باشد یا نه گویا در دنیا حسب سبب تصور
 تخریر در این را بخوبی توانسته اند بلکه خلاف آنرا بیان فرموده اند پس این امر البته در سنجیده
 زوال حق هم محقق میباشد بلکه عصمت از جمیع گناهان صغیره و کبیره در دنیا شرط است و نیست
 الحمد للّٰه که از جناب سالک تائب صلی الله علیه و آله و سلم هیچکدام از آنکه خلاف مریدان کرده باشد صراحت
 نشده و هر چه پادری در اثبات عدم اتقای آنجناب کرده است آن تمام طلب و ناتمام است
 چنانچه عقیده تفصیل و صریح خواهد کرد دید باجماع اتقا و صلاح آنجناب یا غیرت بود که کفار آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم را قبل از ادعای نبوت بلفظ صادق و امین یا میکردند و کما جی خیرین
 از آنجناب صادر نکردید که آنها را سند اسناد عیوب و قباخ بهم رسد و الا قبائح بسیار بر بسوی آنحضرت
 نسبت میکردند چنانچه این امور و ماس علم تواریخ و سیرالصحیح و اطهر و التاج و الله علی نعمائه اینک که حال
 فرقه حق را اهل اسلام است که در دنیا عصمت هم ضروری میدانند چه جای محج و تقار و صلاح
 لکن بنلاف شان حال اهل کتاب سیموال است که اینقدر تحقیر و تدلیل نبیا و رسل و صحف الیهیه
 نموده اند که چنان مضامین و عبارات را در آن کتب مندرج فرموده اند که از آن ظاهر میگردد که بعضی انبیا
 و دختران شان شراب خورانیده اند و ایشان بی تکلف خورده اند و در حالت مستی از دختران
 خود ان امر شنیع کرده اند که ناهش بزرگ نمیشد استغفر الله و اعوذ به من شر الشیطان اغواءه
 چنانچه وحی حضرت لوط الهیمن فرموده اند و وحی حضرت ابراهیم نوشته اند که ایشان و جده و ساری
 بمشیر خود گفته الیها و ابدا در محل فرعون پادشاه فاجر و مستعاندند تا که زوجه خود سباز و دهرگاه او ساری

و این گروه با وجود همشیرافتن باز بر ایشان متصرف شدند و در حق حضرت او و مندرج کرده اند
 که از رواج و برپای جاتی و حین حیات او مقاربت کرده تا اینکه معامله شد شیخ هرش آغی و ریا
 مذکور را بر خنک و ستاوند که مقتول گردید بعد از آن مذکور را داخل خود داخل کرد و بزرگی گرفتند
 مورد عتاب الهی بعباده با بد شدند چنانچه امور عقربت تفصیل بعضی صحف آینه کور و مقول خواهد
 پس بجا حقیقت حال برینواست موافق فرعون نصاری کجا بکیر کی و بر نه کاری حضرت لوط
 و حضرت ابراهیم حضرت داود علی بنیاء علیهم السلام با قیامند و هرگاه انحضرات مصداق پاکیزه و
 پرستگار شدند مقتضای اذکات الشرط فاک المشرط بنای نبوت انحضرات نیز موافق
 تحریک و در صاحب برهم کردید و اینکه با در صاحب و بیان امر دوم افاده فرموده اند که چنین
 شخصه از لطافت قدرت و کرامات بوده باشند انیم قاصر از افاده مقصود و مهمل است زیرا که یکس
 از بی نوع انسان از وصف قدرت کوفی جمله باشد خالی نیست پس تحقق پیغمبری قدرت را شرط
 و این یعنی چه که ظاهر امر و پادوری از قدرت و کرامات معجزه و امر خارق عادت است و نسبت از
 علوم و عدم مهارت چنین الفاظ بخیاالشان گذشت غرض تحقق معجزه البتة پیغمبر و نسبت و
 این امر احسن مجوه در جناب سالتات تحقق بوده چنانچه معجزات آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم بیشتر
 مذکور شد و اگر آنحضرت صلی الله علیه و آله صاحب معجزه نبود پس چه کفار و معاندین بشوئی آنجناب
 نسبت سجود و نمودند این امر صاف بر عاقلان انصاف ظاهر میگردد که از آنجناب صلی الله علیه و آله
 آله و سلم امر خارق عادت واقع میشد و در بیان امر سوم اینکه با در صاحب افاده فرموده که آنها را
 پیشین گوئی داشته باشند پس نشستن فطریاقت در مقام از رویاقت است بعد است بلکه نشستن
 سر و کار با افعال ایشان انور پیشین گوئی صا و میشده باشند لکن با در صاحب کجا ادراک این با یکدیگر
 مال این امر را ضمن مردم و داخل زیرا که پیشین گوئی نیز از معجزات است پس اگر کردن آن علی حدیث

محض تظویل باطل الغرض صد اخبر که این امر هم در جناب سالمتاب صلی الله علیه و آله و سلم نجلی
 مستحق بوده چنانچه خبر با نیکی آنجناب بطریق پیشین کئی بیان فرموده اند در سابق بطریق مشتق نموده از
 خبر واری مذکور مسطور شده این اخبار اخبر آئیده و اظهار معجزات و کرامات تواتر و اتفاق است
 و انکار آن ایماننا اگر انصاری صادر خواهد شد پس ابواب اثبات نبوت حضرت عیسی غیره انبیا بر شما
 بند و مسدود خواهد گردید اکنون باید دانست که در پیغمبر نقد ضرورت است که بمعجزه از معجزات قادر
 بوده باشد باقی ماند انیکه معجزات آخر معجزه پیشین کئی نیز برای او مستحق بوده باشد چنانچه نظام کلام
 پادری ظاهر شود پس این محتاج با ثبات و اقامت دلیل است در بیان امر چهارم انیکه افاده فرمود
 که در نبوت شان ظرفداری خود و نه ظرفداری دیگری بوده باشد پس اگر از ان مراد نبوت است که آن امور
 حق و اجناد صدق است را که نظام برزد و بیعتان متعلق بجانب اری بوده باشد هم بیان کنند پس مستحق
 این امر در پیغمبر هر ضروری نیست پادری صاحب اگر این امر را ضرور و همیشه نباشد پس در حقیقت نبوت حضرت
 عیسی باطل میکنند زیرا که اتم تعلی و ظرفداری نایده ازین خواهد بود که بنوعی مطلق انصاری حضرت عیسی
 برای خود دعوی خدائی و امانیت خدا میکند و ندو نفس تقدیس در ابراهیم تمام و اولین آخرین پیغمبرند و
 اگر مراد نیست که جانب داری خود خواه غیر خود را و افعال افعال شان بر پیشل کذب و دروغ و بربنج
 باطل نبوه باشد پس تحقق این امر البته در پیغمبر ضرورت لکن صد اخبر و الله که جناب سالمتاب صلی الله علیه
 و آله و سلم دعوی هیچ امر را نمیخواهد بجهت غیر خود بفرزند کور نموده و چگونه جانب داری که فاسد کاسد بوده
 باشد از آنجناب صادر گردیده بلکه هر چه بیان فرموده همه حق و صواب بوده و در بیان امر پنجم که تمجید
 این عبارت مذکور بر شما اگر الله تعالی بیشتر از زانه شان الی هذا اللفظ مستحکم نایند افاده فرموده است
 پس لاش نیست که البته در پیغمبر این امر مستحق میباشد که کلام او کلام پیغمبر ان سابق را طالع و معجزه
 مستحکم و مضبوط گرداند لکن ازین لازم نمی آید که پیغمبر لاش بعض احکام انبیای سابقین را نسخ هم نکند زیرا که نسخ

که ستاره مذکور بطلان و شمر تو این تضعیف نماید بلکه حقیقتش اینست که تا هنگامیکه مصلحت
در امری بوده ایم بقای آن بعمل آمد و هرگاه آن معلومت اهل کشت آن امر موقوف بود و سپس ازین
موقوف ساختن بطلان فساد و امیر این لازم نمی آید چنانچه بر عقلای منحرف بخوبی ظاهر و آشکار است
ازین امر نیز که هست پیغمبر خود را برانگیزند بلکه از جناب خدا امر مذکور واقع میشود پس بابر عزم انصاری ظاهر
البحر و اینکه خدا کتابی را بر پیغمبر نازل میفرماید از خدای مغفول میشود که باز او را اختیار در تبدیل تغییر حکام
بنابر مصالح و حکم باقی نینماید خلاصه مداح محمد الله که از جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم هیچ قول فعل
و شتم بکنند بطلان و شمر تو این تضعیف انبیای سابقین بوده باشد صادر نشده پس نبوت آنجناب
هیچ جای شک و شبهه نیست و ادعای اینکه پیغمبر لاحق ضرورت است که همه احکام مطابق احکام نبی سابق بیان
نشدن عین محتاج با قاضی است افاده عیسائی در کسانیکه اینچنین را نمیستحق این مورد پیغمبر با تمام
و علی سبیل اجتماع برنجیکه باید بر مقصود و منظور هرگز لازم و ضرورتی که باید بری مدعی امر مذکور است
پس آنرا دلیل بر آن ثابت کند آن موافق طرزیکه ما بیان کردیم البته تحقیق آن مورد پیغمبر ضرورت
و تسبیح و الله که در جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم آنهمه را با حسن وجه تحقیق بوده و له الشکر علی کل
ترجمه قول فی ثبوت حسنه و مکر چه بر علیه نبیا و جواریکه از معرفتشان محیفه و کتب
نازل شده تا الی زمان الانجیل و هم این کوازی با کم و بیش یافته میشود مکر را بی مختصر من پس سار صرف بر
جناب موسی خداوند عیسی این سخنها را ثابت میکنم چرا که مسلمانان ایشان را میسلم میداند **جواب**
حق سمات فقط از تحریر این چند کلمات مختصر که ترجمه اش مذکور کردید یاد بصاحب رار باقی حال
نخواهد شد صاف بیان فرمایند که بکفار و ملاحده و رناده و حکمای یونان و غیرهم که منکر و سطل جمیع پیغمبران
اند و اقرار و اعتراف هیچ عجز و هیچ کتاب محیفه ندارند چه طو حقیقت نبوت جمیع انبیایان ثابت خواهد شد و عرض
ازین افاده و یاری و دعوی مستند بطریق دیگری برانید محض کتب نازل شد و هم آنکه همان امور که باید

۴۱
 با داری محققان را او پیغمبر و درسته در جمیع پیغمبرانیکه صحف کتب آدوده اند تحقیق بود فرست مذکورین
 منکر این عاوی هستند پس لابدست که با درصیاحیه دلیل قاطع که مسکت بود باشد بیان فرمایند با آنکه اگر
 بر صد در محجرات نزول کتب از اول خواهند آورد و ما نیز از تو اتر خود حقیقت نبوت جناب سالمت
 صلی الله علیه و آله و سلم را ثابت خواهیم کرد خلاصه هر دو سلیکه بضاری و غیر هم بر امر مذکور قائم خواهند
 بهمان طریق نیز حقیقت پیغمبر خود که بلا ریب بر حق بوده است دلالت خواهد نمود و بعد ازین در یافت
 باید کرد که این افاده با درصیاحیه که چه بر همه ادبیا و حواریانیکه از معرفت شان الی آخره آید
 الاحتمالین است لهذا ما را ایشان مستفسر می شویم که فرعون شان در جناب حسیت یا معتقد این امر
 اند که بر جمیع ادبیا کتب خواه صحف نازل شده اند هیچ نبی خالی از امر مذکور نبوده یا انیکه بر جمیع شان
 هم بعض پیغمبران چنین شده اند که صحیفها یا کتب بر ایشان نازل نشده بر تقدیر اول توضیح و دلیل
 امر مذکور را که جدیدست بیان فرموده دلیل مقبول بران قائم کنند و بر تقدیر ثانی این قبح است
 لازم می آید که از مفهوم افاده مذکوره با درسی هویداست که در آنها آن سخن که با درصیاحیه پیغمبر
 ضروری دانسته اند یافته نشده پس چگونه نبوت آنها ثابت خواهد شد و انیکه با درسی دعوی فرموده
 که از معرفت حواریین صحیفه و کتب نازل شده پس این را نیز بر این بیان فرمایند که و رسی ادبیا که ام کسر
 در حواریین چنین شده است که از معرفت حقیقتی کتاب صحیفه نازل کرده است این سخن ابدل
 و برهان مقبول بدرجه اثبات رسانند و الا از مجرد دعوی چه میشود و حقیقت نبوت حضرت موسی حضرت
 عیسی که با درصیاحیه بر جمیع خود ثابت کرده اند آن نیز تا تمام است که صلا مسکت منکرین نیست چنانچه
 با تفصیل بیان خواهیم کرد پس اکنون می آید که بر امر مذکور دلیل مسکت قائم نمایند اگر خود را مردان
 می شناسند و الا خود را معجز تعریف شده بر زنده و عهده ما این امر را نیز محمول فرمایند که باین خدا را تمام
 جو ابدی ایشان را بخوبی خواهیم کرد و الحمد لله علی نعماته و تمام حضرت عیسی که در نیقام با درصیاحیه

خداوند یاد کرد و پس بدین اثبات الوهیت حضرت عیسی شوقین آن بیجا سرت سبجان اندکان که فهم
 و حضرت عیسی مجرب بوده که از باعث آن پادری صاحب ایشان را القاب خداوند یاد نموده و حضرت
 را از ان محروم داشته العیاذ بالله من غلبة التعبدیه و ان عواج و اینکه اقاوه فرموده چرا که سزا
 ایشان را نبی سلم میداند پس گاه که حقیقت حال نیست در مقابل ایشان اثبات امور مرقومه در حق
 موسی و حضرت عیسی علی نبینا و علیهم السلام بیفایده محض بوده و اگر باطن پادری صاحب برینکین ایشان
 امور مذکور منظور و منظور بود پس چرا وجوه متنبه را با بنظر زیان کردند که اصلا مسکت و معنی نشان نبی
 اکنون یافت باید کرد که در عبارت پادری صاحب فقره که ترجمه اش چنین می گوید شد انما انما لایله
 بسبب اینکه در آن فقره دو لفظی که آنزد و دال است بر انتهای مدت معهود جمع نموده اند و لفظ کم و
 بیش هم که مثل سابق آنرا بطرز عوام ارقام فرموده اند مهمل است بجای لفظ مختصر لفظ اجتماع شوی
 بوده و رای این الفاظ تعلیل غیر فیه آنکه پادری صاحب عبارت سندی خود و تحریر فرموده و غلطی
 در رسم خط واقع شده و موجب مضحکه اطفال سنان میباشد پس تعرض آن خلاف طرز این سانه
 فارسیه موجب نظویل و سبب ملال بل کمال ترجمه قول نبی ثبات
 اول آنکه یکی در پیرکاری موسی توریت ازین سخنان یافته میشود چنانچه که احدی تعالی در ابتدا برای
 آدم مقدر کرد مطابق همان موسی نیز سوای یک شادی زن بکر داشت اگر چه زن و حبشی بوده و همین
 سبب رول و همیشگی و میم بر او لعن طعن کردند و صفت اینهمه و اگر چه او حاکم تمام بنی اسرائیل بود و ازین خود
 رازک کرد و نه از زندگی و از دیگر شادی که خدا فی نمود همین طریق موسی بر پیرکاری پاکیزگی خود داشت
در جواب عن سلمات و الا اگر پادری این احتجاج را بمقابل بل سلام نگاشته است
 پس بیفایده محض است زیرا که ایشان خود پاکیزگی بر پیرکاری حضرت موسی بقتضای وجوه و جهات
 مقبوله قائل اند نه از هر یک در وجه مذکور که ضعیف و ناتمام است اگر در مقابل همه فرموده ذکر کرده

پس فرق نمگیرین کی تورت را حسب میثاق است که از آن پادری احتیاج نموده اول میاید که
تورت را بیل قبول ثابت کند تا اثبات این دعوی که حضرت موسی سوامی گیر و جزنی دیگر بدشت از تورت
نیز در معرض اشکال است آیا نمی بینی که انظار عبارت تورت خلاف آن معلوم میشود و چنانچه در سفر ثانی
تورت که سفر انحراف است در آخر فصل ثانی چندین کورت فلما معنی سی فی المقام عند الرجل وجه
صفور الیغنه فولدت ابنا و سما چهر شوم لانه قال صرت غریبا فی ارض غریبه و ولدت غلاما ثانیافتمنا
الینا ذرا نتمی و در آخر البع این عبارت سطور است فاخذ موسی وجهه و ولدیه و اکر بهم علی الحیم و بعث
بهم و رجع الی صراحتی و در سفر رابع که سفر العدد است در فصل ثانی عشر این عبارت که ظاهر است که
مقوم فلما اتوا بها تلک میم و مارون موسی لبثت المرأة تحتها التي تزوجها لانه کان قد اختل عنها
انتمی و این عبارت معلوم میشود که این غورت همیشه غیر صفورا بوده است پس کجا بود آن وجه واحد برای
حضرت سوت ثابت کردید تا آنکه در سلسله تصرف و تزوج حضرت ابراهیم علیه السلام وزن بوده اند و
درجه آن تصرف و تناسخ حضرت یعقوب علی نبینا و علیه السلام چهار زن و زنهای حضرت داود و
حضرت سلیمان نهایت کثرت بوده اند چنانچه این مثال از کتاب بقا ظاهر میشود و غرض از این خواهد
پس بنابرین فاده پادری لازم می آید که پیغمبران مذکورین بکلیزه و پریر کار نبوده باشند البتة و بائین
ذلک المذهب لیس خیف عرض ازین امور که بیان شد ظاهر کردید که بودن یک وجه فقط چند دلیل
پریرکاری نمیباشد و کثرت ازواج منافاتی از اتقا و پریرکاری ندارد و فلما تنقل فاده پادری چنانکه
اسد تعالی در ابتدا برای آدم الخ جانش پادری صاحب حضرت یعقوب حضرت داود و غیره از انبیای
مذکورین طلب کند که حق سبحانه و تعالی که برای حضرت آدم گیر و مقرر کرده بود پس این حضرت چرا
نقده عورات را برای خود مباح دانستند عرض حضرت آدم و حضرت داود و پیغمبر و جمیع پیغمبران هر چه کرد
یکی موقوف حکم خدا بوده پادری صاحب امع دیگر نصاری چون چار ازین مناسب است و اما

ایشان را این دعای محض برین قاصد است و نسبت به این دلیل است صاف از عبارت مذکوره تفسیر نکند
 آن معلوم میشود قاصد عیسائی و اگر چنین بود خطای پادری صاحب حبشیت آن مذکوره بحسب این امر ذکر
 مذکوره آنکه حال کرامت منظر او ظاهر شود حال آنکه این مقصودشان حاصل نمیکرد زیرا که در ملک
 حبش اکثر مردم صاحب حبس جمال هم میباشد قول پادری ترجمه فارسی و همان سبب خطای این
 مقال آن است بریکه سبب نیکه زن موسی علیه السلام حبشیه که منظر بوده لهذا بارون و مریم
 برایشان معاذ الله لعن طعن کرده بودند حال آنکه از عبارت مرقومه تفسیر این امر ظاهر میشود که
 سبب اینکه حضرت موسی از آن عورت حبشیه عزال کرده بود ازین سبب بارون و مریم شکوه شایسته
 کرده بودند پس پادری صاحب لازم است که امر مذکور را ثابت نماید و الا ظاهر خواهد بود که بخوبی
 مطلب کتاب آئینه را با وجود اینکه ترجمه اش بر زبان ایشانست نمی فهمند بلکه بعضی مقامات بالعکس
 می فهمند و طرفه تر نیست که نسبت لعن طعن کردن بر حضرت موسی علیه السلام نفوذ باشد منتهی بجان
 حضرت بارون و حضرت مریم علیهما السلام کرده اند حال آنکه لفظ تلمذ که همیشه در عبارت عورت
 تفسیر گذشت اصلاً بر مذکور دلالت نمیکند سبحان الله پادری صاحب اتهام افترا نیز بزرگ است
 و انبیا و اقیامی کنند غرض ملاحظه فرمایند که اهل حق تهمت لعنت کردن را بر مرد مسلمان نمی
 بسمان می گیرند درست نیست باشند نزد این قوم مرتبه انبیا اینقدر است و دلیل است که نسبت حضرت بارون
 و حضرت مریم و حضرت موسی علیهم السلام بخیان عبارت مستحکمه و بی صریح خلاف تعظیم و توقیر
 مستلزم دلیل و تحقیق بلکه مستوجب نقیض و تکفیر است پادری صاحب بر زبان خود آورده اند مصرع
 بعین تفاوت ره از کجا است تا بکجا او تو هم باید کرد که در نظر این صاحبان هیچ حقیقت و عهد
 لعن غیره نمیباشد که بی پروا در حق هر که میخواهند آنرا ذکر سیف نمایند زیرا که حقیقت حال این بندگان
 که بجز دانیکه سیر سلو میست برده او که بر زبان یهود معتبر است زندان کلمه لعنت بر زبان آورده بود حضرت

موسی در اسفند فرمود و انزل الامر حکم خدا و کجاست که گمانند و چنانچه خیال از باب بیست و چهارم کتاب
 الاحبار من کتب التوریه بتفصیل مذکور است هر که خواهد ملاحظه نماید پس شناخت امر مذکور بشهادت
 توریت ثابت است افاده پادری و نه تازندگی الح بدون اثبات این دعاوی از معرض اعتبار
 و دلتی که صفورا زوج حضرت موسی پیش از آن حبشیه موجود بوده پس بودن یکزوج فقط برای
 حضرت موسی غیر مسلم الثبوت است علاوه برین کثرت ازواج حضرت داود و غیره انبیای
 مذکورین بشهادت صحف عمیقہ ثابت و متیقن است پس اگر غیر ی نفی نکند که خدا فی کرده باشد
 یا بالکل شادی نموده باشد پس این امور هیچگونه منافی طلب نمایند افاده پادری همین طور
 موسی الح سبحان الله مقام کمال تعجب است که آنچه وجوه اتفاقا و پرهیزکاری در نفس الامر است
 از آن پادری صاحب کیوجه را هم درین مقام مذکور ننموده و آن امر را ذکر فرموده که اصلا شرط
 پاکیزگی و پرهیزکاری نیست ان هذا الشیء عجب حالیا معلوم باید کرد که خود همین پادری در
 همین ساله خود در بیان امر چهارم میان فرحال حضرت موسی چنین افاده فرموده و هر چه
 از وی حضرت موسی خود سهو و غلط باشد آن نیز در توریت مندرج کرده است و یونگی
 خود اقرار میکند که از سبب همان خطا نقش من افاده خواهد ماند من از ولایت کنعان
 محروم خواهم ماند انت عبارتیه بالترجمه الفارسیه پس هرگاه اینگونه خطا از حضرت موسی
 العیاذ بالله صادر شده است کجا پاکیزگی و پرهیزکاری آنجناب بنا بر عموم نصاری باقی ماند کجا
 لازم که پادری صاحب معقول این رایان فرمایند و رساله خود را از تناقض و تهاوت نجات
 بخشند **در حجه قولی شایسته** پاکیزگی و پرهیزکاری عیسی مسیح بر هر شخصیکه انجیل
 مقدس را می بیند یا می شنود حیا است چرا که خلق الله میداند که پیدایش خلقت عیسی مسیح پاکیزه
 و مبر بوده و پرهیزکاری و تقوی او مشهور است این را تحمل باین کردن اندک است **جواب**

این اقرا را در اینجا انداز
 اقرا موسی در کتاب
 بلکه تو را یک در نصاری
 موجود است هر کلام
 آنی نیست الا مندرج
 بودن اقرا موسی در آن
 چینی دارد و در آنجا
 نشان دارد

حشمت پادری صاحب مفصل بیان کرد که مرد کور لازم و ضرورت هرگز نیست
 زیرا که تمام یهود پس از حضرت عیسی را پاک پاکیزه نمیدانند و علی هذا القیاس یهود مذکورین
 ملاصده و غیر هم من الفرق انکرین پاکیزگی و پرہیزکاری آنجناب صلا معتمدیند و آنحضرت را
 پیغمبر حق نمی شنند و بحقیقت آنجیل با کلمه قائل نیستند و نفس لامر نیز اگر چه حقیقت حضرت علی
 و حقیقت آنجیل منزل من السماء فی الجملہ است لکن این آنجیل که از ان پادری صاحب حجاج و
 استدلال می کنند از کتب سماویہ منزله نیست پس احب لازم است که پادری صاحب امور
 مذکورہ را کما ينبغي ثبت کنند و الا کلام شان صلاحیت اعتبار ندارد و ہر گاہ عیسائین
 امور مذکورہ را بدینچہ اثبات خواهند رسانید مانیہ حقیقت قرآن و نبوت و اتقاد پیغمبر آخر
 الزمان صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را بخوبی در مقابل شان با ثبات خواهیم رسانید عرض در عقائد
 نصاری دال است کہ حضرت عیسی بعوض مت خود در جہنم داخل شدہ اند و یوسف ولف
 پادری صاحب انگریزی کہ درین شہر تشریف فرما شدہ بودند و آخر الامر از افواج حج و برائے
 فاطمہ فرزند رسول جامع الحقول و الحقول جناب مولانا وسیدنا مدظلہ العالی بہرمت خود
 رہ کرای محنت و کوشش ندانیدند ایشان نیز اقرار کردند کہ در حضرت جماعت کثیر و جم غفیر غورہ
 و علاوہ آن خود این پادری در مہین سالہ خود در او اخر حصہ آخر خوش چنین منو سید چاکہ
 در یک مقام کلام الہی مرقوم است کہ عیسی سیح بعوض کنہ کاران لعنتی شدہ ای کلامہ
 یا ترجمہ الفارسیہ ہر گاہ کہ حضرت عیسی متقی و پرہیزکار بودہ اند معنی این لعنتی شدن العیانی
 نامند و داخل شدن در جہنم چیست کہ ام ظلم زیادہ ازین خواهد بود کہ خدا بعوض کنہ کاران
 و کبر آنجناب را کہ متقی و پرہیزکار و بیکناہ بودہ اند معاذ اللہ تعالی نمود و در جہنم داخل کردہ اند
 اکنون با لحاظ نمائید کہ حال تعظیم و توقیر نصاری نسبت با انبیائست کہ در حق حضرت عیسی

که خدا بپسندید و شایسته دل محبتش میزد چنان فقره مستحق و مستکبره که ناچار تکلیف
 و جبراً از نقل کرده ایم خوف و خطر که در حضور بوده و این خود باسدن لک سبحان البدر وجود
 این امر چگونه مردمان عیسائی توان گفت چنان دوستدار و محبت حضرت عیسی ان سترد
 مصر عین محبت نشسته قیامت شد قطع نظر از نیمه تعجب است که چرا پادری صاحب در اینجا
 از ذکر این امر که برای حضرت عیسی نیز بطریق حضرت موسی فقط یک روزه بوده است به پلوتی فرمود
 اندک آنکه نوشتن آن بنا به سنت طریقه اثبات اتقا و پر میرکاری حضرت موسی علیه السلام لازم
 ضرور بوده باشد که اگر این بگذراند که در ذکر نگردیده که بنوعی پادری آنحضرت باطل توجیه نموده
 یا ازواج آنجناب چند تا بوده اند پس البته بجای لیکن درینوقت این قباح لازم می آید که
 بنوعی پادری مخالفت آنجناب نظر لایقه حضرت موسی انبیای نشان لازم می آید پس هر چه پادری
 جواب این مخالفت را بخواهند که در جواب ما نیز از جانب جناب رسالت آید صلی الله
 علیه و آله و سلم تصور فرمایند و اگر حضرت عیسی نیز فقط یک شادی که خدائی کرده بودند پس از برای
 عدم ذکر آمدن که در وجهی قرار می یابد که شاید پادری صاحب از خیال که تزویج و نزدیکی کردن
 با زن منافق الوهیت است ظهار آمدن که در امر مناسب استند ترجمه **قول نبی**
ثبات دوم به قدرت و کرامات که موسی پیش فرعون و مصریان و پیش بنی اسرائیل
 بیاورد چنان حال نویسنده است بسبب بیان معجزات مردم قائل نبوت و بودند **جواب**
 حقیقتاً **ثبات** سیم چنانکه حکا و بلا حده زاده قائل انحراف نمیشدند که از حضرت موسی علیه السلام
 و علیه السلام معجزات صادر شده پس پادری صاحب ایند عاوی بیدل آنچه که می نمایند تبصیح بیان
 فرمایند که چگونه برآمد مردم صد و معجزات را ثابت خواهند کرد و عرض اگر پادری صاحب بخوبی آمدن
 را بدین ثبات خواهند رسانید ما نیز نبوت جناب تم نیندین صلی الله علیه و آله و سلم را بر همان طریقی

خوایم کرد و اینکه فاده فرموده که چهل سال حضرت موسی قدرت و کرامت او در قطع نظر از اینکه سیاحت قدرت
و کرامات او شوق لفظ معجزات مناسب بوده که آنرا در سخن گفتن که بیک معجزه و کرامت هم قائل نمید
چهار جای عقدا و اینکه مدت چهل سال از آنجناب که در ظاهر او در ظاهر هر شده است پس اثبات ایند عاوی عیبه
پادری صاحب لازم و مستقیم است و اینکه فاده فرموده که سبب همان معجزات مردم قائل نبوت او بود
پس اگر همین قائل محقق بودن مردم در نبوت نبوت کفایت میکند پس چرا پادری صاحب هم ندانیم
شیران سبب نبوت پیغمبر با عقدا و میکنند که سبب صد و معجزات کثیره از آنجناب صد و هزار
مردم مقرر و معتقد آنجناب بوده اند و میباشند ترجمه قول بی شایسته خداوند عسی
مسح قدرت و معجزاتیکه در هر دو دست و شمع ده پس شیارند و آنها صرف بر نبوت او نه بلکه بر
الوهیت او نیز کواهی میدهند چرا که او نه خود صرف این کار را کرده بلکه شاکردان خود را نیز اقرار معجزات
بخشیده چنانچه در انجیل مقدس ثابت است **جواب حتمات** ای پادری صاحب که در عاوی
بلا دلیل دار بآب عقل و انصاف سه سر پوچ و ناشایسته است پس اگر شما را این میدانید در مقابل
یهود و غیرهم من الفرق المذكورین که هیچ معجزه از معجزات حضرت عیسی علی نبیا و علیه السلام قائل نیستند
مبدل نمی که مسکت بوده باشند امر مذکور را ثابت کنند بعد از آن ملاحظه خواهید فرمود که ما نیز همان
طرز معجزات جناب مایه صلی الله علیه و آله و سلم را با اثبات میرسانیم بانه فاده عیسیانی بلکه بر الوهیت
او نیز کواهی میدهند اقول این کل و کثیر گفت سبحان الله شمع تو کار زمین انکو سختی که بر همان
نیز پرداختی و معجزات و نبوت حضرت عیسی که بخوبی پادری صاحب ثابت نکرده اند اکنون عی
محقق الوهیت شده اند و در پی اثبات آن میباشند از نه اشئی عجاب آیا حضرت موسی علی نبیا و
علیه السلام که چهل سال معجزه بانمودند و مردم را هدایت نمودند نه محنت شان انکان شد که در نبوت
الوهیت آنجناب رضای هیچ فاده و نفعی بخشید الوهیت حضرت عیسی بی انت و محنت کون بر نفع

نصاری ثابت کردید الحق که ایضا از حدیثی که سنون و طبعیه بنیان هست این دلیل بویچ و پدر موه که در اثبات
 امر مذکور ذکر کرده اند چه که او نه خود صرف اینکار بلکه بلکه شاکر و ان جی در این امر پس این امر که ملائذ
 حضرت عیسی صاحب معجزات بوده اند محتاج باینکه ثابت است که لابد که پادری صاحب دلیل قاطع بر آن کم کنند این دلیل که
 نصاری جمعی از مبعض انطباع آورده اند که سلم النبوت است که از ان پادری صاحب احتجاج کرده نمایا
 اگر مسلم هم داریم که همه ملائذ حضرت عیسی علیه السلام قدرت معجزات مبدع هستند پس این که ثابت شود
 که حضرت عیسی ایشان را قدرت بخشیده بودند چرا آن قادر حقیقی قدرت بخشیده باشند که در حضرت عیسی
 هم قدرت بخشیده بود و مرا و دیگر مجناب باری غرضه را نشان اگر بالفرض در اصل صحیح است که حضرت
 عیسی قدرت بخشیده بودند پس ازین امر خدائی و الوهیت نشان کی نبوت میرسد از یکدیگر فقط همین قدر
 معلوم میشود که آنجناب مقبول الدعا و برگزیده خدا بوده اند که موافق مرضی نشان امر مذکور حاصل
 گردید و قاعده است که هر امریکه سبب شخصی از سنده عا و طلب می شود پس آن امر بسوی همان
 شخص رسانا کرده میشود و از ابا حضرت موسی تا چهل سال اعتراف پذیری بلکه زیاده از ان معجزات
 را ظاهر نموده اند و اتباع خود را ایشان نیز قدرت معجزات بخشیده پس چرا پادری صاحب ایشان را
 خدای خود نمی فهمد آن که دام فضیلت است که در حضرت عیسی متحقق بوده و در ایشان متحقق
 نبوده که سبب آن الوهیت حضرت موسی ثابت نمیشود و الوهیت آنحضرت بثبوت میرسد در
 کتاب العنوت و ریت در باب یازدهم اینحال مذکور است که در نهایت کس از نبی اسرائیل بخوابش
 در مرضی حضرت موسی علیه السلام سبب اینکه از روح حضرت موسی حقیقیانه و تعالی قدری ایشان را
 هم بخشید این معجزه بهم رسید که باخبار آخا غیب پر خشنود خاسار فصل ثانی این یو خا این عبارت
 مذکور است فقالوا له من انت فقال لهم یسوع یعنی وان گنت قدیرات مجاطبکم فان کی گنیر اقره
 و احکم علیکم لکن الذی اسلمنی حق هو الذی سمعته من عندی انکم فی العالم تنتمی و فصل چهارم پنجم این مذکور است

است گوئیم بخوبی گفتیم تفرحون بضمی الی الالب فان الی پر عظمی و در فصل اربع عشر حاج
عبارتها مؤید طلب ما مرقوم است از انجمله است عبارت حکیم سیع بندا و من عینی الی الساعه
یا اب قد حضرت الساعه فجد انک لیجربک انک کما احرر الله سلطان علی کل فی جسد لیعلی کل من اعظمه
حیوة الابد و هذه هی حیوة الابد ان یفر فک انک الواحد وحده الله الحق الذی رسله سیع علی مسیح
از عبارات صاف معلوم میشود که ایشان فرستاده خدا بوده اند و خود را جدا از خدا بشمارند و خدا
را از خود غایب و فصل می نمید و بخدائی خود قائل نبودند و جناب باری عزه او حده لا شریک
میداشتند علاوه بر عبارات مرقومه حضرت عیسی با جاد و انجیل نسبت ارسال و بجانب خدا نموده
پس عدم الوهیت انجاب بیوت رسید قول تحقیق قائم نشد که مستلزم شرک است هم باطل گردید والا
تمام این کلمات لغو و باطل میشود قطع نظر از نیمه در فصل من انجیل نک که حضرت عیسی برخود اطمینان
الاشمال نموده پس چگونه فرعون رضای را باطل نباید دانست بعد آن عبارت مستطوره چنین کور
است لکنم الان تریدون قتلی وانا انسان کلتم باحتی الذی سمعته من الله و لم یقعدها بر ایهیم
هذا اکنون منصفین بفرمایند که حق دانستن اینقول حضرت عیسی صریح بعدم الوهیت است لازم یا
حق نمردن کلام پادری صاحب که سر سر خلاف عقل و شعور است علاوه برین پادری صاحب در
درین ساله چنین افاده میفرمایند مکرما دیر عیسی باکره بود و از قدرت روح القدس و حامله یافته
شد و در بیان نفی طرفداری بدینموال افاده مینمایند بلکه برخلاف آن در انجیل مقدس مندرج
است که مادر او از یوسف در و در منسوب شد خود در کاروان سر متولد گردید و بقضای پیچیده
در آخر کشته شد الی آخر افاد دوم در قول آینه چنین افاده میکنند و بطور شین کوئی خداوند عیسی
سخنهای بسیار فرموده خصوصاً بتکلیفات برداشتن و مقتول شدن زنده گشتن بر و رسوم اله و باز
ارشاد مینمایند مکر پیشای زندگی و رسوم از قبر زنده شده برخاسته نتهی ما را در نقله من عیسی علیه السلام

بالترجمه القارسیه لی غیر ذلک من حجاباته التي ذکرها وینا والله علی ما فی الوهیه عیسی علیه السلام پس
 حالیا را باب انصاف ملاحظه فرمایند که هرگاه حضرت عیسی خدا بوده اند این چه معنی دارد که والدۀ شان
 بقدرت روح القدس مکه گردیدند ازینکه تقدیم روح القدس تا حضرت عیسی ثابت میشود و این
 چه معنی دارد که آنحضرت متولد شده اند مگر خدا هم قابلیت متولد شدن دارد حالانکه ولادت انسان
 ظاهراًست که بکدام طرف منتهی شود و این واقع می شود پس بجانب خدا است و این چنین امر معبود یعنی چه
 و اینصاحب سویی پروردگار است و تکلیفات برداشتن مقتول مصلوب شدن مدفون گردیدن
 وزنده شدن پس از سه و سه اسیر و چهل است و عجباه هرگاه حضرت عیسی تاسه روز میت و فانی
 مانده اند مقتول مصلوب گشته اند پس کجا مطابق فرعون نصاری الوهیت شان ثابت بقیمت
 باجمله برین تقدیر لازم می آید که در این ایام دنیا از خدا تاسه روز خالی مانده باشند همچنان الله
 خدا که و الهی و واجب الوجود است آیا بر عزم نصاری قابلیت مردن و مقتول شدن مدفون
 گردیدن وزنده شدن هم دارد و یا آنکه او تعالی بر همه قوی و غالب منزه و مبرا از تمام
 نقائص و معائب است آیا بر عزم شان لائق این هم هست که از دست بندگان خود
 تکلیفات بردارد و بردار کشیده شود و تعالی را بسد این چه عقایدات متناقضه و متضاد
 خلاف عقل و نقل حضرات نصاری اختیار کرده اند پس اینها را لازم است که انصاف کنند
 و عقل مشعور را خل دهند و این عقایدات سرایا مهمل و مستقیم دست بردار شوند و سواي امور مذکور
 نسبت امور معبوده و قباحتیکه بر تقدیر ادعای الوهیت حضرت عیسی علیه السلام لازم می آید
 و محالات و متناقضتیکه بران مترتب میشود در ذیل جواب اقوال سابقه مذکور گردید قلم حجت لایا
ترجمه قول فی ثبات سوم بطور پیشین کجائی موسی در تورات بسیار سخن گفته
 اند خصوصاً خبر تولد خداوند عیسی و تکلیفات پیشین که قماره شدن بر این بخشش جهان نجات یافتن علق

از معرفت او داده اند این همه سخنها کمال نرسد و چندین سخن است که کمال شد نیست آن سخنها
درین رساله مندرج کردن طول میشود و بطور پیشین گوئی خداوند عیسی سخنها بسیار فرمود
خصوصاً بحکایات برداشتن خود و مقتول شدن و زنده گشتن بر روز سوم و فرستادن روح القدس
بر حواریان و غارت کردن و بدین بیت القدس آمدن انبیای کاذب و انتشار خوشخبری ایل تمام
رومی زمین خبر داد از آنها چند سخن واقع شد و چند تا واقع شد نیست **جواب حقیقتات**
سفر قنکرین توریت و غیره را حجت مینداند و صد و شصتین کوئی را از ان برد و جناب بر این طرز که دلیل
حیث نبوت باشد هر کس مسلم ندارد پس ملا و امیکه پادری صاحب آرا با دله مقبوله ثابت کنند افادات
ذکره ساقط از معرض اعتبار است و فرق منکرین بطرز تقریر پادری صاحب که عنقریب منقول خواهد
میتواند گفت که بودن وصف پیشین گوئی در حضرت موسی و حضرت عیسی ثابت نیست چرا که
این خبر ها که از ایشان نقل کرده اند اگر مطابق اخبار کتب و صحف سابقه است بمجمله سخنها
لغفته ایشان شمار نخواهند شد و اگر علاوه آن اخبار است تا هم علامت حقیقت رسالت نیست بلکه
در هر زمانه بعضی اشخاص چنین می شنوند که کلامهای پیشین ادر یافته فی الجمله خبر آئینده هم میدهند
پس پادری صاحب بیان فرمایند که اکنون چه طور پیشین گوئی آنحضرات را ثابت خواهند نمود
و پیشین گوئی جناب سالک مآب چگونه بطل خواهند فرمود آفاده پادری خصوصاً خبر تولد
خداوند عیسی الی هذه الافاده اینهمه سخنها واقع شد یهودیان اخبار و بحیث عیسی بن مریم
علی نبینا و علیهما السلام مصلحا قائل نیستند پس پادری صاحب لازم است که امور مذکور را بر
ایشان ثابت کنند و همچنین خبراتی را که بعد ازین از بحلیل نقل نموده اند با بحمله از اکثر اخبار قوی
غایب میشود که حضرت عیسی خدا بنوده اند پس لازم است که پادری غیره غیسیان از قول او است
آنجا که است بردار شوند آفاده پادری و مقتول شدن و زنده گشتن بر روز سوم آنچه دریافت

باید نمود که هر حضرت عیسی از دست یهود مصلوب و مقول شده اند و تا سه روز میت نماند و
 اند پس از سه روز زنده گشته اند بلکه خدای دین زنده آنجناب را از نظرهای یهود مستور نمود
 و حضرت جبرئیل حی سالم ایشان را بر آسمان همراه خود برد و چنانچه در قرآن مجید نیز بحسب الطال
 زغم یهود و غیرهم چنین ار شده است وَقَوْلُهُ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ
 وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ لَأَكْثَرُ النَّاسِ
 مِنْ عِلْمِ الْاِكْتِشَاعِ الظَّنُّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا پس این
 خطای یهود و نصاری است که بسبب آنجناب بدست موت می کنند حاشا که چنین واقع شده باشد
 و بجانب شان نسبت کردن اخبار را بر مذکور و هم چنین بجانب حضرت موسی افترا محض است لابد
 که عیسی بنین این امر را بدلیل غیر عیسی ثابت کنند وانی لهم ذلک یا منی منی که خود حضرت عیسی در
 انجیل جا بجا بزنده ماندن خود تا بقیامت بشارت داده اند پس اگر اخبار موت و مقبولیت صدق
 و راست بوده باشد ناقض تهافت کذب و دروغ بودن این اخبار کثیره که در مقدمه بقا
 خود ارشاد فرموده اند لازم می آید چنانچه در فصل چاردهم انجیل یوحنا مذکور است لا تضطرب
 قلوبکم آمنوا بامس و آمنوا بی ایضاً ان المنازل فی بیت ابی کثیره و لولا ذلک لکنتم اقوالکم
 اننی اطلقکم لیصلکم مکانا و ان نطلقکم اعدت لکم مکانا فسوف اتی و اخذکم الی مکان و انتم لا تعلمون
 اکنون انا و انتم عارفان الی این اذهب تعرفون الطريق قال له تو مایا سید ما تعلم این تذهب و
 لیف نقدر ان نعرف الطريق قال الیسوع انا هو طریق و الحق و الحیوة لا یأتی احد الی ابی الا بی
 ملاحظه نمایند که درین عبارت که حضرت عیسی خود اطلاق حیات و حق نموده و مفارقت خود را
 از حواریین جا بجا با تطلاق تبصیر فرموده این چه قدر مطلق کلام اهل اسلام است که آنحضرت
 زنده همراه جبرئیل بر آسمان تشریف برده اند و موت با آنجناب عارض نشده با جمله اگر آنجناب و حق

خود مقرر و معتقد مصلوبیت و مقبولیت میبود پس در عبارت مذکوره جایجا انجاب خود اسناد و تطلبات
 و فتن فی المنو بلکه چنین می فرمود که منککه کشتم ششم پس سببش نیست که برای مهیا کردن مکان
 بهجت شما مقبول می شود و هم چنین در هر فقره هر جا که ذکر رفتن خود نموده اند در اینجا ذکر گشته شد
 خود میفرمودند و بعد از عبارت مذکوره بقا صله بسیر این عبارت مرقوم است قال له
 فیلبس یاسیدارنا الالب و حسبنا قال له لیسوع لنا معکم کل هذا الزمان و در همین باب چنین
 مذکور است و العالم لیس له رونی و انتم ترون فی لانی حی الهم ازین عبارات صاف ظاهر
 میشود که موت انجناب را لاحق نشده و و رای این دیگر فقرات فضل مذکور در ال بر امسطو
 است و هم چنین دیگر عبارات بخیل بکثرت بر امر مذکور دلالت می نمایند پس اگر احیاناً مخالف
 آنها عجزانی در بخیل غیره وارد هم شده باشد پس دلیل کردن آن لازم است ترجمه
قول بی ثبات چهارم بر موسی طرفداری در پیج سخن از توریت ثابت نمیشود
 بلکه برخلاف آن هر چه از برادر او مارون و از همشیر او مریم گناه صادر شد و هر چه از خود
 سهواً خطا شد آنهم در توریت مندرج کرده است و موسی خود اقرار میکند که از سبب همان
 خطا در میان انفس من افتاده خواهد ماند و من از ولایت کنعان محروم خواهم ماند و اگر چه
 الله تعالی او را حاکم تمام بنی اسرائیل ساخت لکن او طرفداری را در خاندان خود مقرر ننمود بلکه
 در زندگی خود خادم خویش را قائم مقام خود کرد و اگر در او طرفداری و نفسانی میبود پس
 مقرر وی و لا خود را در درجات عالی می بخشید **جواب حصوات** اگر
 منکرین توریت و معاندین موسی علیه السلام در جواب این افتادات پادری بگویند
 که کدام جانب داری و رعیت دنیا زیاده ازین خواهد بود که با وجود صد و چنین خطا
 خفیه که از جهت آن خود اقرار کرده اند که لاشه مبارک العیاذ بالله در میان افتاد خواهد

خواهد ماند و از ولایت کفنان محروم خواهند ماند و با وجود صد و رکناه از مارون و مریم علیهما
 السلام از نبوت و حکومت مؤمنین دست بردار نشدند و این امر را بر خلق آشکارا نکردند که گنوی
 من لیاقت نبوت ندارم و مارون را از مرتبه نبوت و مقبولیت مغرول نفرمودند و مدارج
 ایشان و مدارج مریم علیها السلام را بدستور باقی گذاشتند حال آنکه اتفاقاً و پرمهر کاری شرط
 نبوت و مقبولیت است چنانچه این پادری نیز اعتراف کرده و اذافات الشرطات بشرط
 و چه را ایشان خادم خود را در امور سلطنت قائم مقام خود مقرر فرمودند شخصی اجنبی را که به کل
 از وی علاقه نمی بود چه امر مقرر نمودند از نیم جانب داری شان ثابت میشود پس با حساب
 در جواب این نقضها چه ارشاد خواهند فرمود هر چه در جوابش بیان خواهند کرد همان جواب
 ما هم از جانب جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم هست باجملة ایقاع مأمورات الهی
 و اظهار امور حق را طر فذاری و جانب داری نباید دانست افاده عیسائی بلکه برخلاف
 آن هر چه از برادر او مارون الی هذه الافاده و هر چه از خودش سوا الحمد سبحان الله حال
 این کرده را ملاحظه باید کرد که حضرت موسی و مارون و مریم و تمام انبیاء سابقین را که
 جائز الخطا و مصدر ذنب و عصیان میفهمند و آن تدبیر و تحقیر انبیا و رسل اندیشه نمی کنند
 و فقط حضرت عیسی را از قبایح و معاصی مبرا می شمردند حال آنکه هیچ مابه الفرق متحقق نیست
 بدو انشی عجاب حقا که اگر ازین رهگذر اینهار عیسائی بگویند بجا است لکن حاشا که امر مذکور نیز
 موافق مرضی حضرت عیسی بوده باشد باجملة هر گاه حضرت موسی و مارون و انبیا آخر جائز
 الخطا و مصدر عصیان قرار داده شدند پس آنها قابل عتاب و خلق باقی نماندند و فایده بعثت
 حاصل نشد زیرا که نابین تقدیر در هر قول و فعل شان کمان سهو و خطا و احتمال کذب
 و دروغ منطوق پس برای مردمان بیجهت مخالفت و ترک اطاعت عذر مقبول تحقیق مقصود

ارسال و بعثت با کلیه مفقود و معدوم علاوه برین هرگاه آنحضرت جائز الخط باشند محتمل است
 که حکم خدا را نیز فراموش نمایند و تا بخلق نرسانند پس مبعوث نمودن چنین اشخاص لغو محض شد
 حال آنکه با قرار این پادری حق سبحانه و تعالی از لغو میرسد باجمعه اگر بالفرض امور قبیحه مذکوره
 در تورات اصلی بجانب حضرت موسی مارون و مریم علیهم السلام سند پس بعد اثبات امر مذکور
 بنا بر لزوم مقاسد مذکوره پادری صاحب راتا و این چنین امور لازم و واجب و آن عبارات را
 بر معانی ظاهره باقی گذاشتن و موافق آن اقرار و عقاود نمودن بعید از عقل و انصاف
 افتاده پادری اگر در و طرقداری و نفسانی می بود الخ این حرفها مطابق ادب علمائست
 بلکه بر طبق علم و عوام است و حقیقت حال نیست که هرگاه ارباب استحقاق امری بخواهاند
 و اقربا موجود باشند اگر آن امور بایشان محول شوند پس این مردولالت بر طرقداری
 و نفسانیت نیکند بی اگر کسی خلاف مرضی حق تعالی امری را بدو ن استحقاق با و لا
 یا اقربای خود با وجود تحقق مستحقین آخر سیر کند پس این امر البته منجمله امور و نفسانیت جانبدار
 شمار نموده خواهد شد باجمعه حضرت داود و با آن سلطنت عالی فرزند خود حضرت سلیمان را قائم
 مقام خود نمودند و هیچ خادم را رتبه مذکور عطا نفرمودند پس مطابق تحریریه پادری ظاهر
 می شود که بسیار جانب داری و نفسانیت را العیاذ بالله ملحوظ میداشتند چنانچه اینحال
 در فصل ثانی سفر اول من اسفار الملوک مسطور است و حضرت موسی برادر خود مارون را در
 حین حیات خود نائب و خلیفه فرموده بر طور سینا تشریف بردند و در هر امر ایشان را
 مشیر و وزیر و مقرب خود گردانیده بودند پس ثابت گردید که العیاذ بالله بصفت جانب
 داری و طرقداری متصف بوده اند چنانچه حال پس گذاشتن مارون بنیابت خود
 هرگاه که بر کوه مذکور تشریف فرما شده اند کما یسبغ فی فصل سی و سوم سفر الخ خروج ظاهر

ظاهر می شود و هم در کتاب خروج از کتب تورات در باب هشت و هشتم چنین مذکور است
و تو از بنی اسرائیل هارون را که برادرست نزد خود طلب کن و سپهران وی همراه وی
باشند تا که برای من هارون و ناداب و ابیهو و الیافار و اتیار را سپهران او کامین شوند و
تو لباس مقدس برای هارون که برادرست بخت بزرگی و نخبه ساز از آفرینش
این باب یکی در تفصیل هارون بزرگانی حضرت موسی وارد شده است پس بنا بر عزم پادشاهی
این همه بر نفسانیت و طرفداری متعصبان علاوه برین در کتاب عدد در بیان باب دوازدهم
ذکر است و موسی از جمیع مردمانیکه بر روی زمین بودند زیاده بردیاری بوده انتهی ما را در مذکره
پس پادشاهی بجا بیان کنند که این را از زبان خود اظهار کردن آیا درین نفسانیت و طرفداری
افه می شود یا نه و در همان باب مسطور است انگاه یهواه در ستون ابرو داخل شد و فرود
آمد و بر درخیمه استاده ماند و هارون و مریم را طلبید آن هر دو آمدند در آن هنگام وی
فرمود که سخنانی مرا بشنوید اگر از شما کسی بنی می بود پس من که یهواه ام خود را می شاهده
و برای من و از وی در خواب کلام می نمودم لکن بنده من موسی چنین نیست او در تمام
خانه من امانت دار است من از وی دود و در عالم مشاهده سخن میکنم مثل سخنانی خیال که
او شنیده را بنده پس شما از شکوه کردن بنده من موسی چنانتر رسیدید انتهی ما را در نقله پس
پادشاهی بجا بیان فرمایند که مطابق تحقیق مذکور که این جانب داری نیست پس دیگر
چیزت عرض ازین قبیل با عبارات در تورات و غیره مذکور تا کجا ذکر کرده شود علاوه
برین پادشاهی صاحب این را هم بیان فرمایند که اگر خدا را صاحب جسم نمی شناسند این بعضی
دارد که یهواه در ستون ابرو داخل شده فرود آمد و ایستاده ماند و بعضی دود بدو شد
چلیست و حضرت عیسی که نصاری ایشان را خدا می خود میدانند در آنوقت کجا بوده اند و لفظ

لعش نفسانی در عبارت منقوله پادری غلط و سهل است ترجمه قول نی شات
 و بر خداوند عیسی مسیح طرفداری در هیچ سخن نمیتواند شد بلکه برخلاف آن در انجیل متعدد
 مندرج است که مادر او از یوسف در و درک نشوب شد و خود در کاروان سرامتولد کردید و
 بقصد اقی پیچیده در آخر گذاشته شد و حواریان خود را اختیار پیش خلق عینی اکثریابی گیر از
 انتخاب نمود و از خلق دولت هر نوع برداشت و آخرش مانند مقتولان مصلوب شد چنانکه
 انبیاء پیشین خبر داده بودند پس ازین سخنها ثابت است که بر خداوند عیسی مسیح هیچگونه طرفدار
 نیست مگر همه سخنهاییکه واجبی و درست و نزدیک عقل حق اند بیان فرموده **جواب**
حق سمات کدام جانب داری و نفسانیت موافق رعم پادری ازین را ندخواه
 بود که حضرت عیسی برعم باطل نصاری مدعی الوهیت بودند و خود را پسر خدا می گفتند و همه
 اینها و میل انبده خود میفهمیدند علاوه برین در انجیل یوحنا در فصل سابع عشر چنین مذکور است
 با ابه هولاء الذین اعطیتی اریدان بکونوا می حیث انا لیه و امجدی الذی عطیتی انک حبستی
 قبل انشاء العالم منتهی و در فصل ثامن انجیل مذکور این عبارت مسطور است فقال له الیهود
 الان علمنا ان یک جنون قد مات ابراهیم والانبیاء ایضا افانت تقول ان من یحفظ قول
 الذین یقولون ان الاله لا بدیل انت عظم من انبیاء ابراهیم الذی مات ومن الانبیاء الذین
 ماتوا من یجعل لفسک احاب یسوع قائما ان کنت انا انما یجد نفی فلیس مجدی شیئا الی الذی
 یجد فی الذی تقولون ان الاله نا ولم تعرفوه وانا اعرفه وان قلت انی لا اعرفه صرت کذا
 چنانکه گفتی عارف به و حافظ لقلوله ابراهیم او کم استستی ان یری بومی فرسی و فرج فقال له
 الیهود لم یات لک بعد خمسین سنه افقد رایت ابراهیم قال لهم یسوع امین امین اقول لکم
 انی قبل ان یكون ابراهیم فاحذوا حیاة و لیرحمه فتواری یسوع و خرج من الیکل و جاز تنهیم که

پنداری الانجیل المنطبع بکندی سبحان الله خدا هم از بندگان خود می ترسد که حضرت عیسی بخون
 سنگ تنگ دستور شدن را کوارا نمود و با بختی فقرات این هر دو عبارت مصرح این امر است
 که آنجناب خدا بنوده اند و در فصل سادس مذکور است قال لهم يسوع امين امين
 اقول لكم انه ليس عسى عطاكم السمخ من السماء لكن ابى الذى يعطىكم خبز الحن من السماء لان
 خبز السمخ الذى نزل من السماء وهب الحياه للعالم انتهى پس در تعبیرات که حضرت
 عیسی و عایشی فضیلتها می نمود و اند و خود را تفضیل داده اند و حضرت ابراهیم و حضرت
 موسی و انبیاء آخر و خود را نامان خدا قرار داده و من سلوی را بحقیقت گردانیده اند
 این را با نور بصاحب بیان کنند که آیا امارت جانب داری نفسانیت است یا نه
 با تکه مثل عبارات مذکوره عبارتهای بسیار در انجیل مذکور است که حصا آنها موجب
 تطویل افتاده پادری بلکه برخلاف آن در انجیل مقدس الح میو در انجیل مقدس نیست
 و کتابی وضعی جعلی از امی شناسن پس ازین دلیل عدم نفسانیت حضرت عیسی در مقابل
 شان ثابت نمیشود شند قطع نظر ازین چند امر خبی که پادری در نی مقام ذکر کرده است
 از ان کلیه استمد لال کردن بر نیکه کابی حضرت عیسی هیچ امطر فداری صادر نشده
 و نفس الامری هم ناتمام است علاوه برین در قرآن مجید حالات استناد جنون و سحر
 و غیره که از کفار نسبت جناب سالتاب امور مذکور از رکذر تعصب و بغی و فجور صادر میگردد
 و ایدامیکه از ایشان واقع می شد جایگاه مذکور است و علاوه بران در احادیث مفصل
 منقول پس چرا پادری صاحب سبب این امر عقدا و بعدم نفسانیت جناب سالتاب
 علی الله علیه و آله و سلم نمی کنند اکنون باید دانست که نزد یهود و حضرت عیسی لعینا ذابله
 فرزند همان یوسف در و در بوده اند چنانچه در فصل سادس انجیل یوحنا مذکور است که آنرا

يقولون ليس هذا يسوع بن يوسف الذي نحن عارفون بابيه وامه فكيف نقول هذا الى
 منزل من السماء انتهى يسوع حيا اكراد رصايب مردميدان انداين امرادر مقابل يهودا
 نمايند که حضرت عیسی بدون پندو پیدا شده بودند خلاصه هرگاه پادری اعتراف کرد که
 ما در حضرت عیسی حضرت مریم بوده اند و آنجناب متولد شده بود و ندظا هر کردید که ادعا
 الوهیت در حق شان طالع طالع است افاده عیسائی و از خلق فلت هر نوع الی هذه
 الافاده مانند مقتولان الحسبجان الله عیسائین با وجود این حضرت عیسی را خدا
 می شناسند آیا خدا هم لیاقت این دارد که از دست بندگان خود ذلت بردارد و
 بردار کشید و شود و مقتول و مدفون کرده شود با جمله درین مقام صاف کوشش
 میبایست که آنجناب مقتول و مصلوب شده لفظ مانند نوشتن زاید و بیوجه است
 چنانچه خود در عبارات آینه این مضمون را نکاشته و برای نجات جهان مجسم گشته کفاره
 گردیدن و کشیده شدن و سبب بخشش شدن در مقامات بسیار مکتوب است افاده پادری
 چنانکه انبیای پیشین الخ غلط محض است هیچ پیغمبری خبر مقتولیت و مصلوبیت حضرت عیسی داده
 لازم است که پادری صاحب این امر را بدرجه ثبوت رسانند افاده پادری کمر همه سخنای که
 و احی الخ نزد ما که همین است که حضرت عیسی هر چه فرموده است همگی احیی درست و راست و
 عقل و شعور ارشاد نموده و هیچ سخنی غیر و احیی نادرست ارشاد نفرموده لکن عیسائیان
 البته اسناد چنین امور که نهایت نادرست و خلاف عقل و شعور و غیر و احیی است مثل دعوی
 الوهیت و انبیت خدا و غیره بطرف شان میکنند حال آنکه آنجناب خود بخلاف آموزد کوریح
 فرموده اند و از ادله توحید بطلان آنها ظاهر بابر و برگاه بیان کردن امور درست و احیی
 و از ادله توحید بطلان آنها ظاهر بابر و برگاه بیان کردن امور درست و احیی

خود ارشاد فرموده آنرا نیز دلیل تفاسیست نباید دانست ترجمه اول بی ثبات
پنجم پیشتر از زمانه موسی هر چه الله تعالی از حضرت آدم و حضرت نوح و حضرت ابراهیم خلیل

فرموده بود مطابق آن در تورات موسی نیز بر خلاف آن بیان نمود چرا که قربانی بائیل
پس از او مشهور است همچنان قربانی در تورات از معرفت موسی فرموده و این همه قربانیها از زمانه

آدم تا بعد از اشلیم سیم نشانهای تکلیفات گذشته گردیدن همان خداوند عسی بوده پس این
تواریخهای پنجگانه بر رسالت موسی نزدیک عقل ثابت اند و بر بنی الله بودن او مطلق شکی نیست

جواب هشتم العجب که پادری صاحب کلینه دعوی می کنند که هر چه پیش از حضرت

موسی حقیقتاً از حضرت آدم و حضرت نوح و ابراهیم خلیل الله فرموده مطابق آن در تورات

موسی هم وارد شده است و هیچ برخلاف شان بیان ننموده و بران دلیل می آرند فقط از آن

امر واحد که مطابق قربانی بائیل حضرت موسی نیز قربانی کرده سبحانه الله ازین امر خوبی

آن امر کلی چگونه ثابت خواهد شد آیا اگر مشابهت در یک امر از بائیل با فرض ثابت هم بشود

پس ازین چطور ثابت می تواند شد که حضرت موسی در هر امر موافق با قدم بقدم حضرت آدم

و حضرت نوح و حضرت ابراهیم بوده اند مگر پادری صاحب آن امر واحد جزئی را مستلزم این امر کلی

میداند این خطر فطر است لال است که گاهی هیچکس مانند آن بعمل نیاموده باشد ای کاش که

پادری صاحب اول بر طریقت لال بخوبی اطلاع و آگاهی بهم میرسانند بعد از آن متوجه

تصفیف رساله میگردیدند که موجب مضحکه نمیشد با جمله ما دیکیه پادری صاحب بر امر مذکور

دلیل مقبول قائم نکنند کلام ایشان ساقط از معرض اعتبار است و طرفه تر نیست که از این فعل

صیح حضرت آدم و غیره نیز احتیاج ننمودند فقط از فعل بائیل است لال فرمودند و تعرض فعال

باقی نیایند که درین مطلق نکرند قطع نظر ازین تخصیص بنمیران مذکورین هم بیوجه است

عیباست که مثالی از این امر نیستند که هیچ امر بر خلاف هیچ معیار حضرت موسی هماد زکر و دیده نکرد
 حضرت یعقوب و حضرت لوط و حضرت اسمعیل و انبیای آخر بر عجم پادری صاحب تقصیر را بر ما شرط
 از معض اعتبار اند که از فکرشان اعراض فرمودند و غرض بطرز پادری صاحب مادر جواب میگویم
 که حضرت آدم و حضرت هابیل کسی اهلک نکرده اند و نه کسی ابدست کسی بد معض قتل آورده
 اند و بسبب حضرت موسی و حکمشان صد ها و هزار قتل شده اند پس مخالفتشان با الهی
 بالله و حضرت آدم و حضرت هابیل ثابت کردید و حال جلال قتال که جایجاد و نوریت مذکور
 است که بنا بر مثل مشهور شتی نمونان زواری بر عایت اختصار کی عبارت مختصر در بنیقام
 مذکور میشود در باب اول سفر الاستدانه که درست بعد از نیکه و سیحون پادشاه امور یاز که
 در جستان میماند و عوج پادشاه تنبیه که در عشتاروت و از رخا میماند قتل نمودن آنتی بالتر
 الفارسیه و خود همین پادری کر کرده است که حضرت موسی در توریت فرموده که در حین حیات
 یگر وجه شادی دوم نارواست حال آنکه زوجه ساختن حضرت باجره در حال حیات حضرت
 ساره که از حضرت ابراهیم و لقمع شده از کتب آتیه ثابت است و همچنین کثرت ازواج حضرت یعقوب
 نیز بر وجه نبوت از چنانچه این عبارت با غرض مذکور خواهد شد پس مخالفت حضرت موسی از انبیا
 سابقین موافق ادعای پادری صاحب ثابت کردید علما و برین چنانکه حضرت ابراهیم را حکم
 قربانی پس نشان شده بود و ایشان موافق آن جمیع متعلقات مذکور را عمل آوردند همچنان
 برای حضرت موسی واقع شده پس ادعای موافقت در جمیع امور سر اسرار و طاعت قطع نظر
 از نیمه از توریت ظاهر و عیاست که حضرت یعقوب برای خود جمع ملین الاختیار باور کجاست درست
 دانسته اند حال آنکه حضرت موسی در کتاب مذکور از احرام بر داند از چنانچه غرض پادری مذکور خواهد
 شد و با افتاده پادری همچنان قربانی در توریت از این دعوی نیز محتاج باشد است پس ادیسکا پادری

پادری صاحب بر آن دلیل مقبول قائم نگفتند تا لیت عتقادند و آفاده پادری و این همه قربانیها را
 بود هرگز این امر را قابل احتجاج بنمیدانند پس مقابل شان پادری صاحب لازم است که
 این دعوی را بدلیل مقبول ثابت نمایند علاوه برین پیشتر معلوم کردی که هرگز حضرت عیسی
 بنفس نفس خنق و مقتول مصلوب نشده اند چرا که اگر این امر درست و درست باشد پس تمام
 آن اقوال که در آنها حضرت عیسی بحیات و بقای بدی خود تا بقیامت خبر داده اند که
 باطل میشود پس آن قربانیها را که پیشتر واقع شده نشان مقتول شدن آنحضرت گردانید
 غلط صریح و خطای فاضح است آفاده پادری پس این کواهیهای پنجگانه را آخر القول بگو
 دیم بر هر جی بودن حضرت موسی در نفس الامر البتة مطلق مقام شک نیست لکن هر چه با
 پادری صاحب بیان فرموده از آن هرگز حقیقت نبوت آنجناب ثابت نمیشود و تحقیق آن
 گواهیها پنجگانه که بجانب آن در ترجمه فقره مذکوره اشاره نموده است بدرجه نبوت میرسد
 پس این پنج دلیل را طالع یصلح یصلح اگر او را فرمود ترجمه **قول بی ثبات**
 و در مقدمه کلام پیشین خداوند عیسی مسیح فرمود که خیال نکنی من برای ضایع کردن تو
 و انبیا آمده ام من برای ضایع کردن نه بلکه برای کامل کردن آمده ام و در مقام دیگر
 فرموده است که من پسین و کاتبان موسی بخت شسته اند برای این هر چه ایشان بنماز
 شما بران عمل کنید باز بان فرموده است که نوشته بار انحصار کنید چرا که شما می فهمید مطابق
 آنها حیات بدی میدارید و آنها بر من کواهی میدهند و در مقام دیگر چنین فرموده است
 که من را شمار است میگویم که تا وقتی که آسمان زمین زایل نشود یک نقطه یا یک شوشه از تورات
 هرگز زایل نخواهد شد و امیکه همه مکمل نشود هم چنان خداوند عیسی کتبهای او بخدا را قائم
 بنیست و مطابق آنها فرمود پس این کواهیهای پنجگانه چنانچه بر روشنی ثابت شدند هم چنان در

عیسی بن مریم ^{علیه السلام} اندوز دیک مضافات ثابت است که ایشان از طرف الله تعالی بوده اند **حق سمات** ادعای اینکه حضرت عیسی ^{علیه السلام} پنج توابع از مخالف حضرت موسی ^{علیه السلام} انبیای سابقین صادر شد سر امر طالع طالع است زیرا که بنا بر مرسوم نصاری آنجناب عوی الوهیت خود می نمودند حال آنکه جمیع پیغمبران در آمده خدا میدادند چنانچه عقرب از تورات منقول است که حضرت یعقوب در جواب رحیل فرمودن که بجای خدا ایمان که ترا زیاده شکم باز داشته و بیشتر از کتاب مذکور این سخن مسطورند که حق تعالی بتجاطب مریم و یارون چنین ارشاد فرموده است **لکن بنده من موسی چنین نیست** و در کتاب خروج در باب سی و دوم چنین کورست **و تو ابراهیم و اسحق و اسرئیل بنده کان خود را یاد کن ای عزیز** لکن پس مخالفت آنجناب بمقتضای نعم نصاری از طریق انبیای سابقین ثابت گردید و خود همین بادی نگاشته است که در انجیل کورست که سوا یکصدادی شادی دیگر در حیات و جواهر اولی درست نیست حال آنکه از بعض کتب عتیقه معلوم میشود که ازواج حضرت داود و حضرت سلیمان بسیار بوده اند و هم چنین کثرت ازواج حضرت یعقوب نیز از بعض کتب کهنه و نظایر می شود و علی هذا القیاس این امر نیز از ان دریافت میگردد که حضرت ابراهیم دوز و جد هستند حضرت ساره و حضرت باهره پس درین امر نیز مخالفت حضرت عیسی بنا بر تحقیق نادر صاحب از طریق انبیای سابقین ثابت شده علاوه برین که امام مخالفت از انکه خواهد بود که از تورات حرمت شر ثابت میشود و حضرت عیسی از احوال گردانیده اند و حکم مذکور نسخ فرموده اند در باب یازدهم کتاب جبار مرقوم است مگر آن چار و اها که ایشان میکنند با سم آنها شکافه تبانی آنها را مخوریدیم چون شر که آن لشخوار می کند و هم آن شکافه تبانی باشد پس آن ناپاک است برای شما نسی بالترجمه الفارسیه و نصاری که خود را عیسی بن مریم میگویند حضرت عیسی ^{علیه السلام} میباشند خوک الی تکلف نوش جان میفرمایند پس البته حضرت عیسی ^{علیه السلام} نیز بیخ و جوار

طوفان آمدند و این بیچاره صاحب فقط
 نجات یافت و بقیه را که در آن دریا
 غرق شدند و هیچ کس از آنجا نجات
 نیافت و این بیچاره صاحب فقط
 نجات یافت و بقیه را که در آن دریا
 غرق شدند و هیچ کس از آنجا نجات
 نیافت

آن نیستند استیاضه حالانکه در تورات عترت مرقوم است در باب مذکور مسطور است و خوک که سم آن
شکافنده نیاشد مگر آن نشخوارکنند پس آن نیز برای شما ناپاک است شما از گوشت آنها هیچ نخورید
الی آخره ماسطور در سابق عبارتیکه از انجیل یوحنا مذکور شد متضمن این فقره است آبائنا سجد وانی
هذا بحیل انتم تقولون ان للمکان الذی فی ان یسجد فیه یوبا ورتلیم وآنرا از اولاد یعقوب بود
پس مخالفت حضرت عیسی غیره از طریق آباء عورت مذکوره در مقدمه قبله ثابت کردید علاوه
برین در فصل دوازدهم انجیل متی چنین مرقوم است و فی تک الزمان مریسوع فی سبت بالزروع و جاع
تلا میزد فیه و ایفرکون سنبلا و یا کون فدا البصر هم الفریسیون قالوا له یا تلامیذک لعلنا
مالا یجد عملک فیما سبت فقال لهم اما قرأتم صنع داود لما جاع و الذین معه کیف دخل بیت اللّه
واخذ خبز التقدرة الذی لایحل له اكله و لا الذین معه الا الکهنه فقط او اما قرأتم فی الناموس ان الکهنه
فی سبت فی الهیکل یجسسون هب و لیس علیم ذنب قولکم ان ما هنا اعظم من الهیکل انما از
فقرات این عبارت صاف معلوم میشود که حضرت عیسی مخالفت احکام تورات درست بود
و آنحضرت و ملائکه آنحضرت در مقدمه اکل سنبلیل مخالفت حکم تورات بعمل آورده اند و چنین
حضرت داود و مخالفت بعض احکام تورات کرده اند قطع نظر ازین بعض فقرات انجیل یک گونه
جانب اعتراض و طعن بعض انبیای سابقین مستنبط میگردد پس جواب این امر بر دهنه پادری صاحب
زیاده تر واجب لازم است زیرا که این امر نسخ کردن اند است چنانچه حضرت عیسی در حق حضرت
موسی میفرمایند و در سابق مذکور شد اقول لکم انی لیس موسی اعطاکم النجمن السماء لکن ابی الذی
یعطیکم خیر الحق من السماء لان خبر امده هو الذی نزل من السماء و هیب الحیاة للعالم و این را در
جواب این فقره یهود فرموده اند آباء ما کلا المن فی البریه کما هو مکتوب انہ اعطاهم خیر من
السماء و اکلو ایش ز فقره مسطور در صاف ظاهر میشود که آنحضرت معتقد نزول من سلوی آسمان

اتمان نبوده اند اکنون جواب این را باید درصاحب بیان فرمایند و الا بطلان معجزه مسطور
 که از حضرت موسی صادر شده لازم می آید باجمله نسخ کردن بعضی احکام تورات نزد صاهای
 نیز ثابت است پس کلام مسطور با قضا از معرض اعتدال است افتاده یادری و در مقدمه کلام نیز
 خدا الی هذه الا فاده بکبر برای کامل کردن آمده ام جناب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم
 نیز همین طریق ارشاد فرموده اند نسخ کردن بعضی احکام چنانکه از انجناب صادر شده است
 هم چنین از حضرت عیسی نیز صادر گردیده است پس انصاری را باید که بجانب انجناب نسبت
 تصحیح تورات بکنند چنانکه بسوی حضرت عیسی است تصحیح نینا پیدا فاده یادری و در مقام دیگر فرموده
 است که فرستیدم کتابان موسی الخ تمام عبارت را باید درصاحب بسبب اینکه منافی مضامین بوده است
 و نیز مقام ذکر نموده اند خلاصه فصل بیست و سوم انجیل متی بعد از فقره که ترجمه آن را باید درصاحب بسبب اینکه
 منقول شده ذکر نموده اند اکثر فقرات در اسارت کتبه و فرستیدم که برگزیده است چنانچه بعد از فقره شماره
 چنین مسطور است مثل اعمالهم لا تصنعوا لانهم يقولون لا لا یفعلوا و اب یسلطون اما لا تله الا و یفعلون اما لا
 الناس الخ غرض از اینجا تا آخر تمام فصل مذکور در بیان سوء حال فرستیدم است هر که خواهد مطالعه نماید از
 بعض فقراتش معلوم میشود که انزوم در بیان احکام نیز از حقیقتی که دیگران پس از انون باید درصاحب
 بیان کنند که هرگاه آنها چنین بد بوده اند کی کلام شان قابل اعتناء و خلق باقیانند و در کلام مسطور
 عیسی که تناقض و تهافت لازم می آید پس علاج این چیست علاوه برین بیشتر معلوم کردی که بر احوال
 فرستیدم نیز حضرت عیسی تلامذه شان در بعضی مواضع نکرده اند پس اینند و همه که هر چه ایشان شمارا
 بفرمایند شماران عمل کسبیه کلیه درست نمی آید فاده یادری و باز فرموده است که نوشته بار القصر
 لکنی الخ ازین تفحص این امر ثابت نمیشود که جمیع احکام تورات عمل کردند و واجب لازم است بلکه
 حضرت عیسی که حکم تفحص و تحسین مذکور برای این فرموده بود و مذکور که او ایهای حقیقت نبوت انجناب را

درمان طلع شوند کما لا یخفی علی العاقلین آفاده پادری و در مقام دیگر اگر مطلب حضرت عیسی
 همانست که پادری صاحب تفسیر المیزان چه حضرت عیسی ملائذہ شان در مقدمه اکل سنبل برودت
 از حکم تورات مخالفت نموده و چه اشتراک در است که در اینده حال که در تورات حرمت آن
 مذکور است و چه انصاری خوک را می خورد و میخورد و با وجود اینکه آنهم بشهادت تورات
 حرام و نجس است غرض اینهمه که آسان است مگر مشکل نیست که در باب بیت و مفهم کتاب
 استثنای از کتب تورات چنین مذکور است هر که بر حکمهای این شریعت قائم ماند و عمل نماید
 بر او لعنت همه جماعت بگوید آمین نهی بالترجمه الفارسیه پس اکنون آن مردمان که برخلاف
 حکم تورات خوک را بی تکلف استعمال میفرمایند و از ختنه بالکلیده است بردارند حال آنکه
 حکم آن کمال تشدد و اجابا در تورات وارد شده است بیان فرمایند که این لعنت بر
 کدام کس میشود و آفاده پادری و نزدیک منصفان الخ نیز منصفان حقیقت نبوت نیمه
 پیغمبران است چنانچه پیغمبر برحق بودن جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
 ثابت است و حال منصفان نیست که چنانچه بعضی اشخاص از ایشان انکار حقیقت
 نبوت جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم می نمایند هم چنین بعضی منصفان
 حضرت عیسی حضرت موسی را هم پیغمبر برحق نمیدانند و از بیان پادری صاحب مطلق این امر
 ثابت نیست که آن کواهیهای پنجگانه که در کلام شان مذکور شده در حضرت موسی و
 حضرت عیسی متحقق بوده و این حضرات پیغمبر برحق بودند پس حالیا پادری صاحب را
 میباید که بر امور مذکوره ادله مقبوله قائم کنند ترجمه قول بی ثبات
 خصم سوم اکنون مرا آشکارا بایند که این سند را در رسالت محمد صلی الله علیه و آله
 بوده جواب حتمات اکنون منصفان در جواب افادات پادری ثابت میکنند

هیچ از منافق رسالت از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم صادر نشده و هر چه پادری
 بزرگ کرده است همه تطویل بلاطال و باطل و عطل است ترجمه قول بی ثبات
 اول نشان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم پاکیزگی و پرستشکاریست لیکن پرستشکاری و پاکیزگی
 صلی الله علیه و آله وسلم از دلیل قرآن ثابت کردن محالست چرا که از مقامات قرآن ثابت است که خداوند
 الله علیه و آله وسلم صرف از زیرین قناعت نمی نمود بلکه زینهای بسیار بوده اند و برای سبکینه قرار
 دادن خود درین امر میگفت که از حکم خداست آنچه هیچ پیغمبر گزینی گفته چنانچه همه مسلمانان تقریباً
 اند و از بسیار مقامات قرآن هم ثابت است چرا که مرقوم است که هر قدر نه که او بخوابد بجهت می جاز
 چنانچه بسیار هست و چنین مکتوب است **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ مَا كَانَتْ لِلرَّسُولِ**
أَحْلَلْنَا لَكَ مَا كَانَتْ لَكَ وَمَا كَانَ لَكَ مِمَّا نَزَّلَ اللَّهُ عَلَىكَ وَمَا كَانَ لَكَ مِمَّا نَزَّلَ اللَّهُ عَلَىكَ
اللَّهِ هَاجِرُ مَعَكَ وَأَمْرُهُ مَوْفِقُهُ أَزْهَبَتْ نَفْسَهُ لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا
 خالصه لك من دون المؤمنين عني أي نبی حلال است نه برای تو آن عورتها نیکه هم برای
 شان تو داده و هر آنکه از دست تو باشد که در دست تو باشد و دختران عمت تو و
 دختران خال تو و دختران خالات تو آن نایکه طریقتند همراه تو و عورتیکه باشند مسلمان اگر بخندند
 خودی اگر بخوابد بی که او را در کجای این نقطه برای است می هیچ مسلمانان بی اینها مرقوم است
 اگر محمد صلی الله علیه و آله وسلم خواست زوجه دیگری نماید پس می آن حلال است و شوهرش حرام چرا که او
 زوجه پسرخانده خود زید عقی نیست باینکه است چنانچه در بسیار هست و نوشته است **وَإِذْ يَقُولُ اللَّهُ**
النَّمُ اللَّهُ عَلَيْكَ وَكَانَ عَلَيْكَ وَكَانَ فِي نَفْسِكَ اللَّهُ وَكَانَ فِي نَفْسِكَ اللَّهُ
صَلَاةٌ وَخَشَعَتِ النَّفْسَ وَاللَّهُ أَعْلَمُ الْخَائِضَاتِ **وَكَانَ فِي نَفْسِكَ اللَّهُ وَكَانَ فِي نَفْسِكَ اللَّهُ**
يَكُونُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَرْوَاحِهِمْ إِذَا قُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجْلُهُمْ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا

مقصود ما کان علی السبیل من حرج فیما فی الله که معنی و بهر کفایتی مرا کس که بر او احسان کرد
و تو احسان کنی بکنندار نزد خود و جوید و بر سر از آمد تو پنهان نمایی دل و بجزیر که کششون
از اینجا بدو می رسیدی از مردمانی از آمدیاده رسیدن میاید سرش کاهیده تمام کرد از انور
غرض و اویر از کجاق تو وادیم تا مانند یکی مسلمانز کناه در کجاق کردن از زنان سپه خواند با خود هر کاه آنها
تمام کنند از نشان غرض و دست علم کردن الله بر نبی هیچ مضائقه نیست پس امر که مراده الله برای او
این یکپیزی بر سپهر کاری ادریت نماید **جواب هشتم** می شنید مانند که کثرت ازواج با وجود تجویز
و تحلیل جناب ری غوا سله صلا سنانی اتقا و پر سپهر کاری نمیشد چنانچه از انبیای سابقین هم کثرت ازواج
چند نمیشد که کتاب بقا ثابت است پس هر چه یاد در صحاح و کلام مذکور طعن بجناب سالک صلی
علیه آله و سلم نموده اند بعینه بجانب آن پیغمبر عائد و راجع است و تورات در حال حضرت یعقوب سبط
است که ازواج ایشان چهار بوده اند لیا و رحیل و لهما و زلفا درایتی کتاب پیدایش مکتوب است
هرگاه رحیل دیده که از وی و لای یعقوب نبود پس رحیل را بر خواهر خود شک آمد و یعقوب را گفت که مرا هم بچه
پیده و اگر منم مرد دران منکام نسبت بر رحیل اتش خشم یعقوب شعله گرفت گفت من مگر بجای خدایم
انکه از انبوه شکم بار داشته و گفت من کنیز من لهما حاضر است از نزدیکی کن و بر زنانهای من بدارند که
خانم من از وی آبادان شود و او کنیز خود لهما را و او که زن می شود یعقوب از نزدیکی کرد لهما حامله کرد و زید یعقوب
پسرش از آنم رحیل گفت که خدا دامن او و او از من هم شنیده مرا نیز یک پسنداند او می نامد و داده نهاد
کنیز رحیل لهما باز حامله شد و یعقوب پسر و مرا زید رحیل گفت من بکمال و بر خواهر خود را و ختم آخرت
ادم و او نام برانقیاسی گذشت هرگاه لیا دید که از زایدن باز ماند او کنیز خود زلفا را یعقوب داد که زن او
شود پس لفا کنیز لیا نیز از یعقوب یک پسندید الی ان فاضل خدا دعا لیا شنید و حامله شد و فرزندش
یعقوب زید الی ان فاضل خدا رحیل ایاد کرد و با او متوجه شد و رحم او را کشود و حامله شد و پسر از او گفت

که خدا از من عار داد و کرد و او نامش یوسف که داشت و گفت که یوسف را عار فرزند بکریم خواهد
داد و هرگاه از راحیل یوسف پیدا کردید پس چنین گفت یعقوب از لابان گفت مرا خدمت
کن من بجان خود و بکن خود بروم زمان مرا و فرزندان مرا که برای نشان خدمت تو کرده ام
مرا حواله کن ای آخر اسطر عرض از عبارت مذکوره کثرت ازواج حضرت یعقوب ثابت گردید
هر چه پادری صاحب از جانب نشان جواب خواهند داد همان جواب ما هم از جانب جناب رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم است بطریق تشریف است که حضرت یعقوب راحیل را که با هم هر دو خواهر
حقیقی بوده اند بمحضت هم کرد در حلیه از دواج خود را آورده اند حال آنکه از تورات مقدس
حرمت و ممانعت امر مذکور ثابت است و موافق همان در شریعت مقدس
جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم نیز حرمت جمع بین الاختین مجاز نشده و آنجا
پادری صاحب یفرماید که این فعل حضرت یعقوب موافق تقوی و پرهیزکاریست
است یا منافی از و هر چند که امر مذکور از عبارت مسطور هم ظاهر میگردد لکن برای
توضیح عبارت دیگر از تورات بترجمه فارسیته مذکور میشود در باب بیست و
نهم کتاب پیدایش مذکور است و دختران لابان دو تا بوده اند نام کلانی
لیا و نام کوچک راحیل بود لیا شپره چشم و راحیل خوشرو و خوب صورت بود
و یعقوب بر راحیل عاشق بود پس امر گفت که برای دختر کوچک تو راحیل هفت
سال خدمت تو خواهم کرد ای ان افاض و بوقت شام چنین شد که او در خدمت
لیا را حواله او کرد و او با وی نزدیکی نمود و لابان کنیز خود را لیا و لیا دختر
خود را داد و همراه کرد تا کنیز او شود و چنین شد که یعقوب بوقت صبح دید که لیا
بود پس از لابان گفت این چیست که تو با من کردی مگر خدمت تو برای راحیل نکرده ام باز

باز برای چهارمین بد غمازی کردی آلبان گفت در ملک این رسم نیست که کوچک پیش از
 کلام بشادی که خدائی دهند همراه این یک هفته کامل ساز و ما او را نیز بعوض محنت هفت سال
 دیگر که تو برای من خواهی نمود در خواستیم داد یعقوب همچنین کرد و هفته اش ا کامل نمود
 در انوقت وی شادی که خدائی دختر خود را حیل هم با و کرده داد الی آخر تا افید و آن عبات
 تو ریت که مالغت جمع بین لاختین ثابت میشود نیست که در باب بعدیم کتاب اخبار مذکور
 است و تو نیز یا خواهر او که بر سنگی و را هم ظاهر خائی دزدان کانی اولین که این سوزانید
 اوست انتی مادر و ناقله امی پادری صاحب بیان فرماید که این عاشق کردیدن بر دختر
 دیگری و در اشتباه مقاربت کردن که از عبات مرقومه ظاهر میشود و جمع بین لاختین
 گردن منافی با کیزی میسر نیکی است یا نه با جمله چنانچه حال کثرت ازواج یعقوب علی بنیما
 و علیه السلام مذکور شد هم چنین کثرت ازواج حضرت داود نیز ثابت است در سفر تانی هزار
 صموئل مرقوم است و ولد له داود بنون فی جبرون بکره عنون بن اخیقام الیرد علیه و
 ثانیه کالاب بن ابیغال مرأة نابل الکرمی الثالث امینا لوم بن معکا ابنة تلمی ملک
 جاشور و آرا رابع از و نیا بن حجیت و انخاس سقطیا بن فطیل و السادس اشیر عم بن
 حمله امراة داود و هولاء ولد والد داود و جبرون انتی و در فصل پنجم چنین مذکور است
 و تزوج داود و ایضا سناء و سراری با و رشلیم بعد مجیه من جبرون و در فصل اول سفر
 اول پنجمین مسطور بعد از اقبال انج او و الملک لما طعن فی اسن شاخ و کبر جدا کان
 بدتر از اشتاب و لم یکن یستدف فقال له عبیده فطلب سیدنا الملک ثابته عذری فقوم
 بن یدیه و تحذره و تضطجع مع سید الملک تعانقه و تدفیه فطلبت ثناء جمیله فی جمیع حدود
 بنی اسرائیل فوجدت ابی شاع السیلونیة فاقوا بها الملک کانت الفتاة بهیئة جمیله جدا

و بصارت خادمه الملك فخدمته ولم يعرفها انتهى عرض از عمارت مذکوره کثرت ازواج حضرت زود
 ثابت کرد و پس بنا بر عزم پادری نبوت شان باطل خواند بود و حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام
 بهم در حیات حضرت ساری حضرت با جره رانز وجه خود گذرانیده اند چنانچه در بیان حال آنجناب
 فصل سادس عشر از سفر انجلیقه مذکور است و ساری زوجه ابرام کم بلد له و کانت لها امه مصریه
 جلیسین بهما با جره فقالت لا ابرام هو و اقد جفني امد من الولاده اذ خل الی امی لعل یتبی ینی نهما
 فقبل ابرام قول ساری فاخذت ساری زوجه ابرام با جره المصریه انتها من بعد عشرین من
 مقام ابرام ببلد کفنان فاعطتها ابرام زوجهما لتکون له زوجه فدخل الی با جره فحملت کثیرا
 حال حضرت سلیمان یاد کشید که آنجناب با هفت صد زوجه و سه صد جاریه بوده اند چنانچه
 در فصل یازدهم از سفر ملوک مذکور است و کان سلیمان الملك قد احب بسا کثیره و غریبه و ابته
 فرعون و اتخذ نساء من بنی عمون و من الموابین و من ادم و من النجاشیین من لصدید
 و من لشعوب التي قال الرب لیسرا یل لا یخبطوهم ولا یخبطوکم ولا تترجووا منهم لیسرا یل قلوبکم
 الی آلهتم هو لا یصق سلیمان بهن و اجهن و اتخذ هن صیر که سبعمائا امرأة حرة و ثلاث مائت
 و اغوی نساءه قلبه انتهى امی پادری صاحب این چه بی الضافه است که با وجود اینکه ازواج جناب
 رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم چند ان بکثرت نبوده اند بر آنجناب طعن میکنند و از حال
 حضرت سلیمان و غیره انبیا حشیم پوشی می نمایند و از عمارت مذکوره انهم صاف ظاهر میشود
 که در مقدمه از دواج از عورت آن قبائل که از ایشان حکم ارتباط و تاج و تسلسل نبوده حضرت
 سلیمان مخالفت حکم الهی نموده اند و از دواج شان العیاذ بالله آنجناب را انچه مذکور کرده
 پس کجا اتقا و بر نیز کاری آنجناب با قیامند با جمله اگر کثرت از دواج منافی اتقا و بر نیز کاریست
 لازم می آید که این انبیا و مقبولین خدا پیغمبران برحق نبوده باشند فاما هو جابه فاما افا

افاده پادری لیکین پیرکاری و یکگزینی محمد صلی الله علیه و آله وسلم از دلیل فرقان ثابت درین
 مجال است هرگز محال نیست بلکه ممکن آسان ترین امور است چرا که در قرآن مجید جای مذکور
 است که آنجناب رسول خداوند و از جانب او نازل شده اند چنانچه از آنجا که این آیت است
 رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ نَزَّلَ الْكُتُبُ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَهُدًى وَبُحْرَانٌ مُبِينٌ
 است پس تقوی و پیرکاری آنجناب ثابت گردید و از هیچ آیت قرآن بحیث ظاهر نمیکرد
 که امریکه منافی رسالت باشد از آنجناب صادر شده باقیاندا چنانچه پادری آنرا ذکر کرده پس حالش
 را معلوم کردی که آن هرگز نفس الامنیات با پیرکاری ندارد و علاوه برین در سورۀ
 یس چنین مذکور است اِنَّكَ لَکَرِ الْکُتُبِ عَلٰی صُلْحٍ مُّشْتَقِیْمٌ حَاشِلش آنکه توار رسول
 است و بر صراط مستقیم پس پاکیزگی و پیرکاری آنجناب ظاهر گردید چه کسیکه پاکیزه و پیرکار
 نبود بودن او بر صراط مستقیم از محالات است و هم در قرآن مجید این آیه وارد شده لَعَنَ
 کَانَ لَکَرِیْ رَسُولِ اللَّهِ اَسْوَةٌ حَسَنَةٌ پس معلوم شد که آنجناب معصوم و مبرا بودند از ارتکاب معاصی
 و ایقاع امور منافیه اتفاق و پیرکاری والا هرگز در آیت مذکور حکم اطاعت و تاسی آنجناب علی عموم
 وارد نمیکردید و تساوی آیات مذکور از دیگر آیات بسیار اثبات امر مذکور ممکن است که احاطۀ آنها خارج
 است از نظر این ساله مختصر افاده عیسائی و برای سبکناہ وارد دادن خود درین امر ای فیه الافاده
 هیچ پیغمبر کانی گفته معلوم کردی که برای حضرت یعقوب حضرت داود و پیغمبران دیگر از وج بسیار
 بوده اند پس جناب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم را در امر مستور تاسی و اقتدای پیغمبران
 سابقین بوده پس بدگمانی بجانب آنحضرت نمودن و در حق نشان بطعن و درشتی پیش آمدن در
 حقیقت سوطن طعن و تشنیع نمودنست در حق انبیای مذکورین العیاذ بالله من لک افاده باید
 چرا که مرقوم است که هر قدر زنها انحراف استغفار الدرب و اتوب الیه این امر در یک مقام قرآن مجید

نیز مرقوم میباشد که هر قدر زن که بی غیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخواند آنها بر ایشان حلال اند
 جای اینکه امر مسطور در مقامات کثیره مذکور باشد پس هر چه پادری صاحب دعوتی کرده در وضع بیعت
 است سبحان الله جناب سالتماب صلی الله علیه و آله و سلم را کی جمع بین الاختین که از حضرت یعقوب
 واقع شده درست بوده و گنجا آنجناب محرمات نشسته و رضاعیه زنان ذات السبیل ابدون تحقق طلبا
 برای خود حلال دانسته اند پس اینکلام از پادری صاحب فقط برای انخواهی عوام صادر شده است فاذا
 پادری چنانچه در سیار بیست و دو چنین مکتوب است یا ایها الذین آمنوا الى آخر الآیه و ترجمه اگر پادری صاحب
 را با اوصاف تصافیه بود در تنقاع حال انوارات که در حاکم تزوج جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
 بوده اند ذکر سیف و برین تقدیر بخوبی ظاهر میگردد که نسبت ازواج حضرت سلیمان غیره آنها بسیار
 کمتر بوده اند پس طعن کردن بر آنجناب بر سر این تصافیت این آیت را که نوشته اند فقط برای کل
 و ادن عوام است باجماع آیت مشارالیه مخصوص عورت است که از تزویج آنها محظور جمع بین الاختین
 لازم نیاید نیز آیت مذکور مخصوص است باسوای زنان شوهر دار و باعدای محرمات نسبتیه و رضاعیه
 الی غیر ذلک مفسرین تصریح کرده اند که آن آیت اشاره است بجانب همان ازواج که در حاکم انصر
 آنجناب بوده اند پس نوشتن آیت مذکوره در مقام بیفایده محض است غرض کمال تعجب است که این
 پادری بر حضرت داود و حضرت سلیمان که صد ها ازواج و سراری شان بوده اند طعن میکنند و
 جناب سالتماب صلی الله علیه و آله و سلم که ازواج شان نسبت بازواج ان هر دو عالینا بنایت اقل قلیل
 بوده اند حسدی نماید اکنون دریافت باید کرد که پادری در اعراب آیت مذکوره جای غلطها کرده بخلاف آن است
 گویای یا ایها الذین آمنوا لکسو نوشته و چنین مفسرین فقره ان ارادوا البنی الی غیر ذلک این غلط صریح بطلالت
 می کند که پادری صاحب مزاولت علوم نحو و صرف هم بخوبی عمود در صرف نموده اند و لفظ اغنی که
 در متن آیت مذکور نوشته اند سر اصل بی محل است چنین جمع بندی لفظ عورت که بالفاظ هم کرده

اندوخته فارسی است بلفظ اعراس که گوید که دیده الی غیر ذلک پس از تصنیف چنین ساله تصنیف
نگردن بهتر بوده که ششصد و معروف است شعر تا مدون کفنه باشد عیب نه من نهفته باشد
آفاده یادگیری اینجا مرقوم است که اگر محمد صلی الله علیه و سلم خواست وجود دیگری الحامه را که مقتضا
ادله مذکوره حقیقت نبوت آنجناب ثابت کرد بپس اگر احیاناً در شریعت آنجناب امری بخین
هم وارد شده باشد که عقل کسی آنرا مستبعد و متکبره شمارد تا هم قبول کردن آن واجب لازم است
چنانچه جمیع این ائمه را بشماردن نسبت بحضرت یعقوب ضروری و محتمل پس طعن کردن بر شریعت
جناب سالتماب صلی الله علیه و سلم که و نفس الامر بر هیچگونه فساد و قباحیت متضمن نیست
سراسر بوجه اکنون معلوم باید نمود که حضرت داود با وجود اینکه در شریعت شان این امر نبوده که
زوج هر کسی که ایشان خواست نماید بر شویش مفارقت و طلاق دادن او لازم نشود و بشهادت
بعض کتب عتیقه از زوج او باید در حین حیات او بدون حصول طلاق برخلاف حکم جناب حاکم
علی الاطلاق العیاد با عدم مفارقت نمودن چنانچه از آن عالمه گردید و شوهرش او را مذکور را بر
دعوی فرستاد و ندرگاه او قتل گردید آنغور را گرفته و محل خود داخل نمودند و از همان آن
در بار و حضرت سلیمان متولد شد چنانچه در فصل یازدهم سفر ثانی اسفار معمول مذکور است فلما کان
نام است فی الوقت الذی مکینهم الحرب ارسل اود یواب و عبید و معجم جمیع بنی اسرائیل قتلوا بنی عمون فمروا حون
فاما داود فبقی فی اورشلیم علی کان قریب لمساء فقام داود من فوق محلبه و صعد فی البیت ثم ثنی فوق قصر
بصر بامر الله ثم فوق بیتها و كانت المرأة حبلیه جدا فارسل اود و سئل عن المرأة فقالوا له هذه شبع ابنة
خنیام امراة اوریا النجاشانی فارسل الیهاد و اود رسلا و حاکها الیه فلما و خلعت علیه و تطهرت من طمشها دخل
بهان ثم خرجت و رجعت الی بیتها فخلعت المرأة و ارسلت الی داود و اخبرته و قالت ایسی قد خلعت
ارسل اود الی یواب رسلا و قال ارسل الی اوریا النجاشانی فارسل یواب فجا و اوریا الی داود و سئل

اور يعن الشيب عن يواب ونحوه بتم نعم قال داود ولا اوريا انزل الى بيتك واسترح واسترح فخرج يواب
 من عند الملك الى الملك بان يتبع بجائزه ففرق داود يواب الى باب الملك مع حبس الملك لم ينزل
 الى بيته وانخر داود الى اوريا لم ينزل الى بيته قال داود ولا اوريا جئت من السفر بابا لك ما تنزل الى بيتك
 قال اوريا لا اؤدب ما بولت عند الرب وآل يهوذا وآل اسرائيل نزول في انخيام ويواب سبيك
 وعبيد الملك سيدى نزول في الصحراء وانا اطلق الى منزلى واكمل واشرب وادخل الى ابلى الاحياء
 وحيات نفسي انما افعل هذا قال داود ولا اوريا اصبر اليوم واذا كان غدا رسلتك لبقى
 اوريا في اورشليم لانه اليوم فلما كان في الغد دعا داود وقتع دى معه وشرب وتل وخرج
 سيدا ورقد عن يواب الملك مع الحارس لم ينزل الى منزله فلما كان في اليوم الثالث كتب داود الى
 يواب كتابا وارسل مع اوريا وقال في الكتاب هكذا صير اوريا في اول الحرب واذا اشتبك
 الحرب ارجعوا وتركه وحده ليقول فلما انزل يواب على القرية واقام وجمع الرجال الابطال
 فخرج اهل القرية فحاربوا يواب وقتل هناك قوم من عبيد داود وقتل اوريا الجاثاني ايضا فارسل
 يواب الى داود واخبره بجميع ما كان في الحرب امر يواب الرسل قال له اذا فرغت من كلامك
 للملك واخبارك اياه كل شيء كان في الحرب فاذا غضب الملك قال لماذا دونتم من سور البيته
 لتجربوا ان تعلمون ان الذين فوق سور البيته يهونكم من قتل اسمك بن جده عن ليس انما
 رسته امرأة بقطعة حارس فوق سور رومات في تبين فلما دونتم من السور اذ قال هذا القول قل
 ان اوريا الجاثاني عبدك قتل فانطلق الرسول واخبره بجميع ما قال له يواب وقال الرسول لداود
 حاصرها القوم فكانوا خرجوا الى الصحراء وحاربناهم حتى صرنا باب القرية فرمونا الذي
 كانوا فوق سور قتل من عبدك ايها الملك وقتل اوريا الجاثاني عبدك ايضا قال داود
 للرسول قل ليواب لا اشتهق عليك لك لانه قد يعرض في الحرب مثل هذا واشباهه

حاضر القریه و علی بن ابی طالب فآنک گفتند و مخبرها و سمعت امراة اوریا جاثانی از زن و جها
 بات ففاحت علی زوجه ففاحت ایام مناحتها ارسل داود فاخذها و اخلها الی قصره و صارت
 له امراة و ولدت له ابنا و سار عمل داود امام الرب خلاصه اکثر فقرات این عبارت بر عایت
 اختصار اینست که هرگاه سال تمام شد و هنگامی رسید که جنک ان ممکن بوده داود
 یو اب غلامان خود را برای دعوی فرستاد و همراه شان یکی بنی اسرائیل بودند و آنها فرست
 بنی عمو را قتل نمودند و کردار در رب فرود آمدند لکن داود را و شلیم باند هرگاه در تمام قریه
 شد برخواستند و بر بام خانه بالا رفتند و خرامیدن آغاز کردند پس فی آنکه بالای بام خود
 برهنه غسل میکردند و آن زن خیلی صاحب حسن جمال بود پس عالی آن زن را از مرد
 دریافت فرمودند آنها اظهار کردند که آن زن زوجه اوریا جاثانی شش بیست اضعیام است پس
 گسار فرستاده آن زن را بسوی خود مایل رجوع نمودند هرگاه وی آمد و از حیض پاک شد آنوقت
 با وی نزدیکی کردند بعد از آن وی بچانه اش رفت پس بسبب این معامله حامله شد و بچانه
 داود گفتند فرستاده که وی حامله گردیده است حضرت داود او را بر جاثانی را از نزد یو اب
 طلب فرمود و از وی حال دعوی و غیره پرسید گفت که برو بچانه خود فرود آ و استراحت
 و غسل کن و برای انعام و جایزه وی حکم فرمود او را از انعام برآند و بر در قصر داود بار خویش
 نشود و بچانه خود زلفت مردم داود را خبر کردند که او را بچانه اش زلفه پس داود از او را
 فرمود تا از سفر آمده بسبب حیثیت که بچانه ات نمیدوی او را عرض نمود که تا بورت عود بخدا
 ال بیودا و آل اسرائیل که قوی خیمه هستند و یو اب ستر زمین و بنده های قایم
 وقت در میان صحرا فرکش میکنند هرچگونه عینا و خودم و اب و مل نام خورم و از روی
 خودم بستر شوم و اسو کن و بتو و بجان تو که اینها از من نخواهند هرگاه بخت داود مالا حظه نمود که

این تدبیر پیش رفت باوریا فرمود که امروز دیگر بجای خود باش فردا زبانه را و دمی کفم اوریا
تو تن نمود داود و بر او زد و یک طلبید بسیار نوازش نمود و همچنان وی طعام نوش جان فرمود
هرگاه روز سوم شد او را بجانب یوآب روانه کرد و خطی بنام یوآب بنیشت فرستاد و در آن
مسند ریخ فرمود که او را در میان جنگ در صف اول جاده و هنگامیکه کمره گیر و دار
گرم شود شما یکی از مرکزهای خود مرا حجت کنید و او را بر آتشها و کذا رید که وی کشته شود و اگر
هرگاه که یوآب فرید را محاصره کرد و او را بر آید مردان جنگی جاداد اهل قریه برون آمدند و از یوآب
جنگیدند آغاز کردند بسیار غلامان داود کشته شدند و او را بر جانانی هم کشته گشت مجمل یوآب
این خبر را بداد و کشته فرستاد هرگاه زن او را می شنید که تنوش کشته شد بروی نوحه و زاری نمود
و هرگاه که ایام سوگواری بختام رسید او را نیز اگر فتنه مجمل خود داخل فرمود و آن هم بکروچه
انجناب شد و همان بچای زوی مثوله گشت و کردار داود کردار را ناخوش نمود بعد از آن در فصل
ثانی عشره بتفصیل اینحال مرقوم است که حقتعالی ناان پیغمبر را نزد داود فرستاد و ایشان آمده
گفتند که در قریه دو کس بوده اند یکی غنی و نزد وی چار و ایوان بسیار همچون کوسفند و کا و غیره
بوده اند و شخص دیگر فقیر بوده نزد او فقط یک پاچه کوسفند بود آن شخص غنی آن پاچه کوسفند را
هم از فقیرند که بحال کبرفت هرگاه این را داود شنید خیلی ناخوش شد در اندام ناان
گفت که اینچنین کار خودتان صادر شده است که با وجود ازواج خود و زوجه او را با چاه
را اگر فقیه بعد از آن از جانب خدا مقابل عذاب آسمان ساینده و در آن اظهار فرمود
که خدا فرموده است که آنچه شما پنهان از زوجه او را کردید آن فعل از بی بی های شما در
روز روشن نمایان میشود بنی اسرائیل کرده خواهند شد من خاتونان خانه تا زکرفته
حواله بغیرتان خواهم کرد و باز ناان بحضرت داود این خبر داده است که در نرانی حرکت

مذکوره فرزند شما خواهد بود و بعضی قصه مذکور را بسیار با جهال ذکر کرده ایم هرگز تفصیلش
 منظور با قصد بجانب فضل و زور بحال جوع کند و این ذکر هم بضرورت است و اگر نه باین
 امور را کذب محض میدانیم و اما انبیا را از لوث قباح مسطوره پاکیزه شماریم و
 گاشتن آن در کتاب با عتقا و حقیقت نزد ما قبح قباح است لکن خوشحال آن که در
 حق بچو که چنین امور را درست می پندارند و نسبت چنین قباح و شنائع را بجانب انبیای
 اظهار درست می انگارند العیاذ بالله من ذلک الغرض تعجب است از پادری صاحب
 و اقران و امثال شان که حرکات قبیحه مذکوره را که شهادت بعض کتب عتیقه مذکور
 بحال آن حضرت داود صادر کرده و فساق و فجار قوم اشراف هم از چنان امور شنیعه
 انکار و انزاه دارند منافی پیغمبری و مقبولیت خدا منی شناسند و پیغمبر خدا که کاسی از غلامان
 شان هم چنین حرکات مستقبحه ذکر کرده شده صادر نشده و هر چه کرده اند حکمی موافق حکم خدا
 بعمل آورده اند بجهت اعتراض و طعن میکنند و کاش بیان میفرمودند که پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم زوج که ام کس العیاذ بالله موافق تحلیل مذکور انزعاع نموده اند و از نسبت
 مطلقه زید که آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم کاح کرده پس امر مذکور بعد ازین واقع شده که
 خود زید با نیکه جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم ایشانرا منع فرموده بودند زن مذکور
 را طلاق داد پس با وجود این در نکاح کردن با زن مذکور که امی مقام اعتراض باقی ماند
 افاده پادری چرا که او زوج پس خوانده خود زید اعنی زید را نیز نکند شت چنانچه در بسیاری
 بیست و دوم نوشته است الی انتر الایة والترجمه امی پادری صاحب اگر قاصد چنین الفاظ است
 نشانایان منطوع طبع شریف است پس در حق حضرت داود آنرا تحریر نمایند که موافق
 کتابهای شما ایشان زوج با و را با جانی را العیاذ بالله با وجود حرام بودن هم نکند باشند

نه در حق جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم که هر چه ایشان کرده اند یکی حق و صواب
مطابق حکم جناب رب الارباب بعمل آورده اند و حق نیست که در حق صاحبان مرتبه مقبول
اعلم نشود تن پختن الفاظ و ششانی آینه که از نظر تقریر اشرف خارج است نامناسب پس
تعجب است که پادری صاحب چگونه ابتدا و بجز را مثال کلمات مسطوره مبادرت فرمودند و از
مال کار اندیشه نمودند غرض جواب کلام مذکور در وجه عذیده مسطور شود و وجه اول نیست که
این تقریر را بصورت دلیل فقره سابق که پادری صاحب کر کرده اند نهایت محل تعجب
است زیرا که بر هر صاحب فهم و ادراک ظاهر و آشکار که این افاده بر کرد دلیل فقره مذکور
نمیستواند و در میان وی و فقره مسطوره اصلاً آن علاقه نیست که در دلیل مدلول
با هم که بیاید و وجه دوم نیست که پیشتر از ما نحن فیها نبوت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم
را با دله قاطعه ثابت کردیم پس هرگاه آنجناب پیغمبر حق بوده اند هر چه آنجناب کردند همه حق
و صواب و مطابق حکم جناب رب الارباب بوده پس اعتراض طعن بر طریقه شان کردن در حقیقت
بر جناب باری عزاسمه طعن و اعتراض نمود نیست وجه سوم نیست که هر شخص عاقل میداند که از فرزند
گفتن زبان کسی پیغمبری صلی الله علیه و آله و سلم میشود که احکام همین بر آنهم مترتب بشود پس اگر از مطلقه زید
جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم کلامی کرد پس بن چه قباحث آمدند که مذکور که مخصوص جناب
رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم نبوده بلکه جمیع مسلمانان حق سبحانه و تعالی این امر را که بعد از طلاق
پسران تسبیحی خواه پس از وفات آنها اگر خوانند از ارواح شان نکاح نمایند مباح گردانیده است
چنانچه در آیهی که پادری نقل کرده آمد مذکور صریح است که جمیعش همین است که از زبانی فرزند گفتن نزد
عقلاً احکام پیغمبری مترتب نمیشود پس طعن کردن بر آن نزد مصنفین بسیار موجه است باجماع
از مبدعات جاہلیت و سنن فتنه کفار این امر هم بوده که بر سپنج خوانده احکام پیغمبری جاری میکرد

میگردند و بعد موت پدر مجازی خود میراث میدهند و زنان محارم خود را در و بر وی
 نامحرم میخوانند پس برای هدم این بنای باطل خود جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله
 العالیاب بحکم سرایاصواب حضرت رب الارباب نکاح مطلقه زید را واقع فرمودند تا آن
 بدعتهای کفار باطلکیه از خواطر حلق محو و زایل و از صفیة عالم نیست نابود شود پس برین بناید
 و ترویج دین و هدم بنای بدعت معاندین طعن کردن و منجمه عیوب شمردن خیلی از مدعیان
 انصاف مقام تعجب است و اگر ورامی پادری صاحب یکیری نیکو نطق جناب رسالت
 مآب صلی الله علیه و آله و سلم می نمود البته می گفتیم که او سزاوار این شعر است چشم بداندیش که گزیده
 باد عیب نناید نهش در نظره وجه چهارم نیست که از کتاب تورات ظاهر شود که حضرت ابراهیم
 زوجه خود ساری را بصفت خواهری موصوف گردانیده اند پس لازم می آید که ازین گفتن
 زبانی ایشان همیشه حقیقی آنجناب العیاذ بالله بران عالی قباب حرام گردیده باشند و
 حضرت ابراهیم که باز بران معظمه متصرف شدند پس معاذ الله خلاف اتفاق و فعل شنیع فساد
 و فجار را بعمل آورده باشند و اگر از زبانی گفتن هیچ نمی شود پس مطلب ثابت گردید در باب ازدیم
 ثواب پیدایش مذکور است و هرگاه او نزدیک مصر رسید از زن خود ساری گفت سین من
 میدانم که تو زنی خوبصورتی و چنین خواهد شد که تر مصر بیا خواهند دید و خواهند گفت که این
 زوجه و نیست پس مرا خواهند کشت ترا زنده خواهند گذاشت تو خواهی گفت که من خواهر ابراهیم
 نام که از نسب تو خیر من شود و جان من بوسیله سلامت ماندن بعد ابرام هرگاه در مصر
 رسید در آن هنگام صیران آنغورت را دیدند که نهایت خوبصورت است و امیران فرعون
 هم او را نکرستند و بخنجر فرعون بسیار ستایش او نمودند پس آنرا از محل فرعون بردند و وی
 بسبب آن بر ابرام احسان کرد که او کو سفند ما و بز ما و زکام ما و خرم ما و غلام ما و کنیز ما و پاچا

و اشترک یافت انگاه بهواه فرعون و خاندانش ابرای سارخند و خبر ابرام مستحیرین تقاسم زدن
 بزود در انوقت فرعون ابرام را طلبید که گفت که تو از من این چه کردی چرا تو مرا انگاه بنودی که از
 زوجه من میباشد و چرا گفتی که وی خواهر من است حتی که من میرا که قسم ناکه او را زوجه خود گشاید من
 این زن است تو او را بگیر برو انگاه فرعون آدمهای خود را برای می حکم کرد آنها را و زوجه
 اش را مع تمام آنچه از انش بوده فتن دادند انتی ترجمه ذکر فی الکتاب المذکور فی هذا المقام
 و همین امر حضرت ابراهیم نسبت بیا نوح پادشاه فلسطین نیز واقع شد است و همین حضرت
 اسحق بهم زوجه خود را خواهر خود ساخته اند چنانچه در فصل بیست و ششم کتاب مذکور انحال نیز
 مسطور است و چه بجم نیست که در قدیم مذکور مسطور است که اولاد حضرت لوط از دختران
 حقیقی شان الیاذ بانند بهم رسیده باین طریق که معاذ الله دختران شان ایشان را شتران حج را شنیدند
 و هرگاه مست بهیوش گردیدند با ایشان هم بستر شدند و بعد باسدن تنگ انوقت پس
 اکنون پادری صاحب بیان فرمایند که انحرکت کدام قسم پاکیزگی و پرستیزکاری بوده هرگاه
 چندین کات شیعه فی پیغمبری نبوت نیست پس فعال خباب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم که
 پنج نعل از ان قبیل گناه و عصیان نبوده چنانما فی نبوت خواهد بود و هر چند تحریر حال مشار الیه را
 بسبب کمال شاعت و فضاحت هرگز دلم گوارانمی کند مگر مقتضای اینکه نقل شکر کفر نباشد
 بنا چاری ذکر کرده میشود در باب نوزدهم کتاب پیدایش کورست باز لوط مع هر دو دختر خود
 ز غمر زکوه رفته سکونت اختیار کرد و چرا که او از سکونت غمر هم ترسید انگاه وی و هر دو دخترش
 در یکباره رفته سکونت اختیار کردند دختر کلان از دختر کوچک گفت که پدر ما مردی که سن سال است و
 زمین مردی دیگر باقی نمانده که نزد ما بیاید چنانچه در تمام دنیا رسم است پس بیایید ما پدر خود را شتران
 خورانیم و ملازروی هم بفرستیم تا که ما از پدر خود سلبی بگیریم انگاه ایشان را شتران پدر خود را شتران

خوایند و دختر کلانی رفت از پدر خود بهتر شد و بی بوقت خوابیدن آن دختر و بوقت برخواستن
 او را نشناخت هرگاه روز دوم شد کلان از کوچک گفت که بین من و پدر خود خوابیدم
 بالحق و من شب نیز شراب خورایم و من شب تورفته از وی بهتر شوم تا که منسل پدر خود بگیرم در
 هنگام ایشان پدر خود را در ان شب نیز شراب خورایند و دختر کوچک خاسته با وی خوابید
 وی او را هم بوقت خوابیدن و برخواستن نشناخت پس هر دو دختر لوط از پدر خود حاشه
 و دختر کلان یک پسرانید و نامش باب نهاد که او پدر کلان و ابیا است که الی الیوم موجود
 اند و دختر کوچک که بوده او نیز یک پسرانید و نامش بن عمی گذاشت و او پدر کلان بنی
 عام است که الی الیوم موجود هستند استی و قضیه که بعد از ایند عیان حق شناسی مرتبه انبیا
 و رسل مرتبه صحف انبیا را محقق و دلیل میداند که چنین مضامین مستقیقه در آن نماند بجز کرده آن
 اعوذ بالله من عتقاد حقیه تک اللهم المسندة اکنون ما متوجه بشویم باین تک غلط پادری پس
 معلوم باید کرد که قطع نظر از غلط کثیره که در باره ترک عراب پادری مذکور در نقل آیت
 مسطوره واقع شده این غلط عجیب باید دید که لفظ اسکت که صیغه امر است بفتح حرف آخر
 نقل کرده است و این خطا صریح مشاهد بکنیه که فقره های اخیر آیت را با این اعراب
 ذکر فرموده فیما فرض الله لیسبحان الله فرض را که فعل ماضی است مضموم الآخر و لفظ الله را
 که در ترک فاعل واقع منصوب الآخر نوشته است و تحریر لفظ اعنی در ابتدای ترجمه اینهم مثل این
 نهایت عجیب است علاوه برین در ترجمه آیت مسطوره اکثر فقرات موافق ترجمه فعلی نیست
 و بیجا و دره می باشد و ترجمه این فقره که میوه و گمان امر الله مقعولا كما كان على السبحان
 جج فیما فرض الله که بیان قسم که نموده است و هست حکم کردن اسد نبی هیچ مضائقه
 نیست درین امر که قرار داد الله برای وی ازین صاف ظاهر میشود که پادری معنی فقره مذکوره را

بخوبی تفهیم و غلط ترجمه کرده اند و عیسائی این پاکیزگی پرستکار را دریافت نایبند حسب حکم کمال
بخوبی آمدند که را دریافت نمودیم و در میزان عقل بنحیدیم بنحیوانه منافی تقوی و پرستکاری
قرار نمی یابد و آری پادشاه صاحب هرگاه چنین امور را نیز منافی پاکیزگی و پرستکاری می فهمد چنانچه
البتة لازم است که این پاکیزگی پرستکاری حضرت پیامبر حضرت توحی است که گفته اند ایشان روح خود را بخدا
خود هر گفته محل پادشاه محرم فرستادند با وجود تشریف ساقی از ایشان تصرف نمودند و نهادن را که تمسک بخود
این پاکیزگی پرستکاری حضرت او را دریافت نمایند که ایشان معاد و معین حیات او را را
جانی از رزق ایشان خلاف حکم حق سبحانه تعالی فعل شنيع کردند و او را حاکمه ساختند علی بن ابی طالب
این تقوی پرستکاری حضرت او را دریافت کنند که از دختران خود عیسا و اما بعد بزم
یهود و نصاری مرتکب شده اند حتی که سبب همان فعل متبرک نسل شان باقی مانده و بجهت
این پاکیزگی پرستکاری حضرت سلیمان معلوم کنند که ایشان یعقوب با بعد از حکم مادر خود و کردار
کرده اند و برادر بزرگ خود را بجز قتل نموده و زاده از تمام این موران پاکیزگی پرستکاری است
که حضرت سلیمان بگو ای تورات بستم پرستی هم کرده و بسبب آن مورد عتاب از جانب
الارباب شده اعوذ بالله من اعتقاد ذلک کلام شند اول این عبارت است که
ورمیان سفر اول از سفر ملوک در فصل ثانی مذکور شد خلعت شمع الی سلیمان التکلیفی طایفه از
علماء الملک قدام الیهما و سجد الیهما ثم جلس علی منبره و امر ان یلقی منبره فیما فحلت شمع الی سلیمان التکلیفی طایفه از
انی التکلیف لاسا لک حاجه لا توفی فیها فقال لیهما الملک سل ایام فانی لا اردک قالت تدن
امیشا از شمع لویه لا دنیا ایکن لتقصیر لمرأة فرد سلیمان علی امیه قال کیف سالت ایشان
الشیخ و نه علی الملک لانه انهم یو اکیر منی و له ایما لبحر و یواب بن صور یا و یصل سلیمان
و قال یکن ذاقه بجم و انک لک یزید النحان و دنیا را و بهذا الامر اقلی و الآن اختلف الاز

بار باری الهی صلحی طبعی علی بن اودا و ابی و صیرلی بنیا کا قال ان سیت الیهم حتی اقبل اذینا
 و اسرل الملک سلیمان بنیا یابن لوی اذ غ فلقی اذینا فقله انتمی سند امرانی ابن عبا ترک فیضه
 یازدهم سفر مذکور مطور است اما کان عند کبر سلیمان اخوی سناوه قلبه مال الی آلهته آخر و کمین
 سلیمان سده مثل کان قلب او دایه تبع سلیمان عشر دن آلهه الصیدین کاموش که المومنین ملکوا
 آله نبی عمون و اترکب سلیمان الصبح امام الرب لم یم عمل اسد عبادیه مثل او دایه بنیا سلیمان بعد
 ذلک منجا کاموش آله مواب فی السجل الذی قدام اورشليم و ملکوم آله نبی عمون و کذلک من
 بجمیع نساء الغر باراجل ابن موابع یدجن و یخرجن فغضب الرب سلیمان قال قلبه
 عباده آله اسرل الذی ظهر له مرقین نناه عن العمل لان تبع آلهته الشرع لم یحفظوا امره
 ای پادری صاحب یاده ازین چه قباح خواهند بود که سناد آنها بجا ب پیغمبر این کتابهای
 کرده اند بتحقیر الله و استعذیه من سناد ملک القبلح الی الانبیاء المرصین صلوات الله
 سلامه علیهم اجمعین تبیان فرماید که با وجود سناد این قباح کجا تقوی بر بندگی نبیاء مذکور
 باقیانند ترجمه قول بی ثبات سخن دوم اکنون غور باید کرد که در محمد صلی الله
 علیه و آله و سلم نشانی معجزات بوده میان اذانچه بر رسالت او کو ای بود و سپاره سید و تمیز
 در سوره رعد مکتوب است که کافر میگویند که ما دایم که نشانی از الله تعالی بر وی نازل نشود و اما
 نخواهیم آورد پس صرف سناد تعلیم دهنده یافتند و در عذر معجزات طاق کرامات بدشتن
 می گوید و لو ان قرانا سیرت به الحیال او قطعت به الارض او کلمه به المانی
 بل الله کلهم جمیعاً اعنی اگر قرانی دیگر شده بودی که روان شود از آن کوه یا پاره شود از آن
 یا گویا شود از آن مرده بلکه درست است اندکمه کارنا و در سپاره پانزدهم در جواب چند
 سوالات نوشته است که شکر الله تعالی که من از انسان فریستم مانند حوری شاد و شدم و

مقدمه شوق فقره اکثر مسلمان میگویند پس از روی قرآن از محمد صلی الله علیه و آله و سلم این معجزه نبویه
 بلکه در سیاره بیست و نهم و سوره قمر قوم است اقتربت الساعة والنشق القمر الخ یعنی نزدیک
 آمد آن کثر می چاک شده از این ثابت نمیشود که از محمد صلی الله علیه و آله و سلم این معجزه نبویه
 سخن از تنفس ثابت میتوان شد **جواب هشتم** بابر بشارات انجیل و تورات
 که بیشتر مرقوم گردید و مطابق بشارات نهائیکه عنقریب در مقامات مناسب که خواهد شد حقیقت
 رسالت جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم ثابت است پس صاحب اعجاز بود آن جناب
 صلی الله علیه و آله و سلم گفتگو کردن در حقیقت تکذیب انجیل و تورات نمودنست پس لازم است که باید در
 بر حال کتابها خود ترجم کرد و اطاعت اقتدای آنها را لازم شمرد و اینچنین حرفها زبان خود را
 بند فرمایند قطع نظر از این هر منصف میداند و در قرآن هم جای صریح است چنانچه آیتی عنقریب
 مذکور هم خواهد شد که کفار را شراب بجانب جناب سالمت است نسبت سحر و جاد و میکردن پس اینها
 انصاف فرمایند که اگر از آن جناب صلی الله علیه و آله و سلم معجزات امور خارق عادات ظاهر نمیشد
 پس چه سناد سحر چه بوده علاوه بر این صد و معجزات از جناب سید کائنات صلی الله علیه
 و آله و سلم تواتر ثابت است پس از انکار و انحراف کردن سر سربری انصافی است و اگر خدا نخواهد
 پادری صاحب از هر کدرا عوجاج از حقیقت تواتر مذکور اعراض خواهند کرد هرگز بر بهر و فلاسفه
 ملاصده و اقربان مثال نشان حقیقت نبوت حضرت موسی و حضرت عیسی بلکه حقیقت هیچ نبی را
 ثابت نتواند که در افاده پادری در سیاره میزدیم قرآن در سوره رد مکتوب است انما ینذعوا
 غلط صریح است هیچ جاد در سوره رد مرقوم نیست که کافر میگویند ما دیسکه نشانی از الله تعالی را
 وی نازل نشود و ایمان نخواهیم آورد پس فاسد تعلیم دهنده یافتند پس انیکونه دعا کردن را
 اغوا می غوام و خیال کل کارند آشتن از مرد و عاقل نهایت بعید است لفظ سیاره بغیر از حرفی که

حرفی که جانجا و کلام پادری در کور غلط محض است افاده عیسائی در عذر حجرات و طاعت
 کرامات نشان می گوید و کلمات *اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ* و ترجمه هرگز در عذر صاحب معجزه و صاحب کرامات
 نبودن آیت مرقومه ارد نشده بلکه حقیقت حال نهیت که کفار را ایضا از رکود راجح و حاج
 و اعتساف از پیغمبر خدا چنین سائل شده بودند که اگر قرآن مجید را منزل من جانب الله می شمارید
 پس ای کوههای مکه معظمه از اجزای آن جنبش دهید زمین را شق کنید که از ان جنبه های آب
 جاری شود و مردگان را بسبب آن کویا کنید جواب امور مذکوره جناب باری عز اسمه آیت مطهره
 را نازل فرمود و در آن بیان نمود که اگر پیشتر قرآنی نازل گشته بودی که راه میرفت بسبب آن
 توبه ها و شوق میکردید بسبب آن زمین کویا کرده میشد از آن مردمان قرآن هم بچنان می بود پس
 اینکه شما سوال میکنید از رکود بی انصافی است بلکه همه امور در اختیار خداست هر امریکه و منجوا بود
 بر دست پیغمبر خود جاری می نماید و ویرانجمله حجرات میکرد و اند حکومت یکس بن خدایت که او
 فرمان بردار کسی بوده باشد تا از حکومت شما خدا آن امور را واقع سازد و عرض از آیت مذکوره
 جناب سالت باری صلی الله علیه و آله و سلم از اظهار معجزه ثابت نمیشود و چگونه این امر نبوده باشد حال آنکه
 صاحب معجزه بودن آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم تواتر و شهادت قرآن مجید خود و شواهد است
 چنانچه تقریب حال این بخوبی ظاهر خواهد گردید و پیشتر هم بیان شده است باجماله هر صاحب انصاف
 میداند که هر که صاحب معجزه باشد پس این امضوری نیست که او را هر وقت مثل خدا قدرت طاعت
 جمیع امور بوده باشد و او را بجز حصول پیغمبری خدائی هم بدست بیاید این را که ام عاقل الزام نمیدان
 گرد رسالت خیر دیگر است خدائی امر را خیر پس باید که غلط نفرمایند و معنی آیات بخوبی
 تامل نمایند و در نقل آیت مذکوره هم از یاد ریاضا حب و مقام در میان اعراض اصحیح و وقع شده
 است یکی آنیکه لفظ قطعت را به تخفیف نقل کرده است حال آنکه میباید دیگر آنیکه لفظ کلم را با عراب

صیغه معروف و ذکر فرموده است حال آنکه آن در مقام غلط است که لفظ مسطور در قرآن مجید بصیغه
مجهول با عراب صیغه مذکور وارد شده و لفظ اعنی مثل سابقه تجميع است علاوه برین ترجمه کردن
فقره او قطعت به اللادض که در آیت مذکور است یا نظری یا پاره شود از ان زمین اینهم مطبوع
علاحت و اینکه در ترجمه افاده فرموده اند یا گو یا شود از ان مرده ازین صاف ظاهر شود
که پادری صاحب بسبب عدم مل خواه از رکعت اول در آن معنی آیت التفهید اند و لفظ کلم معروف
شناخته اند سبحان الله این کار از تو آید و مردان چنین کنند و اینکه افاده فرموده اند بلکه در دست
الله اند همه کارها پس از دیداد و اضافند است در ترجمه توجه و افاضه پادری صاحب صورت
و قیاس یافته والا و آیت لفظیکه دال بران بود و باشد مذکور نمیشد افاده پادری و در سیاره
پانزدهم در جواب چند سوالات نوشته است که شکر الله تعالی الم اینهم غلط محض است هیچ جاد و جاد
پانزدهم چنین فقره که معنیش این بوده باشد که شکر الله تعالی که من از زبان فرق غنیمت وارد شده
این فقط خطای فهم پادری صاحب است و چنین فقره که معنیش چنین بوده باشد مانند حواری
فرستاده شد پس تعجب است بر پادری صاحب که چرا ایشان خیال انجام کار فرمودند و بگونه
امور باطله را در رساله خود مندرج نمودند و از فقره پادری که ترجمه اش بعینها چنین مذکور کرد
من از انسان فرق غنیمت پس بجا و ره هم است غرض در سیاره پانزدهم در میان آیتی در جواب
سوال آنکه بعضی از ان متضمن طلب محال است و بعضی متضمن طلب اموریکه گاهی هیچ پیغمبری صادر
نشده و مضمون وارد شده است که منته می دانم پروردگار خود در کسبتم نکر انسان مرسل این
اصلا منافی مطلب نیست مقصود نیست که اگر پیشتر چنین امور از پیغمبری ظاهر گشته بودی من
ظاهر میکردم هرگاه چنین کار با هیچ پیغمبری هیچگاه واقع نشد پس طالب شدن آن از من بیجا
غرض از آیات مرثومه که پادری تهلیل کرده پس و لا هرگز آن آیات منافی مطلب و موید مغوم

فرعون پادری نمیشد چنانچه دانش نایا امور بسیار در نوریت و نخل اورد شده که از آنها بطرز
 پادری صاحب استدلال کردن بر عدم اعجاز چندین پیغمبر ممکن است فلما هو جوابه فهو جوابا درما سبق
 از نوریت در حال حضرت یعقوب مذکور شد و هرگاه رحیل مید که از وی ولاد یعقوب نبود
 پس رحیل ابر خواهر خود در شک آمد یعقوب را گفت که مرا بمچه مایده و اگر نه من خواهم مرد
 در آن هنگام نسبت بر رحیل آتش خشم یعقوب شعله و کرشت و گفت من مگر بجای خدایم آنکه
 ترا میوه شکم بار داشته نهدی و از این بارت موافق طرز پادری صاف ظاهر میشود که در حضرت
 یعقوب العباد بالمد طاق معجزات نبوده که از جنین مراد شوار عاجز شدند و ازین فقره
 حضرت یعقوب من مگر بجای خدایم صاف تصدیق کلامیکه پیشتر نوشته ایم که رسالت امریکه
 است و حدائی چیز دیگر ظاهر و آشکار میشود فعلیک بالاضاف و ترک الاعتناء و علاه
 برین اگر حضرت ابراهیم و حضرت احمق پیغمبر و صاحب معجزه بوده اند پس از ایشان اینقدر هم ممکن
 نشد که ازواج خود را از نظرهای بنی اسرائیل غیریم از راه معجزه غائب میکردند یا بطرز دیگر
 حفاظت شان می نمودند و نوبت به پیشبرد ساختن نمیرسید و چراخوت جانهای خود کردند
 مگر خود را هم از رکیز عجز محفوظ داشتن از ایشان ممکن نبوده پس موافق طرز استدلال پادری
 ظاهر میشود که اینحضرات معاذ الله پیغمبر برحق نبوده اند اکنون حال حضرت عیسی که حضرات نصاری
 جناب ایشان پیغمبری که کیطرف تبه الوهیت را هم حواله میفرمایند بشنود از جناب ایشان موافق مع
 طال نصاری اینقدر هم ممکن نشد که خود را از گرفتار شدن بدست یهود حفاظت میکردند و
 مصلوب نمیشدند سبحان الله نظیره حدیثیست که تدبیر بنده کان خود هم ممکن نشد و از مخلوقات خود
 مغلوب شد و اگر عیسایان تاویل کنند که اینهمه ای شفاعت خلق بوده ما خواهم گفت اینحضرت
 عیسی ازین امر عاجز بوده اند که نوبت باین تصدیقات کشیدن نمیرسید و شفاعت متحقق میشد

بالجمله در این انجیل و حقایق عبارت مرقوم است قالوا له آية تصنع لئلا ياؤنؤمن بك يا ذا
 النصفين ابارنا اكلوا من في البرية كما هو مكتوب انه حطاهم خبز اسن السماء فاكلوا انتهى در جواب این
 کلام بود حضرت عیسی فقط بر تقریرات اسانی گفتگوده اند هیچ معجزه که مسکت بوده باشد ظاهر
 نمیفرموده و از معجزات سابقه خود هم تذلل نموده ازین امور ظاهر میشود که آنجناب صاحب
 نبوده اند و در فصل رابع عشر مرقوم است قال له فيلبس يا سيدنا الالب حسبنا و فيلبس که این
 شکره بود پس بکن نصاری طلبی میگویند که پیشتر وستی که در توریت مصرح است که از حضرت
 موسی یهوا یعنی خدا بهم ملاقات دود و میشی پس که بر همان طرز فیلبس غیره در حضرت عیسی ظاهر
 میشود و ممکن بوده لکن حضرت عیسی افعال امر مذکور را نتوانستند و برین قبیل تقریر زمانی گفتا کردند
 که هر که مرادید پدرم را دیدن در پدرم و پدر در من است پس معلوم شد که آنحضرت العباد با الله صاحب
 معجزه نبوده اند و از امر مذکور عاجز بوده و اینکه فرموده اند که پدر در من است و من در پدرم اگر ازین انحاء
 حقیقه مراد گرفته شود پس قطع نظر از ابحاث کثیره آخر قول ما بنیم مثله که معتقد نصاری است باطل نمون
 و در بیان اینست حضرت عیسی هم رخنه کلامی حادث میشود علاوه برین حضرت عیسی چرا خدا را از خود جدا
 نموندند که ایشان ازین امر عاجز بودند عرض بطرز مذکور از امور بسیار است لال عدم اعجاز حضرت
 عیسی غیره انبیا میتوان نمود و ما بخوف مزید تطویل بهین قدر کتفای کنم قطع نظر از نیمه سبیل تنزل
 تسلیم میکنم که در اکثر امور تناقض و منافات در عبارات انجیل واقع است مثل اینکه خود پادری گویند
 است که از اخبار انجیل او هست حضرت عیسی ثابت میشود و بیشتر از انجیل نقل کرده ایم که حضرت عیسی
 با انسانیت و نمودن اندیس خپانچه عیسی چنین تناقض و منافاتی را رفع خواهند فرمود ما هم همان طرز
 اگر احیاناً بظاهر آیتی از قرآن مجید منافاتی دیگر خواهد بود رفع و دفع خواهد نمود پس تذلل
 گردن از آیات مرقومه بر عدم اعجاز جناب سالتم صلی الله علیه و سلم حالانکه از آیات

از آیات بسیار صد و هجده از اینجانب ثابت است. صلا و جه و حیه ندارد و آفاده پادری و در مقدمه
 شق القمر که اکثر مسلمان میگویند الی غیره آفاده این ثابت نمیشود که از محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 این معجزه شده جوابی فقط همین قدر است که معجزه شق القمر اکثر مسلمانان ذکر میکنند بلکه بتواتر
 معجزه مذکوره ثابت است پس انکار آن سراسر بهیچ وجه از روی قرآن هم صد و هجده مستطوره
 از جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر و هویدا زیرا که در سوره قمر چنین وارد شده
 اقرب الساعة وانشق القمر و ان یروا الیه لیرحوا و یقولوا ایضاً منشی و صلی الله علیه و آله
 که قیامت نزدیک شده ماه شکافته گردید و اگر می بینند از کفار معجزه و نشانی را اعراض میکنند و
 میگویند که این جادوست که هموار و کار محمد صلی الله علیه و آله و سلم است پس از دیدن این آیات
 با هم دیگر صاف ظاهر و آشکار میگردد که معجزه شق القمر از جناب رسالت صلی الله علیه و آله
 و سلم صادر شده و ظاهراً برای همین اخفای حقیقت حال پادری صاحب فقط ذکر آیه
 اقرب الساعة انشق القمر اکتفا نموده اند و با بعد از ذکر نفی مودود مقصود از آیت مذکوره
 اینست که معجزه شقاق قمر که از جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم صادر شده این مرد را
 حجت پیغمبر آخر الزمان و علامات قرب قیامت و امارت و انقطاع سلسله رسالت است
 پس چنان پادری صاحب میفرماید که از روی قرآن معجزه مذکوره صادر نشده بلکه معنی آنست
 مذکور را نفی اندیادیده و نه حق اخفا فرموده قطع نظر از این سبیل تنزل میگویم که بهر حال
 کلام پادری در مقدمه صدق و راست است لکن از آیه و ان یروا الیه لیرحوا که صاف ظاهر میشود
 اینجانب صاحب معجزه بود اندیسی لازم است که پادری صاحب هم با عجز از جناب رسالت و عقدا کنند زیرا که
 کلام مذکور نشان بسوی این مرشع است که معجزه که از روی قرآن ثابت باشد از ان انکار و
 انحراف نخواهند فرمود و با جملة هرگاه حقیقت حال نیست پس لابد که این معجزه از جناب رسالت صلی الله

علیه السلام را که در بحسب انبیا محرم تجمیدی فتند و باز آمدند بم او گفتند چه که آن نیز از وی قرآن
 ثابت است قال الله سبحانه سبحان الذي اشرى عبدا ليله اكل من السجدة الحرام الى المسجد
 الاقصا الذي باركنا جوله لنزله من انوارنا انه هو السميع البصير و هم چنین میخیزد بودن
 قرآن مجید اعتراف نمایند زیرا که در آن آیاتیکه در ذیل لیل اول مرقوم شد معجزه بودن آن مصرح است
 و لفظ سیاره در عبارت پادرسط است همچنین کوشش اقرب الساعه بفتح تارخیر و مراد از ساعت
 روز قیامت است پس ترجمه آن لفظ کثیری کوشش جای تعجب آفاده عیسائی و نه این سخن از تفسیر بالحق
 سبحان الله تفسیر مجمع البیان تفسیر کاذبی و تفسیر ابدی تفسیر ضیائی و تفسیر کشف الی غیر
 ذلک من تفاسیر در ذیل تفسیر آیه اقرب الساعه الی آخر المعجزه شق لقم محمدا و فصلا مذکور و همین
 است و تفسیر مدارک مصنفش تصریح کرده است باینکه مذهب جمهور مفسرین همین است که است سیاره
 و بیان معجزه مذکور نازل شده و در تفسیر کبیر تصریح این امر واقع که مفسرین با سهیم متفق اند بریکه
 معجزه شق قرآن جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم واقع شد در احادیث هم بکثرت آمد مذکور
 وارد و منقول پس تعجب است که چگونه پادرسط صاحب چنین مقال مضحکه طفا را تحریر کردند و ناچار
 خود را از علم تفسیر عطلال ظاهر فرمودند و از مال کار اندیشه نمودند **مجموعه قول شیخ**
 علامت سومی نبی بودن پیشین گوشت این نیز محمد صلی الله علیه و آله و سلم ثابت شدن مشکل است
 و اگر چه مردم در حق محمد صلی الله علیه و آله و سلم بطور پیشین گوئی بسیار سخنها می کنند لکن در اینها سخنها
 بسیار که در کلامهای پیشین خدا از پیشتر مندرج اند آنها را در سخنها می و شمار زیاد کرد و صرف هر قدر که می
 در کلام انبیا ملحق نمود باینکه بخلاف شان گفت اگر ایشان مینی یافت کرده سخنی گفته باشند پیشین
 سخن پیشین ثابت نخواهد شد چه که در هر نامه چنین دم میباشند که احوال سپین را دریافت کرده قیام
 خبری از آینده هم میدهند و اگر در آن سخنی راست آید پس ایشان را نبی میگویند و نشوند برای این نوع محمد صلی

محمد صلی الله علیه و سلم از پیشین کوئی وی ثابت نمیتواند شد بلکه محمد خود اقرار میکند که مرا طافت پیشین کوئی
 نیست چنانچه در سوره اعراف مرقوم است قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ نَعْبُدُهُ وَكَانَ الْإِلَٰهَ الْأَكْبَرُ اللَّهُ وَكَلَّمَ
 اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ الْغَنِيَّ لَمَّا كَلَّمَهُ مِنْ أَحْسَنِ الْمَقَامَاتِ وَكَانَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَكَانَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَكَانَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ
 اعنی کبوتری بالکست ستم بر اعیان خود یکی را و نه بدی امل خدا هر چه خواهد و اگر من دانسته بودم سخن غیبی پس
 بسیار خوبهائی که فتم و مرادی هیچ وقت نرسید من که همین خوف و خوشی شنونده ام که روزگار از این صفت
 ظاهر شود که در محمد صلی الله علیه و سلم طافت پیشین کوئی نبوده **جواب حشمت منکرین**
 و عیسی علیهما السلام هم همین تقریر را با سبب ادا میتوانند کرد که اثبات صفت پیشین که فی در حق آنهاست
 جناب شکل تفریر که سخنها نیکه ایشان موافق سخنان انبیای سابقین گفته اند در سخنان گفته شده
 شمار نخواهد شد مگر صرف آنقدر که ایشان کلام انبیا الحاق نموده اند یا بخلاف شان فرموده و اگر
 پیشین می یافته سخن گفته باشند پس از چنین سخن نبوت شان ثابت نخواهد شد چرا که در هر زبان چنین می توان
 می باشد که حالات ماضیه دریافت کرده قیاسا خبری از حالات آینده هم میدهند پس اگر از ان
 سخنها سخن مطابق واقع است و ایشان از انبیا بعد و نخواهند شد از نجهت نبوت موسی عیسی از پیشین
 کوئی شان ثابت نمیتواند شد فاما جوابه و جوابا بنا بر آنکه پیشین که فی جناب سالک صلی الله علیه و سلم
 بتواتر ثابت است این نیست که فقط چنین کسان بیان میکنند که کلام آنها مفید یقین نمی باشد بزر
 الحار آن سراسر بی اضافی و مستد باب اثبات نبوت انبیای سابقین است و از روی قرآن هم صدق
 از مسطور از جناب صداقت ثابت یقین پس بد که پادری صیاحتی ای صدیق کلام مذکور که در سابق
 خود فاده فرموده اند انکار از ان نفرایند قال الله تعالی لقد صدق الله رسوله و یأید الحق
 لئن دخلتم لایسألکم الله انتم من خلقین و فیکم و فیکم من خلقین و فیکم من خلقین و فیکم من خلقین
 لئن جعل مژده و فیکم من خلقین و فیکم من خلقین و فیکم من خلقین و فیکم من خلقین

رسالت صلی الله علیه و آله وسلم اصحابی در بیان فرموده بودند در بیان حال علیه و هم میفرماید الخ
 غلبت الروم فی ارضهم من قبلهم سیغلبون فی بضع سنین الله الا کم و من قیل و
 من بعد و یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله ینصرون یشاء و هو الغزیر الذلیم و عد الله لا
 یخلف الله و عده و لکن اکثر الناس لا یعلمون باجملة حقیقت نبوت جناب رسالت صلی الله علیه
 و آله وسلم بشهادت اخبار تورات و انجیل ثابت است چنانچه در سابق این امر مذکور شده و آئینه هم متعلق
 آن مذکور خواهد شد پس پیشین کوئی جناب بحث گفتگو نمودن در حقیقت تکذیب اخبار تورات و انجیل
 التیما ذی الله من فاده یاد کردن آنها انهم من ذوال عقل منصف دلیل حقیقت نبوت جناب رسالت صلی
 الله علیه و آله است زیرا که هر صاحب انصاف میداند که جناب رسالت صلی الله علیه و آله بوده اند و از هیچ کس انجناب
 هیچ بخوانده بودند و از علماء یهود و نصاری و از اخضرص اصلا ملاقات نبوده با وجود اینهمه اخبار انبیای
 سابقین و حالات کتب با ضمیمه که انجناب بیان فرموده اگر از رکیزه انجناب نیست یکریست فاده یاد
 بلکه خود اقرار میکنند الی آخر اما فاجواب و اجبی و لا انیکه یاد درصاحب عا که ده اند که محمد خود اقرار
 میکند که مرا طاعت پیشین کنی نیست غلط محض است هر از انجناب کاهی اقرار این امر که مرا طاعت
 پیشین کنی نیماشت نموده اند و آیت را که یاد درصاحب فرموده از ان اصلا این امر ظاهر میشود
 از آیت مذکوره که فقط همین قدر معلوم میگردد که انجناب بحکم پروردگار چنین ارشاد فرموده اند که انجناب عالم
 الغیب نبوده اند یعنی مثل جنایاری عمر همه همه امور غیب انید میکنند و غیر از مطلع آگاه کردن و تحقیق و قضا
 طاقت علم غیب نداشتند و این امر چگونگی نبوت نیست زیرا که بشهادت انجیل جمیع انبیاء محتاج تعلیم حق
 بوده اند و همانرا بیان میکردند که از خدای آموختند پس چرا عمر انجناب رسالت صلی الله علیه و آله
 علیه و آله وسلم سبب آنرا مذکور نیست چنانچه در فصل سادس انجیل احسان فرمود است قد کتب فی الانبیاء
 انهم یموتون جمیعهم من لدنی بصدیق که خدا نوشته است در حال انبیاء که بموت می آید که انهم می آید

از خدا اینها باشند ازین کلام صاف معلوم میشود که در خود انبیا با لذات طاقت علم غیب نمیداشند پس باید حسیاب
 اضاف فرمایند که هر چه جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم بیان فرموده موافق همان ارشاد نموده
 که حق سبحانه و تعالی در حق جمیع انبیا نوشته است فی الف آن پس ایراد و باره آنجناب اگر فی الصا
 نیست مگر چیست علاوه برین خود حضرت عیسی در بیان احوال خود میفرمایند و در سابق مذکور شد
 الذی ارسلنی حق هو الذی سمعته منه تکلم فی لهالم یعنی هر که مرا فرستاده است حق همانست هر چه من از او
 شنیدم همانرا در عالم بیان می کنم و باز ارشاد میفرمایند انی لست افعل شیء من عندی لکن کما علمنی
 ابی که کلام حق یعنی بدستیکس از جانب حق و چیزی نمیگویم لکن چنانچه پدرم مرا آموخته است همان میگویم ازین عبارت
 نیز صاف ظاهر میشود که حضرت عیسی هم بزیل استقلال طاقت علم غیب و بلکه آنچه از خدا آموخته و همان
 نموده بودند همانرا بیان نموده و اگر در خود آنجناب طاقت علم غیب و دی پس چه حاجت آموختن و شنیدن بوده
 موافق همین طرز و طریق انبیا جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم هم ارشاد کرده است که مرا طاقت علم غیب
 علی لیل الاستقلال میباشند پس طعن آن کردن بوجه است و چگونه این را منسوب باشند حال آنکه در خود قرآن
 وارد شده و این صریح است **لَهُوَ أَنْ هُوَ وَحْدَهُ وَحْدَهُ** یعنی علی بن ابی طالب که کلام نمیکند حضرت
 از خواست نفسانی نیست کلام شان مگر وحی بانی تعلیم کرده است ایشانرا شدید القوی پس درست که مراد از
 مذکور همان بود باشد که ما بیان کردیم و این فقره که در آخر آیت مذکور وارد شده است **أَنَّا لَا كَلِمَاتٍ**
لَهُ وَبَشِيرٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ هم شعر ام مذکور است زیرا که آنحضرت همان انبشارت و توفیق آنجلوس
 که از جانب ابان نامور میبودند اکنون آنصفین ملاحظه فرمایند که حقیر کلام آنجناب موافق طریقه کلمات
 انبیای الهی است که چنانچه انبیای سابقین اقرار کرده اند باینکه ایشانرا تعلیم از خدا میدونی حد الذات
 کلام انبیا نیستند هم چنین آنجناب هم ارشاد فرموده است چنانچه ایشان فرموده اند که تعلیم خداست حال آنکه
 شده هم چنین بیان آنجناب هم وارد شده است **عَلَّمَ شَيْئًا لِّقَوْمٍ خَلَفُوا مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ**

بوجوبت ثانیاً ملاحظه فرمائید که چقدر خطای نقل آیت مذکوره از پادری صاحب صادر شده تمام فقره آن را
 را حذف فرموده اند و کلام نقل نموده فقره ولو کنت را بصیغه مخاطب که فرموده حالانکه در قرآن مجید
 بصیغه تکلم وارد شده است و مطابق همین پادری صاحب همه کرده اند آن بدائی عجیب و در کلام علم الغیب و غلط
 کرده اند یکی اینکه لفظ اعلم را نصب حرف آخر نقل کرده اند حالانکه در قرآن مرفوع الآخر است و مایه لفظ
 را بحر و نقل فرموده اند حالانکه منصوب است و در لفظ لاشکرت هم در خطا کرده اند مفرقه وصلی را فتح نقل
 نموده اند و اسقاط فرموده و آخرش را بحکمت فتح نقل کرده اند حالانکه مضموم است و در فقره هاسنی
 السور هم چند غلط از پادری صاحب صادر شده فتح یا هاسنی انوشته اند و در لفظ السورین هم در
 سفتح نقل کرده اند با وجود اینکه آنهم مضموم میباشد پس ازین غلطاط فاحشه صاف جهل است (در اعلم)
 بخوبی و صرفیه هم ظاهر میشود چه جای دیگر علوم شکله سخن که از نوشتن چنین ساله نشستن بهتر بوده که
 موجب مضحکه نمیشد ثانیاً از اکثر حالات اینها و مرئیین که در نوریت و غیره مذکور ظاهر میشود که اینها را جمیع
 اموریست طالع نمیشد فها موجودا به فوجا بنا چنانچه معلوم کردی که حضرت را بر اسم از خوف جان و جبه
 خود ساری را به شیر خود ساختند و آخر الامر فرعون را بپشتان گفت که تو از من آنچه کردی مرا بپاکا
 نه وی بی بی من است و چه گفتی که او خواهر من است حتی که من بیا که رفتم که او را از وجه خود سازم پس
 حضرت را به اسم میدهند که در اظهار زوجهیت هم آنجناب محفوظ خواهند ماند بلکه برین تقدیر است
 این امر هم نخواهد رسید که فرعون برای وجه ساختن خود بطلب پس چرا اسرار خواهر خود را بپشتان
 ام معلوم نموده که آنحضرت جمیع اموریست نمیدهند و در حال حضرت سخن در تورات مذکور است و مشتبه گان
 بمقام از وی خبر نشن سید او گفت که خواهر من است چرا که وی گفتن اینکه زوجه خود من است رسید
 که مردان آنجا برای بقا ویران نمایند چرا که آنرا بخت بود و چنان شد که هرگاه و نامی در
 انقام ماند ایماح پادشاه فلسطیان از روزن خانه نظر کرد و دید که سخن از روزن در بقا اختلاط میکرد

انگاه ایماح اسحق طلبه کفایت که بین آن زن یقیناً زوجت با وجه طور کفایتی که وحی ابرم هست اسحق گفت
 باجنبت این کلام کردم که من بخاطر خود نفهم چنان نشود که من بیست بی هلاک شوم ایماح گفت این چه
 حرکتی است تو با کردی نزدیک ده که از مردم کسی ازین تو بخواب میشد تو با منم برابر میشد شتی انتی ازین چرا
 صاف معلوم میشد که آنحضرت طاعت علم غیب آشتند و الا چه امور عرض تو بیخ ایماح میشد و برای چه
 زوج خود را نه بر خوش میباشند چرا ایشان را العیاذ بالله محال و نه خوالی اغیار می آید و در این همان حرکت
 از زبان جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم بودی اسحق برای کردیده است و گوشت اعلم الغیب که کائنات
 من الخیر و ما حسن الشوق هر خدیده الحمد که از جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم کاسی چنین امر که میبود
 نصاری در حق حضرت ابراهیم حضرت اسحق نقل کرده اند صاف شده و مقصود فقره مسطوره آیت که تو این نیست که
 اگر من عالم غیب بودم چگونه خطا و گناه از من صادر نمیکردید چرا که جناب بکلیه جمیع انبیای اطیاب با پر نعم حق
 ما از تمام خطا با گناهان معصوم و مبرا بوده اند بلکه ظاهر امر از نیست که اگر من عالم غیب بودم چگونه خطا و گناه
 را در امور دنیا و لوازم دنیوی بهم نمیرساند ترک اولی نیز از من صادر نمیکردید بلکه بنا بر علم پادری و غیره اگر اغیار را
 با از خطا و لائق ارتکاب عصیان بعهد فقره مذکور اشارت الی مثال امور مطهره و کبریه پس میتوان گفت که آن
 فقره که یاد شده بجانب چنین امور است که نظائر آن در ائمه سابقه از انبیای سابقین هم نعم نصاری صادر
 باز بر سر مطلب می آیم و میگویم که در مابقی این ماجرا معلوم کردی که لا بان حضرت یعقوب باغریب
 عوض رحیل خیر کلامی خود را لیا الشهادی که خدائی داد و ایشان با وی نزدیک نمودند و علی الصباح چون
 دریافت نمودند که زن مذکور رحیل نیست از لا بان گفتند که این چیست که تو بیان کردی که من خدمت تو
 برای رحیل کرده ام باز برای چارون بدعا بازی کردی ازین ماجرا هم صاف ظاهر میشود که حضرت یعقوب امور
 غیبی نمیدانستند و خود با پدر صیاح بیان حال حضرت موسی نوشته اند و در سابق مذکور شد که از انجناب خطاب
 واقع شد است و بیست خطا لا شوم مبارک انصیا و ما بقدر بیانان افتاده خواهد ماند و از ولایت کنعان محروم

خواهند ند پس اگر آنحضرت عالم الغیب بود چه چنین خطا از ایشان صادر میشد علما و برین اگر آنجناب را تقلید
 طاقت علم غیبی نداشتند پس چرا حاجت اینقدر تعجب کشیدن میشد که بالای کوه برای شنیدن حق میرفتند
 بهم چنین یکدیگر انبیا چرا محتاج نزول حق میبودند پس معلوم شد که بذات خود امور غیبی بنفید نمیشدند باجمعه چه با در
 جواب این امور از جانب جناب نیایند کوزر خواهند کرد همان جواب را برهم از جناب سالتاب صلی الله علیه
 آله وسلم میفهمند اکنون با بطر دیگر از یاد ریاضی کتب کفکون میگویم که در سابق از انجیل این فقره منقول شد که حضرت
 عیسی جانب از خطاب کرده میفرماید فی حدیث انک لی محمد ک انک یعنی پس تجدید کن فرزند خود را تا که
 تجدید کن زرافزندت ازین فقره صاف ظاهر میشود که حق سبحانه و تعالی از زمان تجدید حضرت عیسی نفوذ
 بودند حضرت عیسی تا اندم العیاذ بالله تجدید خدا کرده بودند و اراده معارضه بوده است پس در جواب این سخن
 بجز آنکه یاد ریاضی معنی فقره مذکوره تاویل کنند دیگر چه خواهند فرمود علی هذا القیاس بیان حال
 حضرت ابراهیم در توریت مرقوم است باز ابراهیم در جواب گفت که بین من و شیخی او نزد خود در حرف زدن چرا
 کردم که چنین سخن گفتی و خاکسترم شاید در ان شهر از پنجاه رست باز آن پنجکس گفته بود باشد پس از باعث آن محاکم
 تمام شهر را بود خواهی کرد الی آخره حتی که حضرت ابراهیم در این تعلیل را بآئین رسانیده عرض کرده است شاید در ان شهر فقط
 ده رستبار بود باشند عرض عبارت مذکوره صاف لالت میکند بریکه حضرت ابراهیم را اصلا اطلاع حاصل
 نداده حاصل نبوده که در ان شهر حقد رستبار اند و نه از اراده خدا واقف بوده اند علما و برین حضرت ابراهیم
 در عبارت مذکوره فرموده که من خاکسترم پس اگر فقره مرقومه شخصی استلال کند بریکه آنجناب نسبت بطر قوم است
 نداشتند و نه عالم الغیب بوده اند و نه پیغمبر پس در جواب آن را یاد ریاضی بخدا تاویل تبدیل معنی ظاهر می گویم که
 نخواهد فعلی هذا السؤال اگر حیانا اهل اسلام هم معانی حقیقیه بعضی آیات اعم است را در دیکه که کوشانی خلا
 ظاهر بوده باشند پس بضای او را که کدام مقام انکار و انقضای ترجمه قول فی ثبات
 علامت چهارم نیست که در کلام انبیا طفراری نبوده باشد خالی از این نیست باید کرد که در حدیث صلی الله علیه و آله وسلم

طهارت بود یا نبود محمد و در رسول اند از همه انبیا افضل قرار داد و چنانچه این سخن اهل اسلام مشهور است
 لَوْلَا كَلِمَا خَلَقْتَهُ لَكَا فَلَكَ اعْنَى كَرْنِ بَوَى تَوَاى مُحَمَّدٍ بِدَانِكُرْمَى مِنْ آسَمَا وَ دَر حَدِيثِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ
 عَلَيْهِ آه فرموده است اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللّٰهُ تَعَالَى يَعْنَى اَوَّلَ هَر چه پدید آورد الله تعالی نور را پس چنانچه محمد
 خود را در هر فضیلت داده است همچنان الحال یافت میکنیم که بر او عیسی مسیح کرامت فضیلت نداده بود
 اول خبر پیدایش محمد صلی الله علیه و سلم هیچ نبی او مگر خبر پیدایش عیسی مسیح از زمانه آدم همواره می شنید
 محمد نزد کبریا انسانات از پدر پیداشد مگر مادر عیسی مسیح با کره بود و از قدرت روح القدس و حامله یافت
 شد و جسم تنی پدر پیداشد محمد صلی الله علیه و سلم تا عمر چهل سال دنیا در می تجارت و اوقات خود تسبیح
 و تحمید از آن وی خود را بنی الله قرار داد لکن از تولد شدن عزیز الله ستاره ها میان شد آنکه خبرش در
 تویت بوده و همان ستاره از شرق بهائی جویسان کرد و بعد دوازده سالگی از عالمان فضیلتان
 دین سخنهای باب نمود تا اینکه آنها در حیرت آمدند و در عمر سی سال بحضور جمیع از آسمان صدا آمد که این
 فرزند عزیز من از وی راضی هستم محمد خود اقرار کرد که من طاعت کرامات نیست مگر کرامات
 عیسی مسیح بیشتر اند محمد تا سالهای بسیار جنگ نموده که با قتل نمود مگر کلمه الله می قتل نکرد و بگه
 هرگاه بشاکردان اهلان دشمنانش را بختند آنوقت می ایشان را با بخت ده گفت که من برای اهلان کسی ندادم
 بلکه برای ادیان جان و در کفار بعضی بسیار کسان آمده ام با منی چند میت را زنده کرد و بوقت
 مصلوب شدن اسی قاتلان دیندار و کدایی پدر این گناه را بر آنها ثابت کن چرا که آنها نمیدانند
 که چه میکنند محمد شمشیر را کای بهشت قرار داد مگر خداوند عیسی محبت خدا سبب نجات مقرر کرد مانند دیگر
 محمد با زنده مگر عزرا الله برای خلق این جان در کفار و داند محمد در قریه افتاده است مگر پیشوای ندکی بر روز سوم
 از قبر زنده شده برخواست و بعد چهار روز بالای آسمان رفت اکنون ای کنه کاران شفاعت میکند
 قیامت ای نضات کن چنان اهدا پس ای مسلمانان جان و تان منصفی کنید که فضیلت است **جواب**

حق سمات از جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم هیچ اطرف داری نفسانیت کسی صادر نشده
 زیرا که آنچه از جناب حق خود یاد حق میگردان ارشاد فرموده است هر یک مطابق حق مصلوب ارشاد نموده و هیچ
 منصف اظهار حق مصلوب اطرف داری نفسانیت نیستند با جمله چنانچه جناب سالتاب کلمات فضیلت از حق
 خود که از جانب خدا مقتضای **وَأَمَّا بَعْضُكُم مِّنَ النَّاسِ فَكُنْتُ لَهُمْ إِحْسَانًا لَّعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ** میباشند و از ارشاد فرموده چنین
 حضرت عیسی هم درباره خود بنا بر نقل نصاری بسیار امور فضیلت ارشاد نموده چنانچه در فصل سابع عشر مذکور است
 و الآن مجد فی انسانیاته به بالمجد الذی کان لی عندک من قبل کون العالم و در مقام دیگر ارشاد میفرمایند انک
 آجبتنی قبل انشاء العالم و در بیان فضل خود و از حضرت بر اینهم ارشاد میکنند این **لن اقول انکم قبل ان یکون
 ابراهیم پس که این کلمات مثال آن که در مقام بسیار در میان انجیل وارد شده است مثل طرف داری نفسانیت**
 کلمات جناب سالتاب صلی الله علیه و آله را هم از هر یک طرف داری نباید داشت الا ما هو عذره فهو عذره ما خلا صه
 بشهادت حضرت یحیی مکی ای حضرت عیسی دش فضیلت پیغمبر ثابت است پس اگر از جناب هم فضیلت خود را
 مطابق آن ظاهر فرمود پس طبع کن کن آن عالیجناب صیت در باب سوم مجمل مثنی بر ابی حضرت یحیی هر قوم
 من شمارا از هر توبه بآب غسل میدهم اما انکما رپس می آید از من تو غنا تر است چنانکه من لایق بشستن بغسل او
 بنسم و شمارا بروج القدس آتش غسل خواهد داد انقی این عبارت متضمن است بر بشارت پیغمبر که بعد یحیی
 خواهد آمد و از ایشان بهتر و برتر خواهد بود و هیچ پیغمبر بعد از حضرت یحیی سومی پیغمبر بعوث نگردیده و تغیر و
 تادیب آتش هم در شریعت از جناب بشارتی بعضی کما مان مفر شده پس عبارت مذکوره لالت میکند بآنکه
 از جناب از حضرت یحیی حضرت عیسی افضل بوده و هرگاه فضیلت از جناب از حضرت عیسی منشأ بر می آید
 نصاری است ثابت گردید باز کفایت آنیکه از جناب از دیگر پیغمبران افضل بوده اند جز انحراف اعوجاج
 خواهند کرد زیرا که آنهم که نصاری بنده حضرت عیسی مکرر به ایشان میفهمند علاوه برین خود حضرت عیسی
 رسالت صلی الله علیه و آله وسلم را با القاب بیس جهان در انجیل یاد فرموده اند پس با وجود این شهادت عیسی مبارک

باز در فضیلت جناب کدام مقام شتابه باقی ماند در انجیل و حوا و قوم است که بسیار با شما گفتگو نخواهم نمود و زرا که
 رئیس انجمن می آید و درین حصه ندارد و انتی این عبارت هم تقصیر است بر بنابر صریح جناب سالتاب صلی
 علیه السلام و فقره اخیره اش اشاره است بطرف شیخ شریعت سابقه که جناب سالتاب آنرا واقع نموده
 در مقام دیگر در انجیل کو چنین مسطور است لکن بشمار است میگویم که شمار مفید است که من بروم و اگر بروم از ان
 تبر و شما نخواهد آمد اما اگر بروم او را نیز و شما خواهم فرستاد و او چون بیاید جهانیان را بکناه و صدق الصفا
 ملازم خواهد ساخت بکناه زیرا که برین ایمان نمی آید بصدق زیرا که تبر و پدر خود میروم و شما را دیگر نمی بینید
 باضافه زیرا که برین این جهان حکم جاری شده است و دیگر چیزهای بسیار دارم که بشمار میگویم لکن حال نمیتوان
 شمل شد اما چون بعضی روح رستی بیاید او شمار اتمای رستی را شاد خواهد نمود که او از پیش خود سخن
 نخواهد گفت بلکه هر آنچه خواهد گفت و شمار را باین خبر خواهد داد و او را جلال خواهد داد که او آنچه را که از ان
 خواهد یافت و شمار را خبر خواهد داد و هر آنچه پدر و از از ان سنت را همین سبب گفت که انچه از ان سنت خواهد یافت
 و شمار را خبر خواهد داد و انتی و این کلام که او از پیش خود سخن نخواهد گفت انچه مطابق این آیات است که در قرآن
 مجید آمده و در سابق مذکور گردیده و ما باین طریق **عَرِّضُوا لَنَا هَؤُلَاءِ وَحْيِ بُوْحَى قَطْعُ تِلْكَ اَعْبَادًا**
 مذکور این عبارت انجیل هم است بفضیلت جناب سالتاب هر گاه غالب آید بجای مفید باشد
 و نام او را از کتاب حیات محو نخواهم نمود بلکه بنام می نزد پدر خود و نزد دیگران از خواهم نمود ولی غیر این
 عبارات این امور که از یاد ریاض صاحب در شده که حرف اخیر حدیث لولا که لما خلقت الافلاک او همچنین
 حرف اخیر لفظ لولا که اسبکون نقل نموده است و در ترجمه لفظ زمین را به ساخته حال آنکه در حدیث مسطور
 لفظ الارض که کو نیست ترجمه لفظ افلاک آسمان کرده حال آنکه آن ترجمه فلک است افلاک است مقام مضحک است
 نیز این است علاوه برین اعراب حدیث **اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى دَوَابَّ خَاكِرَةً وَثَوَّلَ لَهَا نِيْلَةَ لَفْظِ اَوَّلِ**
 بنصب آن نقل کرده است باوجه و اینکه حرف کو بر مضموم است دوم آنکه لفظ خلق بر مضموم الاخذ و فرموده

حالا که مفتوح الامر است فاده پادری اینجانب که در مقام انچه پدر صاحب مقدّمات ثبات مفضولیت حضرت
 سید المرسلین تعجب بیجا کشیده اند بکلی حقیقت انحضرت است بر حضرت یحیی حضرت عیسی چرا که آنه دو جناب را
 با فضیلت جناب سالما صلی الله علیه و آله وسلم کرده اند چنانچه پیشتر مذکور شد پس از اطاعت پیغمبر آن حضرت
 شدن چنین امور را ذکر کردن که از باعث آن اعتراض ایشان را در شود این امر را پدر صاحب بعید است
 افاده عیسی اول خبر بدیش محمد الحزم دروغ صریح است بشناختنهای انجناب بکثرت در انجیل و غیره وارد
 شده چنانچه در مطاوی کلمات سابقه قدری ذکر کرده شد پس انکار از ورود بنیارات مصطفوی نمودن
 سرسری انضا فیه است فاده پادری که خبر بدیش عیسی صج الحزم را پدر صاحب بن کلام است که میباشند
 بتفصیل نام تمام کلام هر پیغمبری که متضمن بنیارات عیسوی بوده باشد مذکور فرمایند تا حقیقت ذکر کلام
 معلوم شود وانی لذک فاده پادری که مادر عیسی صج باکره بود الحزم ای پدر صاحب اگر این امر چنین باشد
 که هیچ فضیلت بان غالب نمیتوان آمد پس چرا حضرت آدم را بهتر از حضرت عیسی میفهمید که ایشان را نه پدر بود
 نه مادر حضرت عیسی مانند دیگر انسانات از شکم مادر متولد شده بودند پس بطلان فضیلت حضرت عیسی از
 تمام خلق که شما قائل آن هستید ظاهر گردید علاوه برین هرگز والد حضرت عیسی قدرت روح القدس حاضر نشده بلکه
 از قدرت خدا حاکم کرده بوده پس عوی مذکور را بیل تعبول ثابت کنید اگر ایا نام مذکور درست است پس
 نصاری حضرت عیسی را بر روح القدس چرا میگویند چه سپر خدا گفتن قائلان قانیم نمیشوند چیست انهم طرفدار است
 که در خدا و حضرت عیسی بنقد رحم علاقه نباشد و باز ایشان سپرش شمار کرده شوند فاده پادری محمد صلی الله
 و آله وسلم تا عمر بیل مال الحزم حصول نبوت درین گویند چنانچه حقیقت نبوت نیست پس ان طعن کردن بوجه
 والاد حق حضرت موسی هم بطرز پادری سبیل طعن میتوان گفت که تادت مدید جناب ایشان عمر خود را
 در دنیا و ارمی کسب معیشت بسر کردند بعد از ان خود را بنی الله قرار دادند و فاجو ابه فوجو ابه و در حق
 مذکور است سوم باب موسی که بانبان کلمه بدوزن خود شیر که کاهن بن یزدی نمود انکاهی می کاید ایکه تابان

بیابان و اگر دو خود بنزد یک حوریب که خداوند آنوقت فرشته یهواه از بهیم پاره در شعله
 آتش بروی ظاهر کرد دید الخ بلکه در توریست مرقوم است که حضرت موسی قبل از نبوت خونی هم کرده
 اند و از جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم که گاهی چنین امری صادر شده پس اگر مخالفین از
 یکدیگر را مرده کورین کنند و بگویند که این مرز ایشان پیش از نبوت منافی نبوت صادر شده است پس
 رضای جایش چه خواهند داد در کتاب مذکور در باب دوم مرقوم است و در از و زها چنین شد که
 هرگاه موسی بزرگ شد وی بیرون نزد برادران در رفت و مشقتهای ایشان را دید و مشاهده کرد
 که شخصی سحر جانی را که از برادرش بوده نیز ند باز وی را بیطرف از نظر نگاه کرد و دید که هیچکس نیست
 انگاه وی آمد و مصر بر گشت در یک پنهان کرد هرگاه از روز دوم بیرون رفت دید که دو
 عبرانی با هم منازعه می کنند انگاه وی آن کس را که بر ناحی بوده گفت که تو با خود را چرا میزنی
 او گفت که که ام کس را با حاکم منصف مقرر کرده آیا تو میخواهی که چنانچه آمد و مصری را شتی مرهم
 بخشی آنوقت موسی بر نیامد گفت که یقین این سخن فاش کردید هرگاه فرعون این بداند خدایت
 موسی را قتل کند لکن موسی از حضور سخن کر بخت در ولایت مدین رفت و نزد یک عجمی سکونت
 اختیار کرد و کامین بین اینها رفت و خرد بوده آنها آمدند و مشغول آب کشی کردند و سبوح را پر کردند
 تا که کله پدر خود را آب خوراند انگاه شبانان آمده آنها را از اینجا راندند لکن موسی استاده را با آن خرد
 زد و کله آنها را بر آب نمود و هرگاه آنها نزد عوایل رخ دادند و می پرسیدند روز شما چگونه بود معاودت کرد
 آنها گفتند بخشنه اهل صحرار از دست شبانان محافظت کرد و برای هر قدر که کافی بوده آب کشید کله را
 خوراند و می از دختران خود گفت که آمد و کجا است شما و چرا که آمده ایم یا بطلب کیان حوزد آنوقت
 برآمدن خان شخصی را که دید و می دختر خود صفورا را موسی داد آن زن فرزندی آید و نامش را میرا میراث نمود
 که نه است چرا که وی گفت که من ملک اجنبی مسافرم و بعد از این چنین شد که پادشاه مصر تقال نمود الخ

عرض انجبار است قوصاف ظاهر بشود که حضرت موسی از نماز نبوت بعد از مدت مدید از بزرگ شدن حج و دیوان
ایقاع امور بنویسید بسیار نمود و اند فاهو عذر عیسائیة فی هذا المقام فهو عذرنا عن جانب سید الانام قطع نظر
ازین پیشتر معلوم کردی که یکوای حضرت یحیی اسنادات حضرت عیسی فضیلت جناب سالتاب صلی الله علیه
و آله وسلم ثابت است پس این مرد که گفتگو کردن حقیقت کند اینیای کنکورین است افاده پادری لکن اولاد عزیز
چنانچه پادری صاحب بند عادی می کنند و پروای انگار بود و غیر هم نمی نمایند چنین هم سیکویم که بوقت
ولادت جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم این معجزات واقع شد که تشکده فارس که از صد با سال
بوده خاموش گردید و طاق کسری شکسته شد و بعد از آن هر سنگ چوبی شجره دریا رسول شد کفیه
بر انجناب سلام کرد و در کنان فصیح هیوی البشارت انجناب ادا که وی مسلمان شد و با وجود اینکه جناب
امی بوده اند چنان از دلائل قاطعه شان با آن تطبیق غیره بعض حکما و فلاسفه صوت عالم را ثابت فرمود
که هیچ جواب از ایشان سبر انجام نشد و یهود و فرق منکرین با دله و بر این میوه در هر مقدسیه که مفسر بود
و بر و سالتاب علای نصاری را ملزم و محجوج نمودند حتی که سوسی مصاحبه کردند و الحق مضمی انجناب
هیچ از آنها نگویند و چنین شریعت قویة امقر فرمود که از همه شریعت با تهر و کالتسرت الی غیر ذلک
با تجمک انصاری انکار امور مذکور را خواهند کرد و تدبیر کارشان بمان کرد و خواهند شد که ایشان تدبیر انکار
خواهند نمود و الغرض از آنکه پادری صاحب حق حضرت عیسی را زنده اند و آنها را اصلا مسلم ندارند پس
الازم است که پادری صاحب دله قاطعه امور مذکور را ثابت نمایند افاده عیسائی و در عمری سال الخ
اگر با حرای آدن این صبح اوقتی میوه چهر علای هیو و فرسین انکار حضرت عیسی می نمود پس لای اثبات امر
مذکور بر عهد پادری صاحب جب لازم است تا نیا اکر با بعضی آواز مذکور آمده باشد پس بیا بران حضرت
عیسی افرزند صلی خدا بفرستیم مقام ضحاک است که اگر حق سبحانه و تعالی که از نسبت لوازم آن منزه است کجا
قابلیت این را در که از این دکی نماید از نطقه اش که می تواند بیجان امبد وجود محال بود این امر عجیب

جناب داری عرض به چنان نصاری برخلاف عقل شعور و عوی این امر نمایند که حضرت عیسی سیر خدا بوده اند
ان نه انشی عجب عرض اگر نصاری از این بگذرند جناب را خبر امیکونید که آنجناب بشکرم میم بدون پدر پیدا
شده بودند پس باید که بطریق اولی حضرت آدم را پدر اکتونید که برای نشان نه پدر بوده و نه مادر اگر از این ممر
ایشان از فرزندان خدا امیکونید که در تخیل ایشان اطلاق این لفظ آمده است پس این عبارت توریت غیر معلوم
میشود که سپهران خدا بکثرت اند پس چرا نصاری حضرت عیسی فقط پدر امی گویند و نفی نسب سپهران را میکنند
با وجود این احسان پدرشان از بنی قوم رهنی خواهند در باب ششم کتاب پیدایش مرقوم است ششم باب
هرگاه پیدا شدن مردم بر زمین بسیارند و از آنها دختران متولد شدند پس این خدا دختران را در میان
دیدند که آنها خوب صورت اند پس از انهم دختر را هر کسی که پسندند و از وی شادی که خدا می کردنتی
و حضرت آدم در زمره ایشان عیسی برین میفرمایند قربو اللبت بنا را الله و هم در توریت مذکور است چاردهم باب
شما بجای سپهران یهواه خدای خود را دیدار این ظاهر میشود که یهوا نکورین بمنزله سپهران خدا بوده اند پس چگونه
نصاری اولاد و بنابر انار که بمنزله اولاد و بنابر خدا شدند بدسکونید و از غضب اعلی شان بترسند
و علی هذا القیاس نصاری را باید که تمام حواریین را سپهران خدا گویند زیرا که خود حضرت عیسی ایشان را سپهر خدا گفته اند
در فصل ششم ایل عیسا مرقوم است انی صاعد الی ابی الذی یهوا بکم و الی الذی یهوا الیکم خلاصه ششست
به تنبلی که من صعود میکنم و میرم بسوی پدر خود که پدر شما هم هست و بسوی آن خود که آن شما هم هست با جمله افره
اخیره عبارت مذکوره صاف معلوم میشود که مراد چنین مقامات از لفظ این معنی مخلوق مربوط است پس
نصاری اجماع باید که مطابق آن قرار و اعتقاد نمایند افاده پادری محمد صلی الله علیه و آله و سلم خود اقرار کرده
بر آنجناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم در حج کلامی اقرار این امر نموده اند که در طاعت کرامات
و نه بر پادری صاحب بن مقدمه پیشتر نوشته اند جوایشان بخاندان کورشد بی شمار بودن کرامات حضرت عیسی
بیشتر حقیقی آنیکه نزد جمیع منصفین باطل و عاقل است بلکه نزد خود پادری صاحب هم باطل خواهد بود پس امر مذکور

را که که آن شخص ثابت میتوان نمود مگر اندکی را هم از سحرات حضرت عیسی اگر یاد نصیحت چنین مقامات بجا
 انکار فوق المنکرین بدرجثوت میرسانند البته اطعن عقلا آنجا نیافتنند زیرا که ذکر کردن عوی
 بیدلیل هیچ عاقلی پسند نیکند افاده عیسی محمد و سایر الهای بتبار آن جناب سالت مآب صلی الله علیه
 و آله وسلم اگر برای ترویج دین کفار و مشرکین هیو وجود را قتل کردند پس این امرضاری را که ام تمام
 رنج هست مگر در اطن بضاری جنبه ارا اهل شرک و کفر و آن کسان هستند که بجم نشان قاتلان
 بوده اند بلکه اگر صاحبان صاحب دین و محب همی حضرت عیسی می بودند پس بیایست که ازین امر
 خوشنود میکردیدند و احسان مندا آنجناب میشدند که آنحضرت معاندینین را خواری و ذلیل فرمود و
 - ثویا قصاصین حضرت عیسی گرفت و اگر امر مذکور با بطعن می فهمند پس بیاید که حضرت موسی طعن
 نیکند که قطع نظر از ایقاع حروب عظیمه مقالات کثیره از امت خود آنجناب هزارها آدمیان را قتل
 فرموده اند چنانچه در تورت مذکور است پس موسی بر دشمنی که آهسته شده و گفت هر که برای یهواه
 بود وی بجانب من آید اندم نزد وی هکلی بنی لاوی جمع شدند و وی آنها را گفت که یهواه خدای
 اسیران چنین گفته است که بر مردار شما شمشیر خور و اسبکله اندازد و از یکین تا در دیگر اسبکله گاه رود و غارت
 کند هر مردار شما را در خود را دوست خود را و فریب در قتل کند و موسی چنانچه بنی لاوی را امر کرد ایشان
 همچنان کردند پس آنروز از قوم قریب هزار مرد کشته شدند و نیمی ترجمه را و ناقله با جمله حضرت عیسی نشان
 منجمه نشان جناب سید کائنات تصریح فرموده اند باینکه آن شخص که غارتها بد بعضای آهنی حکم را می خوا
 ژ و این خبر بر احوال شارست بجای این با الشیف پس فضیلت امر مذکور کدام جای اشتباه در فضل
 ثانی رویت یوحنا رسول انجیلی مرقوم است هر کس که غالب آید و اما انجام اعمال مرا نکند و در اقدار بر
 قبال خاتم هم داد که برانها بعضای آهنی حکم را می خواهد که چون کوزهای کلی خور و میشوند و عیسی من از خود
 یافته ام و من او را ستاره سحری خواهم داد و نیمی آفاده پادری مگر کلمه الله سی قتل نکرد و اگر حقیقت جائز است

نیست پس مخالفت آنجناب از طرف حضرت داود و حضرت موسی لازم می آید که آنحضرت برای ترویج و احیای
 دین بسیار مردم را قتل نمودند و حضرت عیسی از مردم کور اعراض فرمودند پس چه پادری صاحب جان این مخالفت
 را بیان خواهند نمود همان عمر را هم از جانب جناب سال تمام است علاوه برین هرگاه حضرت عیسی عترت
 پادری صاحب کسی نگشته اند پس در نه شان اجب لازم است که قوم خود را که فقط برای طلب دنیا و تحصیل
 سلطنت حکومت جنگها کرده جان صد ها هزار را مبغض تلف می آرند و عطا و نصیحت نمایند و از مخالفت
 حضرت عیسی باز دارند فاده پادری بلکه برای اوج و در کفار بعضی بسیار کسان از غلط محض است
 این کلام حضرت عیسی که نفرموده اند و آنجناب مصلوب و مقتول نشده اند نه غلط فهمی بود و نصاری است بلکه
 آنجناب بمعیت جبرئیل نده و سلامت بر همان با مرتب حلیل تشریف برده اند و بصورت آنجناب جفت
 شخصی گیر متصور گردانیده که ویرا می برد و اگر کشید و چگونه این فرموده باشد لاکه پیشتر شنیده که آنجناب خبر داده
 باینکه بمات تشریفشان بقیامت باقی خواهد ماند پس آنهمه خبر را را بکذب دروغ ارشاد فرموده اند البتة و با
 من کذب و کتب مندرج است که تا بان پندیده مردم کار زنده کرده اند چه با آنجناب پس امر احیای ارواح هم از
 حضرت عیسی ممنوع است و اینکه فاده فرموده که برای قاتلان خود این دعا کرد و از پس اگر چنین عاگردن فرستاد
 و غلاف آن امر را لازم می آید که البتة و با صلوات حضرت داود و کنیه صادر شده باشد که ایشان چنین عاگردن
 حاکم یارب الدین بظلمونی قاتل الدین یقاتلونی خدا سلا حاکم و رسا و قم لمعونی اسئل سیف الدین یطروونی
 قطع نظر ازین اگر این دعا حضرت عیسی که پادری صاحب که فرموده اند در درگاه جناب باری مقبول نشده پس
 پادری صاحب بحت این را تصور فرمایند و اگر مقبول کرده است پس چرا پادری صاحب قاتلان حضرت عیسی را بد
 بخیرند زیرا که بدعای حضرت عیسی آنها که از خطا حقی و کذب صاف گشته اند با جمله که پادری صاحب عیسی خدا بوده اند پس
 معنی عاگردن چیست ازین عاگردن که صاف معلوم شود که خدا از آنجناب با بوده است نه از حضرت قاتل نه از آنجناب
 تصور بوده فقط بطلان آن اینها را نمی جمیع شقوقه علاوه برین اکنون ما از پادری صاحب پریم که غم تان قاتلان عیسی

نفس الامر تقصیر دارند یا نه بر تقدیر اول بطلان کلام حضرت عیسی لازم می آید که آنجناب ایشان را بقصود قرار داده اند و بر تقدیر ثانی پس سخن حضرت عیسی که امام حاجت دعا کردن بوده مگر حضرت عیسی العباد الله خدا را عالم الغیب نمیدانستند که به بقصودی آنها و تعالی را آگاه کردند یا بعد از آمدن پروردگار عادل را ظالم میفهمیدند و این کمان استند که بغیر از دعای آنجناب ضرور بران بقصود انظلم و عذاب نازل خواهد نمود و آفاده پادری محمد صلی الله علیه و آله و سلم شمشیر اکلید بهشت هم برگاه این کلید بهشت را حضرت عیسی آنجناب عجاibat فرموده بودند پس طعن کردن بر آنجناب بی جهت و اگر سبب اینکه آنجناب برای عاقلان ترویج دین جهاد و سیف نموده پادری صاحب سبیر آیند که ایشان شمشیر اکلید بهشت قرار داده اند پس حق حضرت موسی حضرت داود و نیز میگویند که ایشان شمشیر اکلید بهشت قرار داده اند زیرا که آنها هم بسیار جهاد و سیف نموده اند و حضرت عیسی سر بر مطلق محبت خدا را تو بیعت عقائد فاسده باشد سبب نجات مقرر نگردید بلکه آنجناب پیغمبر و همه پیغمبران عقائد و خدا حق تعالی را مع عقائد حقیقت جمیع ضروریات دین حق البته سبب نجات قرار داده اند پس کلام پادری ساقط از معرض اعتبار است آفاده پادری مگر عزیز الله هم دروغ نمیگوید که حضرت عیسی گفته اند هیچ کس جان خود را نذارد و مقتول و مصلوب نشده چنانچه دوستی او اگر حیانا قتل هم میدهند پس چنانچه نصیحت حضرت پاپیلان حضرت موسی علیه السلام که پادری شده اند نوشته اند که چنانچه ثابت نمیتواند شد چنین نصیحت حضرت عیسی هم بر جناب سید المرسلین یا بر مردم که ناسبت شده علماء و برین عقلا و اولاد خود را از جان خود زیاده تر عزیز میدارند حتی که در مقام حفاظت شان جان در معرض تلف می آرند و با وجودین امر جناب سالتاب علی الله علیه و آله و سلم شهدا و شهیدان عزیز خود جناب سید الشهدا علیه السلام و انصار می شدند و ایشان را در راه خدا برای نجات خود کفایت دادند چنانچه آنجناب مع خویش و تبار و احباب اصحاب جان نثار و عیال و طهارت از هر سال شش روز است

زین که با باده رحمت شهادت نماز کردید و این برین اسم حضرت جناب سالوات صلی الله علیه و آله و سلم است
 افاده پادری محمد علی علیه السلام و کلام در تفسیر این فقره را از کلام طعن شریف بنویسید و این سخن
 در حق حضرت موسی بیغیران کریم میخوانند گفت که موسی در قبر افاده است یا برانهم در قبر افاده است یا
 غیر ملک بلکه در حق حضرت عیسی میخوانند گفت که عیسی بیغیران شد تا سه روز در خاک افاده ماند و بیغیران
 که چگونه با دریا چنین فقرات را نوشته درین خلیفان متفوق نمودند و خیال این فرزند مؤمنان
 در مقام نصاری غیر جمیع انبیای که موت ایشان عارض شد درین فون شد اند حتی که حضرت
 هم پس از شش پیم چه فاده با جلد بد فون شد پس ازین هیچ منافات از موت ندارد و روح مقدس
 آنجناب که همراه جمیع ارواح مقدسه انبیای بنده ای الهی است و اینکه در حق حضرت عیسی فاده فرمود
 مگر بیغیران ندکی و زوسوم از قبر بیغیران است و فاده از زمانه برای حضرت عیسی اسلام است پس
 زندگانه دیدن بر زوسوم که شمع بر است بناء و اهل علی الباطل است هرگاه که بر عزم پادری موت با آنجناب
 لا تخش به ایشا را بیغیران ندکی گفتن میوه است بل اگر اهل اسلام که ایشان را از حقوق موت ندک و بر اهل
 ایشان را بیغیران ندکی گویند بجا است یا بعد از چهل روز نیست حضرت عیسی است آن که مصلح در کلام پادری است
 انهم در حقیقت باطل است پس ایشان را چه نیاید بر اهل احسان و واجب بر کلامی که باقی عقاید حق را در کلام
 مردم گمان کرده که حضرت عیسی بر در آید و نه از ایشان در آن حضرت خواهد نشست آن همراه حضرت جبرئیل
 بر همان تشریف برده احوال را احاطه نماید که اهل اسلام از حد و جنبه داری حضرت عیسی است و چه چیز
 تعظیم و توقیرشان میکنند که ایشان را بقاء و منفرد از مخلوقات می انگارند و اسناد چنین امور است
 و حقارت که بیو آنجناب را که قیام کرده خار را بر سر آن حضرت بصورت تاج نصب کردند و دولت و
 امانت بر سر رسانیدند بجا نشان نمیدانند بر خلاف نصاری که برین امور آنها تدبیر و تحقیر حضرت
 میکنند و با عبادت نمائند اینک افاده فرموده که بیغیران برای که کاران شفاعت میکند پس هرگاه

انتخاب بزم نصاری خود خدایست پس ام احتیاج این شفاعت است علاوه برین بزم عوم
 نصاری آنحضرت کفار خلق شده اند و برای بخشششان گفته گشته پس آن این شهادت انقدر
 تعجب محنت آنجناب تمام نموده و در آن گمان قرار یافت که باز ضرورت شفاعت باقی ماند و آنرا آنکه
 پادشاه صاحب فاده فرموده اند که در روز قیامت برای انصاف کردن جهان خواهد آمد پس این فاده
 هم محل محنت است زیرا که یوسف لیاپوری صاحب الکریزی که راقم الحروف هم درین دار السلطنت
 زیارت جمال کمالشان سماعت تقریر لطیف بیان شریف الشیخان بگوشت و خون و دوده این را ارشاد
 میفرمودند که از خواب ایناال چنین بیدار شو که در نزول جلال حضرت عیسی فقط عصره چهارده سال
 باقی مانده است و مشهور معروفست که سیاحت و جامعیت شان بیچ پادری در قوم نصاری هم بزرگ
 پس اکنون از پادری خود بمخاطب شده میپرسم که حال ایشان در زمان در بنفقه محبت است یا در آمدن
 قیامت هم فقط عصره چهارده سال باقی مانده یا دو مرتبه حضرت عیسی بن ابنوزول اجلال خود فرمودند
 و این تحقیق عجیب پادری مذکور که معروف شد زنده شایسته است یا باطل غایب است حقیقت حال آنکه کتاب و آواز
 پیغمبر خاتم الصبر و الزمان علیه السلام که خدا ایشان را در سن طفولیت مرتبه اعجاز شایسته بخشید در میان
 سن آنجناب بود و بر این توفیق حقیقت خود را بر خلق ثابت کردند و از علمای مخالفین محبت گفتگو نمودند
 و در عبارت مرقومه انجیلیه این فقره که اول سناره سحری خواهم داد حضرت عیسی کبشارت
 بهماجناب ارشاد فرموده زنده و باقی هستند و حق سبحانه و تعالی ایشان را از نظر باغاب کرده است
 و پیش از قیامت وقت حصول صلیت الهی هر کس که خواهند نموده حقانی عسریه تمام خلق را
 هدایت خواهند فرمود و در همان زمان حضرت عیسی هم تشرف فرماید و پیش سرشان بایستاده اند که پس
 فضیلت جناب رسالت صلی الله علیه و سلم در آمدن کوریم حضرت عیسی است بهر آنکه در آمدن کوریم و در آن
 که خدا ایشان را بخشیده است همان فضیلت ناب پیغمبر اعلاست که در آنجا هر کسی که پیغمبر را از پیغمبران بعین

حق سبحانه و تعالی عطا فرموده آن فضیلت یا پیغمبر را یا نبائی را از انبیا ان شان بدرجه کمال عنایت فرموده
 پس ازین بگذریم همان جناب با فضیلت حاصل است افاده با درمی پس ای مسلمانان خودتان
 منصفی کنید و هر آنی پا درصاحب از ر بگذر انصاف میگوئیم که فضیلت جناب سالک صلی الله
 علیه و آله و سلم را حاصل است زیرا که حضرت یحیی خود حضرت عیسی اقرار با فضیلت آنجناب کرده اند
 علماء و برین خود انصاف کنید که آنچه ترویج دین و اظهار و اعلان و صدائیت حق تعالی می باشد
 و تحقیر کفار و مشرکین و بت شکنی در عهد آنجناب شده است که حضرت عیسی غیره انبیا را میسر آورده
 و شریعتیکه بواسطت آنجناب مقرر شده که آدم کس چنین احکام شرعیه خلق رسانیده و هر چه از او پیش
 و مواعظ و نصایح از آنجناب از خلفا و نواب آنحضرت منقول گشته و هر قدر مجربانیکه از آنجناب
 شده از که آدم پیغمبر صادر کرده و چنانکه بشمار تهای آنجناب در کتب سابق آورده شده آنچنان
 بشمار تنها در حق که آدم کس را در گذشته و که آدم شخص این پیغمبر را و برای آنجناب خاتم النبیین است و
 که آدم کس چنین ادعا کرده و سوای آنجناب احکام شریعت که آدم شخص منسوخ نشده و خاتم النبیین چون
 آنجناب با وجود اینکه در مدت مدیده یک هزار و دویست و صد سال بلی نبی در هیچ منافی امر مذکور ظاهر نشده و
 هیچ پیغمبری الی الان بهم نرسیده و با وجود اینکه در کتب سماوی و اهل کتاب در شمار تهای آنجناب
 چنین امر صریح است که از ان ظاهر میشود که دین آنجناب تا ابد باقی خواهد ماند لیاقت انکار ندارد
 باجمله حال حضرت عیسی که ظاهر است که بواسطه آنجناب شریعت کامله تقرر نیافته و نه بت شکنی و ترویج
 دین بر دست آنحضرت واقع نشده پس در فضیلت جناب سالک صلی الله علیه و آله و سلم که آدم مقام نبی
 لکن بتعصب و عناد و اعلای حق قطع نظر ازین هرگاه بضاری فضیلت حضرت عیسی از کفین شان قابل مقیسه
 شد ندانم اگر ما هم از فرمون جناب سالک تا ب بجا آنیکه حجت نبوت آنجناب مطابق بشمارات انجیلیه
 است آنحضرت را افضل الخلق دانستیم پس بطعن و اغتراف کن و بر این حدیث که جمعه قول نبی است

پنجم نشانی نبی بر حق نیست که هر کلامی که الله تعالی معرفت انبیای پیشین فرموده بود از ان برخلاف نکوید
 از قول حق و از ادروغ کند چنانچه این نشانی سلامتی که از موسی و بنی اسرائیل از زمانه موسی وقت شناخته شده
 بر همه بنیاستند مانند یکی مطابق دیگری خبر داد و کرم صادق القول بودن خدا از قرآن ثابت نیست
 چرا که محمد صلی الله علیه و آله و سلم از کلام پیشین بسیار برخلاف گفت که در حصه چهارم بیان خواهد شد
جواب حق سمات هر کز جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم در هیچ امری
 کذب گشت سابقه و انبیای سابقین نکرده اند و همه آنها را بر حق میدانند چنانچه در قرآن مجید هم آمده که
 مصحح است قال السموات والارض انزلنا نزلنا علیهم واما انزلنا علی ابراهيم واسماعيل الخ
 و یعقوب و الاسباط و ما اوتی من حق و عیسی و اقرانهم من ربهم لا نفی فی باین احادیث
 منهم و نحن و له مسلمون پس معلوم نیست که پادری صاحب فتمیده اینچه حرفهای بیسرو پا
 تحریر میفرمایند و اگر نسخ بعض احکام بر عجم تمام نشان مستند کذب است پس چرا در حق حضرت
 موسی منکونید که ایشان طریق حضرت یعقوب دروغ گردانیده اند زیرا که در شریعت حضرت یعقوب
 جمع بین اخذین در کجاست بوده و حضرت موسی در تورات حرمت آزار بیان فرموده اند علاوه بر این
 بعضی احکام شریعت سابقه که از جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم واقع شده است احسان آن شهادت
 حضرت عیسی است زیرا که پیشتر مذکور شد که آنجناب چنین ارشاد فرموده عیسی با گفت ایزن سخن مرا باور کن
 وقتست که نه درین کوه و نه در اورشلیم پدر را خواهید پدید و این اشارت بشارت تجلیل قلمبه است
 از بیت المقدس بچنانکه تعبیر نموده ایم الله شرف و مکرمه که در عهد کرامت ممد جناب سید المرسلین
 شده پس آنجناب مقدس طعن کرمین در حقیقت از کتاب طعن شیعی است در حق حضرت عیسی و اینکه
 با ریاضات فیه فرموده چنانچه این سلامتی که از موسی و بنی اسرائیل از زمانه موسی وقت شناخته شده
 از انبیاء و رسل گردانیدن که بعد حضرت موسی معصوم شده اند ظاهر از پادری صاحب سابقه خدا

خدا لعن عمدا و رشده است زیرا که او مختصصش کو ثابت میشود که حضرت موسی و غیره انبیای سابقین در
 احکام شرعی از بعد از مخالفت کرده اند و چون این تنگ الحاقه منوجوانان عن جانب نبی صلی الله علیه
 و آله و سلم ثانیاً این امریم که جمیع پیغمبران بعد از حضرت موسی آمده اند در هر امر موافق حضرت عمل کرده اند
 و هیچ قول و فعل مخالفت نشان ننموده غلط است زیرا که ما پیشتر واضح کردیم که در تورات حرمت شتر
 مرقوم است و حضرت عیسی از احلال کردن آنیدانند هم چنین تلامذه عیسی مخالفت موسی در عقیده اکل اسبیل
 بر او تشبیه کردند و حضرت عیسی با وجود انکار فریستیدن از جا بر داشتند و علی القیاس مثلاً و حضرت عیسی علیه السلام
 حضرت داود مخالفت شریعت حضرت موسی در داخل شدن بیت المقدس و در خنجر زدن خنزیر نموده اند پس کسی که در
 هر امر موافقت انبیای بعد از حضرت موسی ثابت میتوان شد علاوه بر این نصاری که از ارام و قنات
 انکار و اعراض است با وجودیکه در تورات بحال شد و حکم آن جایز و وارد شده و خنزیر را که بی تکلف
 نوشجان میکردند حالانکه در تورات حرمت آن موصح است پس بیان نمایند که در عقیده مخالف حضرت
 موسی هستید موافق نشان سبحان الله با وجود چنین مخالفتها با خود را تابع حضرت موسی نمیدان
 و اهل اسلام اما اینکه در اوراق ختتان امر تحریم خنزیر و دیگر امور صحیح تابع و مطیع حضرت موسی
 هستند از مخالفان نشان شما کردن پیغمبر بعد از انصاف و چه مرتبه قریب به تبصیر اعتساف است افاد
 پادری چرا که محمد صلی الله علیه و آله و سلم اگر جناب سالمت صلی الله علیه و آله و سلم بعضی احکام عهد
 از احکام سابقه بیان فرمودند پس این صادق القول بودن خدا باطل نمیشود چنانچه از مخالفت حضرت
 عیسی مقدمه تمسک شتر غیره کند بیهیت لازم نمی آید پس این امری را که باید در مصاحبه بین
 مقاماتش کرده اند و رای فریب دین عوام دیگر هیچ فایده بر آن مترتب نیست در حصه چهارم هر چه
 بیان نمایند و جواب آن مختصراً تفصیل آن کو خواهد شد **ترجمه قول نبی شایسته**
 در حصه چهارم اکنون انشاء الله بیان خواهیم کرد که نصیحتهای محمد صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه در قرآن

و حدیث مندرج اند از کتابهای پیشین ابرخلاف اند انبیا که هر یک کتاب سابق قلم را جابر داشته و
 یلی برگیری کرده اند که محمد صلی الله علیه و آله و سلم در قرآن کلامهای پیشین را جابر نگذاشت لکن صرف قاف
 جابر داشته که سابقه خدا را حقیقت بطل نمود و در کتابهای انبیا و در تورات و انجیل متعین الهیست عیسی ای کتاب
 جهان مجسم گشته نگاره کردید که گشتن سببش گناه شدن در مقامات بسیار مکتوب است که محمد صلی الله
 علیه و آله انکار انبیا نموده و چنانکه در تورات و انجیل متعین فرموده است که سواي بکزن در صحن حیا
 وی شادی نگیرد و نروست برخلاف آن در قرآن فرموده است که مؤذرا اجازت بسیار شاد بیا
 گد خدائی بوده و هر یک مسلمانان را شادی که خدائی حکم است و خدا از معرفت پیچ نبی کا بی نظیره
 است که اسل آدم از سبب اعمال خود نجات خواهند یافت مگر یکی خبر داده اند که از نگاره شدن سجده این
 و از ایمان آوردن وی از گناه و از شیطان از جهنم نجات خواهند شد و چنین سخن از وقت آدم نبی کا بی نظیره
 ایمان آورده و موزه نجات یافته اند و تا آخری نجات خواهند یافت که محمد صلی الله علیه و آله و سلم از آن
 برخلاف قرآن فرموده است که کنکاران از اعمال خود غنی از روزه و نماز و حج و غیره نجات خواهند
 یافت پس قول محمد نجات بخش خدا اقرار نیاید بلکه ادائی من قرار میابد ازین حرفها ثابت است که
 محمد موافق قول سابق خدا بیان نموده بلکه برخلاف آن آنها را باطل کرده پس ای عزیزان خدایان
 منصفه این سخنها بکنید **جواب حق سمات** آیت مذکوره و آیات دیگر طاهر و
 است که مثل انبیا سالیقین جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم هم کو ای کتب سابقه و انبیا ی
 ماضیه اند و اقرار و اعتراف آنها که در هیچ کتاب الهی باطل دروغ نگردانیده پس بختان نشان نیست
 ابطال و نگذیرد که عجیب است که از حقیقت و صحت بهره و بی نصیب است و هر چه پادری صاحب اثبات
 مخالف بصادق جناب سالتاب از کتب سابقه مذکور فرموده از ان اصلا نگذیرد که کتب سابقه لازم نمی آید
 این تطویل باطل را که او را فرمودند افتاده پدر لکن صرف قاف را جابر داشته و چنانچه احکام مشهور توراتیه

و غیره نزد انصاری قابلیت عمل ندارد چنانچه کتاب صلی الله علیه و آله و سلم هم بعد از حجیت نور عبودیت
در احکام و غیره فرموده اند اینک کتب سابقه با کلیه احکام غیر خودی و حجیت انشایی و چید درصاحب بی مقام تحریر فرموده بی عدم فهم
مقصود است فاده که در کتابهای انبیا و نبوت و انجیل قدس اینها لاف و بکرم صلی الله علیه و آله و سلم انکار اینهمه سخنها
نمود جواب و جوابی اول این کتاب یک نصاری ترجمه ایشان را معروض الطباع آورده اند و نوشتن کتاب الهیه
نه از سن السمان است نیست زیرا که پیشتر معلوم کردی که از نظم و نسق آنها ظاهر سیکرد که آنها را مردمان دیگر جمع
کرده اند پس فرموده درصاحب لازم است که اول از کتب الهیه منزله الوهیت حضرت عیسی تمام امور نموده
بازتاب نمایند بعد از آن جواب آنرا طلب کنند فرموده تا این کتب نیز اثبات الوهیت حضرت عیسی شکل
است زیرا که در سابق معلوم کردی که حضرت عیسی و فرموده است و ما انسان کلیم باحتی از ی
همه من الله از گفتن اینک من انسانم و آن امر را بیان میکنم که از الله شنیده ام صاف ظاهر میشود که حضرت
خود را الله نمیدانستند و علی هذا القیاس آنجناب ارشاد نموده و زده بی حیات الابدان بی رفوک
انک بالواحد و حده الله الحق الذی ارسله یسوع ایسح از یکلام ازین مخاطب هم صاف ظاهر میشود
که آنجناب قائل الوهیت خود نبودند و خدا را از خود جدا و واحد کیستند و خود را فقط بنی مرسل بشمارد
علامه برین در سابق دریافت کردی که حضرت عیسی چنین ارشاد کرده فی صاعده الی اللهی هو ابوکم و
الی اللهی هو الهکم از فقره اخیر این عبارت هم کاشمسی رابعه آنها را ظاهر و آشکار سیکرد که آنجناب
خود را الیکر جوارین مخلوق مروب و بنمید و مدعی الوهیت خود نبودند الی غیر ذلک من العبارات
پس اگر ارجحاناً بعض عبارات انجیل و غیره الوهیت آنجناب ظاهر میشود باشد لاجرم تاویل آن
بجمله تنافض واجب لازم است ثانیاً هر شخص عاقل میداند که هیوا همیکه الوهیت وی حضرت موسی
و تمام بنی اسرائیل بوجه ده اند و از حضرت موسی و از وی با وجود عدم جسمیت ملاقات دود و که
مخلوقی عجیب و غریب است واقع میشد می خدا می میگرفت و حضرت عیسی از وی جدا هستند زیرا که

موسی با غر ف نصاری مقدم اند از حضرت عیسی در انهد آنحضرت موجود نبوده اند علاوه برین هیچگاه حضرت
 موسی از یهودا به عیسی با هیچ تعبیر نفرموده اند و اگر آنرا فرموده میبودند البته گاهی بهین نامها هم از وی تعبیر
 می نمودند البتة فی غیر ذلک من الوجوه الباطلة الام المذکور پس هرگاه بر عزم نصاری حضرت عیسی علی الوهیت خود
 بودند اگر یهود ایشانرا بفرض قتل آید پس بقیصویشان کدامیکه خود در تورات حضرت موسی یهود
 را حکم کرده بودند و شاید از همین جهت در دعائیکه پیشتر در کلام پادری بانی حضرت عیسی گویند آنجناب
 ایشانرا بقیصو قرار داده العیاذ بالله من عقاب ذلک الامور کلهما باب سیر دوم اگر در شما کسی دعوی
 گفتند نبوت یا خوا طلب هر شود و شمار انشانی یا محجبه نماید آن نشان محجبه که وی شمار نموده راست
 بر آید و وی شمار را گوید یا سیر معبودان دیگر که نمیخواهند با یکدیگر شمار ایشانرا شناخته آید و بندگی نشان
 بنائیم پس اگر بر سخن آن نبوت و خواب بیننده گوش نخواهید نهاد که هیواه خدای شما شمار می آید
 تا دریافت نماید که شما هیواه خدای خود را بهین جان دوست میدارید یا نه شمار را میباید که پیروی هیوا
 خدای خود بکنید از وی تبرسید و حکما می باید حفظ نمائید و سخن را اگر درین نمید شما فقط بکنید می بکنید
 و از وی متعلق بمانید و آن نبی آن خواب بیننده قتل کرده خواهد شد چرا که وی گفت که از هیواه خدای
 خود آنرا بیکه شمار از مصر بیرون بر آورد آنکه شمار از قید خانه ربانی داد برشته بشوید الی آخر ما ذکر
 پس هرگاه حضرت عیسی العیاذ بالله بر عزم نصاری دعوی الوهیت خود و الوهیت روح القدس نمودند
 و این معبودان را می هیواهی بودند که خدای یزایه بود بواسطت حضرت موسی شناخته بودند پس اگر
 آنها حضرت عیسی اقل ساختند پس این امر قصویشان چیست بلکه بر عزم خود آنها اطاعت حضرت
 موسی علی نبیا و علیه السلام کردند را بعبا بقیر دیگر میگویم که پادری صاحب بیان فرماید که حضرت
 عیسی از جناب یاری خواسته جدا خدای خود میشناسند اینک ایشانرا متحد میداند بر تقدیر اول قطع نظر
 از لزوم شرک کفر قول نکرد حضرت عیسی انک الواحد وحده آله الحق کذب دروغ میشود و بر تقدیر ثانی

ثانی نسبت ارسال آنکه حضرت عیسی در عبارات کثیره انجیل که بجانب خدا کرده اند و از ان جدائی آنجناب
از خدا ظاهر میشود آن عبارتها تمام باطل و عاقل میکرد و هم چنین آنجناب بن تقدیر سپردن خدا باقی نمی ماند و جایجا
که خود را بقسط این یاد فرموده اند آنهمه کلامها غلط میشود مذہب نصاری نیز در مقدمه انبیت عیسی اوست
خدا و در مقدمه اقامت نشسته از سر باطل میکرد و با محله مقام تعجب است که نصاری خودشان که قائل به چنین امور
فاسده کرده اند عبارات انجیل ادو غ میکرد اند و بناحق تهمت امر مذکور بر جناب سالمتاب صلی الله
علیه آله وسلم می نمایند اعوذ بالله من غلبه العصبیة والاعتساف فاعلموا در مقام چنانچه می بینی پدر صاحب
بفصلی چند لفظ خود اقرار کرده است که آنحضرت کفار و سبب شستن شده از همین امر صاف بر مرد با
الضاف ظاهر میشود که آنجناب خود پروردگار نباشد و فائز بر تبه الوهیت نبودند زیرا که ایشان خود
را کفار ساخته خلق المبعوض مغفرت خدا در آورده و قطع نظر ازین وجوب وجود تقای ابدی لازم
الوہیت است پس تعجب است که پدر در صیاح با وجود ادعای الوہیت حضرت عیسی چطور نسبت کشیده
بجناب آنجناب کرده اند انحنی که اگر کسی بگوید سوامی پدر در صیاح که پاسداری شان حسب عہدہ اسباب
ما را به نفع منظور چنین خلط و خبط میکرد و ضرور در حق می بینیم که در و غلور حافظه نباشد با محله جسم
لوازم جسم انیمه خل عیون و نقائص است که مستلزم فقار و احتیاج است و هم چنین از مخلوقات خود
مبارک و مضطر شدن و بردست آنها مصلوب مقتول گردیدن نهایت امر معیوس است و انداز همه عجیب
و نقائص نمره و مبرست چنانچه پدر در صیاح ہم پیشتر اقرار و اعتراف این امر کرده پس گاه که
انیمه چیز برای حضرت عیسی محم پدر در صیاح حمل شده عدم الوہیت شان ثابت گردید الغرض از
رسالتهای صلی الله علیه آله وسلم که انکار امور مذکور نموده یعنی در بنای جاہ حق بود و نہیر
انفالجناب در بنفقدات ارشاد نموده است مطابق حضرت عیسی ارشاد فرموده مخالف شان زیرا که حضرت
عیسی با بنانیت عدم الوہیت خود در انجیل اقرار کرده چنانچه دستوری هم چنین بقای خود را بقدر

خبر داد و چنانچه این امر هم پیشتر مذکور شد و قول مقتولیت و مصلوبیت منافی است پس حقیقت جناب
 رسالت آنست که امور مذکور اعمی یا ظاهرا مخلوقیت و مریوبیت و بیان عدم حصول مقتولیت و مصلوبیت
 مقصدی حضرت عیسی نموده اند و از تزییل تحقیق آنجا لجناب امیر که دانیده آن نصاری سبب
 نسبت الوهیت و مقتولیت و مصلوبیت بجناب آنجا میکنند البته کذب تزییل و تحقیق آنجا لجناب
 مینماید العیاذ بالله فاده پادری و چنانکه در تورات و انجیل مقدس فرموده است الخ هرگز
 این امر در تورات و انجیل مذکور نیست والا لازم می آید که معاذ الله از حضرت داود کلاه صادر
 شده باشد که ازواج آنحضرت بکثرت بوده و بسیار عورات را محبت یکدیگر بحاله کمال خود آورد
 بودند و حضرت سلیمان العیاذ بالله بسیار کنده کار بوده باشند که آنحضرت را هفتصد وجه و صد
 سحره بوده است و پیشتر انیم دریافت کردی که برای حضرت یعقوب چهار زن و برای حضرت ابراهیم
 دو تا بوده پس بنا بر عزم پادری صاحب لازم می آید که اینهمه حضرات العیاذ بالله عی و کنده کار بوده
 باشند غرض اگر در انجیل و غیره احیاناً عبارتی نمیدد دعوی پادری وارد شده پس ای عدم لزوم
 قباحت مذکور تزییل کردن آن واجب لازم است افاده پادری و خدا از معرفت هیچ نبی گاهی
 نظر نموده است الخ هرگاه حقیقت حال نیست پس تمام این قربانیا و عبادتها بیکه از حضرت عیسی کور
 منقول شد و شنیده و شنیده که یهود نصاری در عبادت قرار داده اند اینهمه لغو و بی حاصل میشود زیرا که مطابق نصیح
 پادری صاحب اعمال خیر اصلا سبب نجات نمیباشد بجهان آمدن عجب محبتی است که پادری صاحب بجهان نرفته
 است که گاهی هیچ عالمی کوشش و نشد بود با تجمل از ابتدای خلقت آدم تا ایندم مردمان هیچ ملت چه از ملل
 و چه از ادیان باطله دعای اینخرف نکرده اند که اعمال را در مرتب نجات بدخلیت نیست بلکه طیف نبی نوع انسان
 بر تسلیم و عقاید خلعت کور مجرب است حتی که طفل هم هرگاه اینها را اندک عقل و تمیز حاصل میشود همین معنی
 رضای خدا و نجات بر اعمال خیر مرتب میشود و مجرب منوادم با وجود آنکه بترین غرق هستند عقاید جنین را بر ملا

بطل که با درصاحب آنرا ذکر فرموده اند ندارد پس دعای امر مذکور ابطال خلاف امر مسطور است که با درصاحب
 علیه السلام بطلان نبوت جناب سالک صلی الله علیه و آله وسلم قرار داده اند اگر شخصی این منجمله بجزای جناب
 علیه السلام کتاب صلی الله علیه و آله وسلم شمارد میتوان آنرا غرض نبی تحقیق مذکور لازم و ضروری که با درصاحب چونکه
 خود را و اعطای بیعی می فهمند چنانچه اخبار تهای این سالک ظاهر و آشکار میشود بجناب حضرت عیسی مخاطب شده
 بطریق غلط و نصیحت ارشاد فرمایند که چرا جناب شما این قربانیها و عبادتتار که در تورات مذکور شده است
 و بیفایده حضرت موسی انبیای سابقین آنها را بعمل آورده و تعب بچاکشیدند برای امت خود بدستور
 باقی که انستید سبب اعمال که بچگونه نجات برای منحل دم حاصل نتواند شد پس اکنون جناب شما را لازم
 است که از چنین امور توبه و انابت نمایند غرض هرگاه که آنجناب یقینی زنده و باقی هستند این نصیحت
 کردن بایشان برای دای حق دوستی عیسائی از نهایت مناسب است بلکه اگر از روح انبیای
 دیگر را هم باقی و منعم بنعم الهی میدانند و دم محبت نشان میزنند پس همه شان را و غلط و نصیحت کردن
 در بنمقد مات منسوب است اینکه با درصاحب را بعمل آوردن بیاید و قوم نصاری این امر لازم است
 که از امر مذکور بکلی مثل فساق و فجار عبادت الهی و اعمال خیر را موقوف سازند زیرا که تحقیق با درصاحب
 نشان چنین است که اعمال خیر اصلا سبب نجات نمیشود پس آنها را مقتضای سعادت مندی تبعیت و
 اطاعت نشان لازم است غرض نبی تحقیق رشیق با درصاحب تمام انبیاء و اولیاء در مقدمه اقبال طاعت
 و عبادات بود و احترام میشود العیاذ بالله من ذلك نیست نتیجه اعتراض کردن جناب سالک صلی الله
 علیه و آله وسلم پس همه اقوام را لازم است که از امر مذکور احترام نمایند با جملة در تورات باین نهج مذکور است
 باب هشتم بر همه که با یکدیگر من امروز شمار میفرمایم خیال داشته عمل خواهید کرد تا که شمار رسید و بسیار
 شوید و داخل گردید و از زمین بکه بابت آن هیوا از ابناء و اجداد شما قسم کرده است و اوست نشود
 انتمی از دنیا نقله و در مقام دیگر چنین مذکور است باب چهارم پس اکنون ای بنی اسرائیل آن شرعیها و کجما

کون شمای آنو هم بشنود و بران عمل کشید که نماز نکافی یابید و در آن زمینی که یهود خدای ابا و اجداد شما شمارا
 سید به داخل شده و هارت آن بشنود یعنی اردنا ذکره در باب محمد کتب العبد و این چنین مستطوره و شایسته
 مقدس من هیچ بکنید که آینه باز بر بنی اسرائیل قهر نشود انتی اردنا بیا نه غرض چنین کلاما در مقام کینه
 تورت مذکور است پس اگر اعمال خیر سل آدم را مدخلیت در نجات نیست چرا ایوا هه خطا طاعت مقدس من هیچ را است
 نجات بنی اسرائیل که در آینه و جز اطباقی هر دو عبارت متقدمه نجات از موت و عدم رانت ارض موعوده
 قوم مذکور حاصل کردید اینکه پادری صاحب فاده فرموده که یکی خبر داده اند که پس که بسیار شخص و شخص
 بالا جماع علی سبیل الاستعمال در تورت و غیره شدیم لکن هیچ جانشان آن بخوبی است یابد پس اگر پادری
 در دعوی مذکور است که مستند بتفصیل نام بنام از صحیفه کتاب بهر بنی اسرائیل امر را که آنهم خبر داده اند باینکه اگر کفار
 شدند که ایمان آورند ایشان نجات از کفر و شیطان و جهنم حاصل خواهد کرد و بهر سخن از قوت آدم خبر
 و بهر مقبولان ایمان آورده نجات یافته اند و تمامی دنیا نجات خواهند یافت ثابت نمایند و الاطراف خواهد شد
 گواهی این دعوی که گویا که دروغ غوغا و با بدعتی که فرموده اند فاده پادری که محمد صلی الله علیه و سلم
 از ان برخلاف آن آخره چنانکه جمیع انبیا ایمان کامل و عقاید درست را سبب نجات دانسته اند چنان پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم عقاید ایمان صحیح را موجب نجات قرار داده و چنانکه نزد تمام پیغمبران اطاعت الهی و ایفاء
 عبادات طاعات را فی الجملة مدخلیت در نجات است چنانچه از عبارات تورت دریافت کردی موافق اینها
 جناب سالتاب صلی الله علیه و سلم هم ارشاد نموده و هرگز انجناب بدون سیرال عتقاد و درست روزه
 و نماز و حج و غیره سبب نجات قرار نداده پس طعن انجناب صلی الله علیه و سلم بوجهت فاده پادری
 پس قول محمد صلی الله علیه و سلم هم پیشتر از تورت دریافت کردی که حضرت موسی چنین فرموده است و
 شما من فطرت مقدس من هیچ بکنید که آینه باز بر بنی اسرائیل قهر نشود پس اکنون پادری صاحب مناسب است
 که از حضرت موسی مخاطب به بفرمایند که از نیقول جناب زان نکردن قهر و عذاب بنی اسرائیل بخش خدا

خدا قرار نمیداد بلکه اوست این قرار میداد که ایشان که می قسط نیک و مقدس می دهند خدا در عوضش آنرا در زمانه
 بعد از خود پادشاه باریان بین آنها را از دهنه خود فرو آورد و در باب بیعت کتاب بنام چهلین گوست پس
 آن حکما و حقوق و شریعت را که من امروز برای آموزم محافظت نمائید که بدان عمل کنی پس اگر شما آن
 حکما را خواهی شنید یا نخواهید شنید بران عمل خواهید کرد و میوه خدای توان عفو و رحمت را که بابت
 آن از ابا و اجداد تو قسم کرده است یا نخواهد داشت و بتو الفت خواهد کرد و برکت خواهد بخشید و اگر
 نقلی که از ابا و اجداد مثال افغان نشان از موافق تحقیق شریع مذکور مناسبت است که از دستهای خود بر
 حواشی همه توراتها و بیعنامه بوسیند که این برکت بخشیدن الفت کردن بنشین خدا قرار میداد بلکه اوست
 دین قرار میداد فاده پادری بلکه برخلاف آن آنها را باطل کرده بر کرب حجاب با کتاب صلی الله علیه و آله و سلم
 هیچ کتاب از کتاب بعد باطل نموده چنانچه در سابق معلوم کردی پس چه پادری بابت بیعنامه تحریر و
 بنامی بر خط منجمی بکمانیست فاده و پس ایغریان خردان مصطفی این سخنها بکلیه حسب الارشاد از یکدیگر
 انصاف و اوجیه سطره اند که در او ایمان کنون از شام بین اناس است که بی بضای کنیز صدق مثل
 مشهور اندیشید در مذمت حق اهل شریعت و ترجمه قول بی ثبات حصیتم کنون
 باید کرد که مذمت اسلام در دنیا چگونه جاری شده و شروع هرگاه که محمد صلی الله علیه و آله و سلم چهل ساله
 شد و بسبب شایعی شدن از حدیجه بیوه مالک سباب دولت کرد و دیدار نگاه وی فرمود که اندک تعالی ملازم
 کرده و فرستاده که دین بزرگان پیشین را عینی این آدم نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علی نبیا و علیهم السلام
 را از طور تعلیم جاری کنم و هم چنین بیچند سال مردمان را نصیحت نمودند مگر هرگاه که باشند های که دشمنی
 کردن آغاز کردند و مردمان مدینه اقرار معتقد شدن می نمودند و میار در مدینه طلبیده انگاه محمد صلی الله
 علیه و آله و سلم را که روانه شد و هرگاه که در مدینه مردم بسیار معتقد و تابعدار وی شدند در آن هنگام
 وی فرمود که حالا حکم الله تعالی شده که از شمشیر بیابان سلام را جبار کنید و می مردم را بسیار طریح نماید

نسخه
 در دست
 حضرت
 در این

داد و آنی که در میان ایشان طفلانی را و اسبابی در میان بخت خواهد آمد و اگر گشته شوند در بخت فرستاده شد و آن
 یافت و آنجا حور و بانو را با ظهور او این یافت و یک عقل درین تعبیه است که مردم را دوری کنند و هر که با یک
 فراموش شوند و خلقی که ایمان نیارند از شیخ بجان نمایند و مردم که راه از خود جان خود را به سلام قبول کنند چنان
 در تارکها ثابت است که از عرب تا ولایت افریکا و فارس هند وستان شهب محمدی و اوج یافت از غیر و یک
 عقل است و همه می بینند که بخت اندیشه شد بلکه نفسانی و از نور و نور و رستی طمع قرار می دهد که از خودی خدا این خلا
 است و از عقل بعید است که الله تعالی از زیر رستی شهب حق در دنیا جاری کند و از سبب آن که کار را بجان
 نماید و از ابتدای نامه از هیچ کلامی خدا ثابت نیست و اندیشه که الله تعالی پیغمبری یا پادشاهی اکا می فرموده که
 مراد و دنیا بر نور و ظلم جاری بکنید بلکه چنانچه در انجیل فرموده است که بر تو ام روی زمین بروید و خوشحالی بخیل
 بهر یک مخلوق نیست و اندیشه هر کس که ایمان می آرد حیات ابدی می آید یافت و هر که ایمان نمی آرد حیات را انچه آید بخت
 نزد یک عقل تمام است که این فرمان لائق خوبی الله تعالی است چه که ازین ترکیب دم از دل جان بیفتد
 مگر از طوطی صلی الله علیه و آله و سلم مردم در ظاهر یکتا بعد از میکردند و در باطن منکر و احسان
 سکین معاندین حضرت موسی علیه السلام نیز در حق آنجناب همین طرز متواتر گفت که صورت را بخت
 طریقه موسی این شد که هرگاه ایشان در خانه فرعون کافر تربیت یافتند و حال سلطنت و حکومت
 و برادر دیدند ایشان را هم خواست و غیبت حکومت بهر سبب غرض هرگاه ویران خانه آمد و شد شروع
 کردند پس سبب همان جباری که در فراج نشان العیاذ بالله کتاکت گرفته بود و شخصی را برای اودنی
 امری بپاک نمودند بعد از آن روز دوم خواستند که شخصی بکشد تا آنکه بکشد و سبب اینکه وی از دل
 بوده و ترسیدند که از ایشان را فاش خواهد نمود و لهذا ویران نمودند و هرگاه فرعون بر حقیقت حال
 امرند که مطلع گردیدند چنانچه از شهر مصر که رنجیده در شهر مدین فرستند و در اینجا قریب چای سکونت اختیار
 کردند بعد از آن خدمت چند روز نهادند که بران چاه برای آب کشیدن می آمدند می نمودند و پدرشان که

شانه که گاهین بود رفته اقامت اختیار نمودند و در آنجا مدتی عمر خود را در دنیا داری بسر کردند و از همان
 گزینها باری نشادی که خدائی هم نمودند بعد از آن خود را رسول الله قرار دادند و این امر را رفته از نبی
 اسرائیل ظاهر کردند و نسبت بیکه بنی اسرائیل را ظلم و تعدی فرعون بیچون جان بلب بودند و مشهور
 است که هر که دست از جان بشوید هر چه در دل آید بگوید ایشان یکی اطهار عتقاد و ایمان با حضرت
 نمودند هر گاه آنها را همراه گرفته بخوف فرعون از شهر مصر بفرین برآمدند و فرعون بحسب اتفاق عرق
 شد در آنوقت همه شهر را بقبضه خود در آورند و مردم را بصد هزار اقسام تطبیع و تحریف ترغیب و ترس
 کرده که حالبا که شما اطاعت یهواه خواهید کرد و برای شما هر وقت باران خواهد بارید و دوال اولاد
 شما و در هر امر برکت خواهد شد و یهواه شما را چنین شهر می آخل خواهد کرد که در آن نه رای شهید و
 جالیت اگر اطاعت نخواهید کرد شما یکی لعنتی خواهید شد و یهواه از شما بدشمنیست نابود خواهد کرد
 آنها را چونک شما را در کفرقتن شهر استعد نمودند چون ایشان استعد شدند ملک گیر بی ترغیب و
 خود و آنها را قتل نمودن شروع کردند و از لشکر خود هم هر که در امری مخالفت کرد و یا فی الفور از تیغ بچکان
 نمودند کسی که در گیر و سه هزار کس لشکر یا حتی در کشتن با نیطریق مینشان و شهر را در ج یافت پس بین
 شان بین خدا قرار بنیاد بد و رسول حق بودن شان ثابت نمیشود و بعد از اتم ده الحروف با صد کتاب
 من عتقاد فلک کلامی که در باب اصحاب جواب این تقریر خواهند گفت که بنا بر این تقریر باید که
 و خصم با اعتساف است چرا که درین تقریر ذکر معجزات موسی مطلقا و قوع نیافته با هم مقابل تصادف
 خواهیم گفت که شما نیز هر چه در عینم در حق جناب صلی الله علیه و سلم نوشته اید بنا بر این
 برده گانی و عصمیت اعتساف است زیرا که شما هم صلابان معجزات جناب صلی الله علیه
 و سلم نموده اید اگر نصاری خواهند گفت که نزد ما صد و سه معجزات از جناب صلی الله علیه و سلم
 مسلم ثابت است پس چگونه تعرض آن میکنیم ما خواهیم گفت که نزد من نیز صد و سه معجزات از حضرت موسی

مسلم است پس از این سبب تقریر کردیم تعرض معجزات موسوی فیه غرض هر چه نصاریحاً بکنار کون
 خود دارند و همان جواب نیز از جانب جناب سالمتاب صلی الله علیه و آله وسلم بفرستاد بجهت معجزات جناب
 سید کائنات بآثار ثابت است بشارت های آن جناب آنچنین و غیره موجود و ازین امر که کفار بآن جناب
 نسبت سحر و جادو میکردند هم منصفین اظهار نظر و این من این امر میشود که امواتی که عادت از آن جناب
 صادر میکرد پس با وجود اینهمه امور بدگمانی بآنحضرت کردند تقریر مذکور را ذکر نمودن سراسر بی انصافی است
 افاده پوری و سبب دمی شدن از غیبه پیوسته الی هذه الافاده نصیحت نمودند بآی این کلام بر سر
 طریقی و تحقیق است والا حقیقت چنانکه جناب سالمتاب صلی الله علیه و آله وسلم را حق سبحانه و تعالی در بیان
 زمان نبأ تحقیق حکمت و بصاحت حکم باظهار نبوت فرموده بودند انطابق می آنحضرت اظهار نبوت خود نمود
 چنانچه حضرت موسی بعد از مدت مدید از زمان ولادت شان پس حصول شادی که خدائی مأمور باظهار نبوت
 گردانیده پس چنانکه پیشتر معلوم کردی همچنین بدگمانی بآن جناب حضرت موسی هم میدادند نمود و از حال حضرت
 ام المومنین خدیجه کبری رضی الله تعالی عنهما بر منصفین ظاهر است که آنجناب بقدر مال و اسباب آشته
 ثلث ایشان را صاحب مال و ولایت توان گفت چه جای اینکه کسی بیک سبب شان صاحب مال و دولت نشود
 مال قلیل نشان از هرگز ایقت این نبوده که سبب تالیف قلوب بهما خلق کثیر تواند شد پس چنین بدگمانیها
 گردن محض بی انصافی است و هرگاه حضرت داود و ازین در با شادی که خداوند کرده اند پس اگر آنحضرت
 خدیجه کبری علیها التحية و الثنا جناب سالمتاب صلی الله علیه و آله وسلم هم در حالیکه آن پاک دامن سیه بود
 اند شادی که خدائی نمودند پس این امر چه جای طعن و تشنیع و نیک پادری صاحب فاده فرموده که در ابتدا
 تادیبی غیر خدام غلط را چنین نصیحت نموند که خدا را برای این فرستاده که دین حضرت ابراهیم حضرت
 موسی حضرت عیسی پیغمبران دیگر بطور تعلیم اظهار کنی منتهی محصل افاده این تقدیر تسلیم صد نصیحت مذکور
 آنجناب باینست که هرگاه حضرت عیسی نیز هم چنین میفرمودند که من برای تعلیم و احکام من موسی و ایما

و انبیای سابقین آنکه آمه بر برای مطلق باطل نمودن و با وجود این در تحلیل شتر و غیره مخالفت حضرت
و پسین سخن کردن بر جناب سالک صلی الله علیه و سلم از بکار اقیان نصیحت که بر وجه است
قطع نظر ازین تقدیرند که در و جناب النصیحت مسطور این بود که در اخذ برای این امر معوض کرده که هر چه
دین اینخیزات در مقدمه حد انیت حق تعالی ترک پرستش اصنام و صفات بتوتیه و سلبه جناب باری عز و جل
و در مقدمه حصول معاد و غیره بوده است آرا اظهار کنیم آنکه حصول لغبت خود را برای تعلیم شریع فرعیه اهل
میفرمودند و چگونه این امر نبوده باشد حال آنکه در جمیع حکام فرعیه اینخیزات نیز باید که شقوق نبوده اند پس چگونه
اینخیزت دعوی این امر میکردند که بر این تعلیم شریع اینهمه بنیاسبعوت شده ام غرض این در صاحب انبیا
امرند که واجب لازم است علاوه برین هرگاه مابقتضای دلائل سابقه نبوت آنجناب ثابت کردیم پس
یکی از وجوهای با مجال صحیحی که در من فرض و متختم فاده باری که هرگاه که باشند های که دشمنی می ای بده
الافاده حال حکم الله تعالی شده که اگر تمیز بین سلام را جاری کنید ای پادشاه صاحب که این بی نهانی
نیست یک حیثیت که ملازمان در نی مقام یکفالم این امر را ذکر فرمودند که در یک معظم هم مردم بسیار مثل
جناب امیر المومنین علیه السلام و حضرت حمزه و حضرت عبیده و حضرت جعفر طیار و فریدین جانشین و
مصعب بلال رضی الله تعالی عنهم جمیعین الی غیر ذلک عقاد و جناب میزدند و معتقد و متصرف بنیاسبعوت
شانند حال آنکه از معتقد کشتن این مردمان صریح ظاهر شود که آنجناب صاحب معجزه بوده اند حصول
اقرار و اعتراف نمودن جناب امیر علیه السلام زیرا که صلاح و تقدیر این آنجناب حدت من کمال عقل
فهم اظهر من شمس این من الماس است که هیچ دوست و دشمن انکار آن نمیتواند نمود و صاحب معجزه و نبوت
خدا بودن آنجناب هم از ملاحظه حال جنگ خیمه غیره حالات کاشف من نصف النهار ظاهر و آشکارا
و این نیز مشاهد احوال آنجناب واضح و واضح میشود که از دنیا و امور دنیا بنایت متفکر و کاره بود و
بر یکجا و منفعت نیوی هم که قابل عدد و شمار باشد آنجناب از احوال عزا آخر حاصل شده و زیسته در روح و بدن

اعانت سید المسلمین صلی الله علیه و آله وسلم انواع شقتهای کشیدند و با وجود آنکه دشمنان حق آنحضرت را غصب
گرفته آنعالی حضرت را نایب شیخ و ایدارسانیدند لکن شیخ حال هیچ کلمه ضمن بطلان نبوت جناب سالک
علیه السلام بران بدینسان متعقدین آنجناب بحکال رسوخ با این همه صفات جلیله منصفانز الیقین حاصل میشود
جناب سالک صلی الله علیه و آله وسلم پیغمبر برحق بوده اند علی هذا القیاس بنهم فی تصافی است که با درصیاب
وجه معتقد گردیدن اهل نیه را اصلا ذکر فرمودند غرض از غلبه مور صاحب معجزه بودن جناب سالک
صلی الله علیه و آله وسلم ظاهر میشود و الا این عقلا چه بقاء مدعیه معتقد گردیده بناحق خود را در تعب شقتهای
می انداختند حال آنکه تنعم نعم دنیوی بوده اند با جملة انیمه صحابه بطه و معجزات از جناب سالک صلی الله علیه و آله وسلم
قابل تبواتراقل آن بوده اند پس اگر با وجود انیمه در صیاح کجائی را داخل اخراهند و ادوات ثابت بحاج حضرت
موسی حضرت عیسی غیره انبیاهم از ایشان ممکن نخواهد شد و انیکه یا در صیاح حاف و منوره دران هنگام
وی فرمود که جالا حکم الله تعالی شده که از شمشیر بیسلام را جاری کنید پس گاه که خود حضرت عیسی
ارشا فرموده که آن شخص غالب اید بصیامی آهنی حکم افی خواهد کرد و اقوام و قبائل مثل کوزه های گلی
نهر خواهند نمود اگر جناب سالک صلی الله علیه و آله وسلم امر مذکور را اظهار فرمودند پس حضرات اصدار
را درین کدام جایی اعتراض نمیکند ایشانرا لازم است که بنا بر امر مذکور اقرار و اعتراف بحقیقت نبوت آنجناب مستطاب
نمایند با جملة حکم باقیام جهاد و شریکین امر دیگر است و ترویج دین بحیاط امارت خلا و ه برین حضرت
موسی تو ریست سندی شخصی که حکم بت پرستی نمایند چنین مقرر فرموده که آن شخص به ترین نایب قتل
نموده شود تا که شرارت در بی اسرائیل اهنیا بد پس اگر جناب سالک صلی الله علیه و آله وسلم هم برای رفع
فساد و شرارت بر بی بنیان کفر و بت پرستی این عقوبت واحد و سراسر کفر مقرر فرمودند که کافر و بت پرست
هر که باشد قتل کرده شود و این امر سبب ترویج اسلام و ایمان هم شد پس در پیغمده چه برهم شدن عیسی
حیث در باب نبرد هم کتاب استنادا به سطور است اگر برادر حقیقی تو و پسر دختر تو و بی بی همکار تو اید و

شکی در جهان عزیز باشد تراد پرده در غلاند و کوبید سایدند کی معبوان کی نهائیم از معبوانیکه تو بار و اسرار تو
 از آنها واقف نیند از معبوان آنموم که کرد اگر دشمنان و درازین زمین تا انظر یک میماند پس
 از وی موافق نخواهی شد و وحش قبول نخواهی کرد و قری کناه چرخ نخواهی اشت تو رعایت می خواهی
 تو ویرا پوشیده خواهی کرد بلکه ویرا بالضرر خواهی کشت بر قتل وی اول است تو بلند شود و بعد ازین
 دستهای همه قوم تو ویرا سکنسا خواهی کرد تا که وی بمیرد چرا که وی هست که تر از یهودا خدای تو
 بر کشته ساز و آنکه از یک تر از قید خانه زمین مصر بیرون آور پس نمی اسرائیل این بر نشینده خواهند شد
 و در میان شما با چنین شرارت نخواهند نمود الی آخر ما ذکر افاده پادری قوی مردم را الی هذه الافاده
 قبول کنند و جواب قول سابق اینست که هر کسکه حکمت پرستی نماید چه جای اینکه خود بت پرستی
 میبندد باشد برای می هم حضرت موسی علیه السلام قتل اید ترین حالات مقرر فرموده اند و از آن
 پیشتر معلوم کردی که آنحضرت فقط برای کوسا که پرستی سه هزار کس از خواریین خود قتل نموده اند قطع
 نظر ازین آنجا که بسیاری از مخالفات احکام فرعی هم قتل را مقرر فرموده و هر که امیر از ان پیور که
 واقع نموده ویرا هاند قتل ساینده چنانچه در تورت مرقوم است هر کس که بر پدر خود یا برادر خود
 لعن کند البته قتل نموده خواهد شد و وی بر پدر خود یا مادر خود لعنت کرده خوش بر خود دشمن است
 و آنکه یکدیگر را از زن همسایه خود زن نکند از زانی آنرا نیم هر دو البته قتل کرده شوند و هر که از زن
 پدر خود هم بستر شود وی بر یک پدر خود را کشته البته آنه و قتل نموده شوند خونشان بچو دشمن است و
 آنکس که از زن میجو و زدی نماید آنه و البته قتل کرده شوند ایشان کار و او را و بی نموده اند خونشان
 دشمن است اگر کسی با زنی بچو بد چنانچه بادن بخوابد آن هر دو کار کرده اند ایشان ضمر قتل کرده شوند خونشان بچو
 دشمن است اگر کسی جن دو مادرش را هم بکشد این بچا نیست آنه نه سینه نموده میانان بچایی نماند و اگر مردی را
 و آنکه کس البته قتل کرده شود و آن را هم کشید آنرا ذکر علامت برین است که آن مخالفان جنجید که کاتولیک و صید

در اقل می نمودند خود طلبا بهرست که در این امر هوای حکومت و رغبت تحصیل دنیا و خواست سلطنت را به دست
 پیشش شایع و در مکر و تدبیرش از اهل بنای کفر و جرات کفر ضلالت آئین توریت مذکور است هرگاه برای اقل
 نزدیک شوی بل اول بیایم صلح نماید گاه چنین آمده شد که اگر ایشان صلح را قبول نمودند و در بار کشودند
 خلق که در آن شهر است خراج کوار تو خواهد شد و خدمت تو خواهد نمود و اگر آنها از تو صلح ننمایند بلکه از تو قتل
 بکنند پس تو از اینجا صحره کن هرگاه هیواه خدای تو ویراد و قبضه تو بکنند پس هر مرد اینجا را از تو هم شیر بش
 زمان اطفال و مویشی را بایم آنچه در آن شهر باشد غارت کن تو غنیمت عثمان و در آنچه هیواه خدای
 داده است بخوشی از یکی شهر بیکه از تو بسیار و رواند و از شهرهای آن قوم با هم چنین کنی کن شهرهای آن قوم با هم
 شهرهای که هیواه خدای تو آنها را میراث تو میکند هیچ چیز را که دمی و ج باشد نزن گذاری بلکه از آنها را بکشم
 ما بود ما حتی آن موی که خدای تو از تو میبوی آنچه که هیواه خدای تو ترا حکم کرده است که آنها را بکشی
 خود را که ایشان از حیواناتی و کرد و دشمنان را میبوی که شما کن کار هیواه خدای تو بشوید از برای او و ناقله و طیور
 و مرغ و حیوانات و غنایم حضرت موسی خلق بسیار نموده چنانچه در باب سیم کتاب جبار تو هم
 بر دستورهای من تمام کنی من میبوی که مرا وید چرا که ایشان بختین همه علمها را نمود از من جبار
 این لغت کرد و من شما را کفتم که شما وارث من اینها خواهید شد از من و می شمارا تا بعضی از من نمود
 که شما وارث من شوید از منی که بران شیر شد و دست من و خدای تمام که شمارا از من
 خلقت چیده ام از برای ما و ناقله و در باب سیم و ششم چنین است که بخت شامت برای خود
 میخواهید ساخت و نه صورت های ایشان میخواهید از این ساخته کنید نه برای تصویرینک زمین تمام
 که به استقبال می بکنید برای اینکه منم هیواه خدای تمام شما حافظت ستمان نماید از ستم
 برید من ایام که شما بر سر جنتان قمار خواهید کرد و حکما می حفظ خواهید و در آن عمل کنید
 من بر شما بخت مبارک را بختی که شما را بختی که شما را خواهد داد و در جنتان میبوی که شما را خواهد داد

و اما اینکه وقت بیست و دو وقت چیدن الگو و وقت چیدن الگو را وقت کاشتن نخ ابر سید شما سید عالم
 خواهید خورد و شما با آرام در شهر خود خواهید نشست من بین امان حج اتم بخشید شما خواهد بود شما
 یک مجلس آمد بود من یکی مذکان از آن زمین دفع خواهم کرد و هرگز زمین شما نیز نمی خواهد شما
 دشمنان خود خواهید نمود و ایشان و بروی شما از عشیرت زمین ایند فساد و تحکیم از شما تعاقب صد کشت
 نمودند از شما تعاقب نیز اگر کسی ایند کرد و اسد شمار بروی شما از عشیرت زمین ایند فساد و تحکیم از شما تعاقب صد کشت
 شمار بروی شما اگر کسی ایند کرد و اسد شمار بروی شما از عشیرت زمین ایند فساد و تحکیم از شما تعاقب صد کشت
 به صرف نخواهد رسید که ذخیره موجود خواهد کرد و در من سکون در اد شما قائم خواهم داشت من شما
 نفر نخواهم کرد و من میان شما خواهم نمود و خدا می خواهد که شما را بیدار کنم و شما را بیدار کند خدا می خواهد که شما
 از زمین مصر بران آورم که بنده آنها شود و شما را بیدار کند خدا می خواهد که شما را بیدار کند خدا می خواهد که شما
 شود و شما را بیدار کند خدا می خواهد که شما را بیدار کند خدا می خواهد که شما را بیدار کند خدا می خواهد که شما
 من عمل کنید از من عمل کنید من عمل کنید از من عمل کنید من عمل کنید از من عمل کنید من عمل کنید از من عمل کنید
 تا آن که شود و شما را بیدار کند خدا می خواهد که شما را بیدار کند خدا می خواهد که شما را بیدار کند خدا می خواهد که شما
 از شما خواهد بود و شما را بیدار کند خدا می خواهد که شما را بیدار کند خدا می خواهد که شما را بیدار کند خدا می خواهد که شما
 بدین آنکه کسی شما را بیدار کند خدا می خواهد که شما را بیدار کند خدا می خواهد که شما را بیدار کند خدا می خواهد که شما
 اما طاعت آنها بکنم و شما را بیدار کند خدا می خواهد که شما را بیدار کند خدا می خواهد که شما را بیدار کند خدا می خواهد که شما
 روح بخشید و شما را بیدار کند خدا می خواهد که شما را بیدار کند خدا می خواهد که شما را بیدار کند خدا می خواهد که شما
 ارشاد فرموده که اگر طاعت من را بکنید و شما را بیدار کند خدا می خواهد که شما را بیدار کند خدا می خواهد که شما
 در چنین شهر خصل امید شد که در آن شهر کاشتن و شما را بیدار کند خدا می خواهد که شما را بیدار کند خدا می خواهد که شما
 از دین و شما را بیدار کند خدا می خواهد که شما را بیدار کند خدا می خواهد که شما را بیدار کند خدا می خواهد که شما

فرمود که راه خود را بپوشان و در طریقه سوسیه اغیار نمایند و درین کوفت خفا شوند تا بیخ سبیلان که روشنند قلم خود را بپوشانند
 تا آنکه بیانی چشم تو را بر نیاید از انظار محض است خدا فرمود که تا کمال ایمان در دست هر شهر و یا بر تقدیر جناب سالمت
 و ایام علیّه که مسلم کردید از انظار که در تاریخهای احوال این ملک تو نسبت به دین محمّی فقط از خوف شمس و طبع نیاید باشد پس
 در ذات این دین غش من سکون سکون و غضب است و این اختیار کرد و انداخته پادشاهین و فتنه دیک عقل از در حق دین و حق
 به این دین می بیند که گفت که مطابق آنحال است و مع که مذکور شد طریقه سوسیه طریقه خدا و دین نمیتواند شد بلکه نفسا و از رو
 و برستی طبع قرار یابد با فاده بچ که از خودی خدا از حق طلب معلوم شود که حضرت سکیم صدر مردم ایمان دهنده و عقل و جسم جاری
 فرموده شریفی و در این بخش یاد پس نسبت که باید صاحب لیدار باشد حضرت سکیم طبع از خدا و ارشاد فرموده که جناب
 مردم را مثل نموده شریف خود را در این دین و اندان این از خودی خدا بر خلاف است از عقل بعید که الله تعالی بر روی حق با
 در دنیا جاری را در سبب آن که از ایمان سازد و لکن قیامت است که در صورت زیادت عقلی باید صاحب عقل حضرت سکیم
 ثابت میشود پس اگر این را از انظار می بیند که با تیرام نمایند الا در مال که اگر برین تقدیر خدا خواهد بود بی خدای
 ایشان را از سبب بخت اعراض کشید پس حکم استنش ایشان را ضرور فاده پادشاه از ابتدای نامه انحر و سابق مذکور شد
 حضرت عیسیٰ چنین نشان داده است که اگر کمالی با آید بعضی آیهی حکم را بنویسد که در انحر و خلی عباد با سبب ظاهر
 پیش نویس که باید صاحب مذکور را با وجود اینکه سر متعین ترویج دین الهی است و بدین سبب با صلح و نسبت بهتر و خوشتر
 بوده ام بدو و نور ظلمت عیسیٰ بگویند که چرا صاحب حق و ستایش چنین می فرموده اند که الله تعالی
 هیچ نمی آید پادشاه را بان موعود نموده با حمله در صاحب است این رویم بی جناب سالمت صلی الله علیه و آله و سلم
 نکرده اند بلکه حقیقت است و ان سبب حضرت سکیم و انداخته با الله من کل ملک فاده پادشاه که با حمله نیاید در خیل فرموده
 اگر در خیل این حکم باشد و پس گفت حضرت عیسیٰ حکم خدا تعالی با الله من کل ملک فاده پادشاه که با حمله نیاید در خیل فرموده
 حکم بوده که در تمام دین مینماید و در حضرت در ملکهای بی هم شریف نبردند چه جای آنکه در شهرهای و روستا ^{الشقه} بعید
 انحر و بی جنبه چه جای آنکه ماسه و بی نور قدم نیست از مردم منور فرمودند پس هیچ نمی گفت آنجا که حکم مذکور

ثابت شد علاوه برین هرگاه اجتماع حصول حیات و اود مردم را در زمین خود اهل کرده اند پس اعتقاد ایمان را در زمین
 محض بصورت قرار یافت برین بر آنکه اگر مکررین بگویند که آنهمه معتقدین حضرت عیسی علیه السلام نبی و مصلح و پادشاه است
 قرار میباید که طمع حیات معتقد حضرت عیسی کردیده بودند و نه از محبت خدا پس باید در صیاح حجاب این را عذر اهل خود خواند
 افتاده و با وجود که ازین ترکیب الم و الا با و نه صاحب این را عذر اهل حضرت مگویند که با وجود این قباحت باز چرا ایشان صیاح
 را بجا آن کرده شریعت خود را رواج بخشید بلکه برخاسته باری غراسمه العیاذ بالله بکلامند که معترض شوند زیرا که پیشتر از
 توریت معلوم کردی که حقتعالی حضرت مسیح را چنین حکم فرموده است لکنی شهرهای آنوقت و ما بجان شهرهاییکه به او افتاد
 آنها را میزند تو یکسکه هیچ چیز را که در میخ باشد زنده نگذاری بلکه تو ایشان را یک قلم بونی تا ای ان فاضل که آنها یکی
 کارهای کریمه در آنک ایشان را معجوبهای خود کردند شمار اینها موزن پس سب است که از خدا غنا طلبیده بگویند که سبب
 همینکه تیر العیاذ بالله مردمان بلاد دیگر چنین را جارا گوش کرده فقط بطا هر زوفان معتقد حضرت موسی شدند
 و در باطن منکرانند تا اینرا از انجیل معلوم میشود که بعضی مردم باطناً منکر حضرت عیسی هم بوده اند و در ظاهر فقط معتقد
 بودند و در باطن پس گاه با وجود آنیکه حضرت عیسی هماد را واقع نموده و با آنیکه انصار و اعدا آن انتخاب نهایت
 اقل قلیل بودند باز سبب نفاق نشد پس اگر بنا بر حضرت موسی است که با تمام صلی الله علیه و آله و سلم هم با هم
 ابواب نفاق سد و ذکر دید پس چطور کن درین شهر عتیمای حضرت در غیاب حبیبیت در فصل سادس از انجیل یوحنا
 مرقوم است ثم قال لهم من اجل ان اقول لكم انه لا يقدر احد ان يقبل الي الان يعطي لك من الاب من اجل هذه الكلمة
 خرج كثير من التلاميذ الي ورائهم ولم يكونوا بعد يمشون معه فقال يسوع للتلاميذ عشر لعلم ايضا تريد ان لا تطلقوا
 ابائكم عن الصفات التي لا يسيدها الي من يترك كلام الحيات الدائمة لك قد امنحتن نعمنا انك انت المسيح ابن
 الحي فقال لهم الذين انما انتجتكم معشر الاشياء عشر وفيم واحد هو شيطان عني بذلك يوحنا سمعان الانس خوريط
 لانك ان سمعان سيدك فان احد الاشياء عشر انتي اکنون جواب صده خری را شمع می نویسم سبب آنیکه خصمه طول
 الدلیل است عبارت های آن را باره باره نقل میکنیم که نومانان طریق نیستند و خطا در کلام و قبح نیاید ترجمه

قول ثانیات حصه آخری الحال خلاصه همه سخنهاییکه از دیلهای معتبر بیان شد نیست سند
و نشانیهاییکه از انساب است آنها بر حضرت موصدا و عیسی از تورات و انجیل ثابت کردید و عقلمند
و مصفا نیمی بر حق بودن آنها و در مذمت ابودان و سایرین مطلق شک نیست چرا که متقی و پیر کار بود
ایشان قدرت معجزات دشمنان و چوهای کشین کوئی گفتن مطابق کلامها پیشین بیان کردن اینهمه
بر ایشان ثابت است موافق سوال اول و اصلاح دیلهای بسیار چند دلیل درین ساله بیان شد از اینها
عیسایان سالت محمد صلی الله علیه و سلم را بان بطلان میکنند الحال محمدی عالمانه انصافی کردن
نیاید که ایندیلها موقع و غور لائق اندیانه و عیسایان که انکار نبی الله بودن محمد صلی الله علیه و سلم
می نمایند پس درین جا بسکینند یا بجواب **حشمت** خلاصه اجوبه سابقه که تفصیل در مقابل
کلام پادری مذکور و بطور شد نیست که هر چند پیغمبر بر حق بودن حضرت موسی حضرت عیسی و نبیا و علیهم
السلام در نفس الامر ثابت است لکن پادری صاحب هرگز از نشانهها و اوصاف نبوت که در پیغمبران ظاهر و
متحقق میباشد بر آنحضرت بخوبی ثابت نکرده اند و از انجیل و تورات که بر اموزند کوراسته لال نموده اند
آنهم تمام است زیرا که منکرین حضرات مذکورین آنها را کتب منکره من الله میهند و انچه حال اندازد
یهود و نصاری است بولش هم شباهت نیست زیرا که اینهم در اکثر امور مخالف حضرت موسی
و حضرت عیسی هم هستند پس پادری صاحب لازم است که مذمت آن نبی ابون ایندیه را ثابت کنند
از بیان پادری صاحب اصلا بر نهی کاری آنهم و جناب صاحب معجزه بودن آنهم و عالیهای پیشین
بودن مطابق کتب سابقه بیان نمودن منجمله سکت منکرین باشد ثابت نشده پس اکنون ضرور
است که اموزنده کور را بر طریقه عقلا آنرا بپسند نمایند یا نه اثبات رسانند و الا محقر نشان از اثبات
اموزنده کور ظاهر و آشکار خواهد شد هر چه پادری صاحب در مقدمه الباطل نبوت جناب سالتاب صلی الله
عیه و آله و سلم فرموده اند از ما باجوبه بشافیه کافیه مدود و باطل میم و مقتضای عبارات کثیره حقیقت نبوت

حقیقت نبوت آنجناب را بدرج نبوت رسانید پس حال اعالمان ملت عیسوی را انصاف کردن میباشد که امور مذکور
 باقرار و تحقیقا و سزاوارست و عیسایان که آنجناب را سینه بر حق نمیدانند بجای که دنیا بجای سر حمله قول
بی ثبات چرا که ما مردم در فعلها می توانی در قرآن جست و جوی تقوی برپه نیکوکاری می کردیم که در جهان
 از ان جای نایب شیم و دنیا را بجای عیاست که نبی الله بودن نامکن است عجزات که سند دوم رسول الله
 است در روایت نشده بلکه وی خود بارها اقرار کرده است که در طاعت آن نیست مگر صبح و عصر و عشاء و نماز
 اگر چنین است پس کلامی را بگویند یقین کنیم شما خود دریافت کنید چنانچه پیشین که بی برونی است نشود مگر شما می
 بسیار نوشت که در کلام هاشمی شیخ مندرج بوده در ان از طرف خود شما منضم کرد و کلماتی خداوندی در
 بسیار نوشت بر این خود را زیاده از همه فضیلت دادید شیل آسمان زمین را نسبت به شش مقرر نمود و نور خدا را بیشتر
 از خلق الله قرار داد و کما فعلما می می صداقت این سخن بهم نرسد از رواج مذاهب اسلام هم سالت محمد صلی الله
 علیه و آله و سلم و همه سخنها می می و می شود چرا که آن سخنها لائق الله تعالی قرار نمی دهد چرا که در انما انفسانی طمع
 در دنیا و چه در مشیت هم داده اند **جواب حتمات** اینکه با درصیاحب بن عباس و عوی
 گرده اند که ایشان در قرآن فعلهای آنجناب بجای جست جو کردند در خلاف اتفاق و برپه نیکوکاری یافتند پس
 غلط صریح است زیرا که از آنجناب هیچ امری خلاف تقوی منافی برپه نیکوکاری هیچگاه صادر نشده و نه هیچ
 از قرآن مجید برآمد که در ان امور را که با درصیاحب بن عباس و برپه نیکوکاری نمیدانند در ان ایشان
 خود خطا کرده اند و الا لازم می آید که حضرت داود و حضرت سلیمان و حضرت ابراهیم و حضرت یعقوب
 این همه نبی متقی و برپه نیکوکار نبوده باشند العباد با الله منه و اینکه با درسی فاده نموده و حجات که سند دوم رسول الله
 است هم بخلاف هم نام است زیرا که اگر با درصیاحب بن عباس سالت با صلی الله علیه و آله و سلم را بگویند
 منواتر بودن آن متول را از نبوت هیچ نبی عجز از ان ثابت نتوانند نمود و آنجناب بی قرار این سخن نموده که مرا
 طاقت سخنرانی نیست من ف تعلیم نمیده ام هر چه با درصیاحب بن عباس بنموده بنایش غلط فهمی است

علاوه برین اگر آنجناب کاهی بر نظیر فقره هم ارشاد کرده باشد پس از قبیل این سخن باید متذکر حضرت ابراهیم
 ارشاد نمود و لکن چه بن جاک و خاکسترم با حمله شکر شدن حجرات جناب سالک صلی الله علیه و آله و سلم و ک
 نمودن آنکه یکبار در مصاحف ایشان این مقامات در ابطال حقیت آنجناب نوشته در حقیقت خبر
 عیسی علیه السلام که در دست که آنحضرت نسبت آنجناب نبوت یافته اند چنانچه معلوم کردی و اینکه افاده
 فرموده چنین شین گوی بر وی ثابت میشود پس برین طرز منکرین حضرت موسی حضرت عیسی علیهما
 السلام هم میشود گفت که پیشین گوی نشان ثابت نمیشود و بسیار سخنها را ایشان از ما سجد در آن سخنها
 در کتب و صحف سابقه مندرج بود و منضم نموده اند و ما به جواب ده و جوابا آفاده یاد کردیم و کلمات طرفدارای
 پیشتر نمیکور شد که حضرت موسی حضرت عیسی نیز سخنها را بسیار بیان کرده اند که طرفدارای از ان
 ثابت میشود پس منکرین در حق شان هم می تواند گفت که این سخنها را طرفدارای که ایشان در حق خود ذکر
 کرده اند و الا که از قلعهای شان صداقت آن سخنها بهم نمیرسد ازین معلوم میشود که آنحضرت پیغمبران
 بر حق نبوده اند و آفاده یاد کردیم و از رواج مذہب اسلام هم نمیکور پس از این متذکر گفت که از رواج مذہب موسی
 رسالت آنجناب و همه سخنها را میشود چرا که سخنها را شان لایق الله تعالی قرار نمی یابد زیرا که آنجناب
 تابعان خود را بسیار طمع نفسانی داده اند با ایشان ارشاد فرموده که اگر شما اطاعت من کنید من خود را
 شما را در زمین و در آسمان و در هر جای که خواهم داد که در آن نهیهای شما را می شنود و می بیند و در آنجا طعام مال
 اسباب شما را وانی خواهد بخشید لی غیر ذلک ترجمه قول فی ثبات آنحضرت انهم
 بیان شد که قرآن محمد صداقت خدا را چنانکه در تورات و انجیل مقدس آشکار است باطل میکند
 و سخنها را پیشین گوی آنها را که بروقت کامل شده دروغ می یابد و بخشش کناره را از اعمال مقرر می سازد
 برخلاف کلامهای پیشین خدا را که ما میگوید عیسی مسیح در آن راه و حق و حیات مقرر کرده رفته است
 پس چنانکه خدا صادق القول است اختلاف از وی ناممکن ازین سبب است که عقل قرآن بر حق و قول

خدا نمیتواند شد و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قراری یابد از اجرائی بپایب سلام هم ظاهر است که آنست
 مذکور نیست بلکه از زور و ظلم طمع نفسانیت پس کلام دیوش عقلمند بود و چنین نیست از مذهب خدا میتوان گفت
 عیسایان را یقین نیست که هیچ اهل اسلامی امروز از شخصه دریافت نموده مذریب سلام را قبول کرده است بلکه
 عیسایان متعصب جمیع انبیاهستند و صحیفهائی ایشان را کلام خدا انهمین بدان عمل میکنند همچنان محمد صلی الله
 علیه و آله و سلم را هم رسول سفینه و قرآن را کلام الله و او را سیکر و مذبح طریقه محمد صلی الله علیه و آله و سلم آنست
 داشتی قرآن مطابق کلامهای سابق خدا نه برخلاف آن خبر دادی چو این **حاشا** **حاشا** **حاشا**
 بتفصیل مذکور شد که قرآن مجید اصلا صدق خدا را باطل نمیکند و پیشینگی انبیاء را دروغ نمیکند و اند پس کلام
 پادری ذکر کرده سابقا از معرض اعتبار است و خطیبت اعمال حصول بخشش از شریعت موسوی و عیسوی
 هم ثابت است زیرا که آنحضرت هم طاعات عبادات و امور خیر را مقرر فرموده اند پس طعن کردن جناب سالار
 صلی الله علیه و آله و سلم بسبب مذکور بوجه اینکه پادری صاحب عاینا ینکه که امر مذکور ساقی کتب سابقه
 است پس هم سیکر بتفصیل آنرا بدین اثبات رساند کلام شان قابلیت قبول ندارد و افاده پادری
 پس چنانکه آنرا هرگاه که بیشتر از بیانات و احتجاجات ظاهر و آشکار شد که هر قرآن مجید صادق القول بود
 خدا را باطل نمیکند و کتب سابقه را دروغی قرار نمیدهد و از فصاحت و بلاغت و نظم عجیب چه پدید آن کلام
 عیانست که کلام انسان نیست پس بر کلام خدا اشرن و جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
 را بر او ان حق نفهمیدن صحیح بی انصافی است افاده پادری از اجرائی بپایب سلام هم چنین که
 هم نمیتواند گفت که نظریه اجرائی مذکور سوی هم ظاهر که آنست مذکور نیست بلکه از زور و ظلم طمع
 است چرا که ایشان هم را بسیار طمع نیاداده اند و هر که مخالفت شان کرده و یا بجان خود اندیش کرده
 دیوش عقلمند چنین مذهب را مذکور خدا نمیتواند گفت و الجواب الجواب افاده پادری عیسایان را یقین نیست
 اگر بود بگویند ما یقین نیست که کسی عیسایان آخر را با نصابه زیاده پدید عیسوی را قبول کرده است

چنانچه موسایان بقتل جمیع انبیا کردند و صحیفه‌های ایشان را کلام خدا شد و بران عمل خود و همچنین عیسی
هم چون حق فرمود و کلام آمد و چون انجیل قبول میکردند بشرطیکه عیسی آن سند را داشتی و در
انجیل خبرهای نامطابق با کتب سابق مثل دعوی غیبت الوهیت و غیره بیان میکردی پس چه صاحبان
جواب این کلام بآن صاحبان خواهند آید همان جواب از طرف ما هم ترجمه قول
بی ثبات پس بسیار مناسب است که همه اهل اسلام هم تحقیقات این سخن بکنند و یقین
است که اگر ایشان از خدا دعوت کرده اند و خواسته اند از منصفی دریافت نمایند پس الله تعالی این سخن را ایشان بشناسد
خواهد کرد که محمد بنی خدا صلی الله علیه و سلم صادق القول نبود و رسول الله بوده که بهتری خلق خود
نیخواهد نه رسول الله را پاکیزگی خوش است و خود پاکیزه است نه رسول الله را بلکه خلق الله محبت میفرماید
جواب حتمات هرگاه که احمیت نبوت جناب سالمتاب صلی الله علیه و سلم و سلطان اول
منکرین را بخوبی ثابت کردیم پس با هم مناسب است که بطرز یاد درصاحب بگوئیم پس بسیار مناسب است
جمیع عیسائین هم تحقیقات این امر بکنند و البته اگر ایشان بنیت خالص از خدا دعوت نموده است و
با نیت صاف دریافت می‌کنند که الله تعالی این امر را بر ایشان بشناسد و خواهد کرد که محمد صلی الله علیه و سلم
و سلم نبی صادق القول رسول خدا می صادق القول بوده و فرستاده همان پروردگار بوده که
خلق خود را بخواند آن درد کار که حضرت موسی و حضرت داود را مبعوث نموده ایشان را برای ترمیم
دین حاکم فرمود که مخالفان خود را یک قلم قتل و لاک کنند و رسول پیغمبر همان خداوند بوده که از پاکیزگی
خوش است خود پاکیزه است و خلق الله محبت میفرماید که لایکه بوقت مصلحت عذاب ایم نازل کرده که او
نه را را از خلقت خود هلاک می‌نماید چنانچه خود یاد درصاحب قرار و اعتراف این مرد و فقرات آینده
ترجمه قول بی ثبات که این سخنها از قرآن و از فعلهای محمد صلی الله علیه و سلم خلاص
اند که از آنها پاکیزگی خدا ثابت نیست و **جواب حتمات** هرگز از جناب سالمتاب صلی الله علیه و سلم

والله اعلم بالصواب

قول فی ثبات و در مقدمه نخستین کتاب علی بن ابی طالب (ع) را می بینیم که می فرماید:

قرار میدهد که هر چه از کلام خدا نامیست است که از سرای کسانان فرشته محفوظ مانده اند بلکه اینست که عذاب
تأییدی در نوح انداخته شده و اگر چه الله تعالی از بسبب کینه در زمانه نوح تمام جهانه عاشرت کرده و چند شهرهای
ولایت کفنان از آسمان بار و کبریت بارانیده خاکستر نموده پس با وصف اینهمه محمد صلی الله علیه و آله و سلم
کنه کار از تعبیر سزا شفاعت داده صدق خدا را بطل نمود **حواصص** **حکمات** **الارکان**

جناب سالتاب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم این را رشتا نمود که هیچ عالمی نتواند بکشد و معروف است
ایمانا خلق خدا را این عصى الله ولو کانت نسیباً فرستاد و انجمنه لمن اطاع الله ولو کان
عبداً مستیسا پس امره که کرد باید صاحب غیر نصف بودن خدا را تفرغ فرموده بکشد به بنای باطل علی الرطل

است نایابانیکه پادشاهی کرده که از کلام خدا ثابت است که از سرای کنان فرشته محفوظ مانده اند و از بهشت
در تبار یکدیگر فرخ انداخته شده پس باب انصاف ملاحظه نمایند که دیگر کدام دلیل و تحقیر ملائکه اند و از این باب
که عیسایان ایشانرا معنی فاسق و فاجر میدانند و قائلین امر میباشند که بعضی ایشان از بهشت اخراج شده اند
و در تبار یکی بنهم انداخته شده و بپایه مطیع و خجسته اعتقاد فاسد نمره میدانیم تمام ملائکه معصومین را از کلام و منطبق
حاشا که چنین شایسته است بوده باشد سبحان الله اگر ملائکه مرکب عصبان میشوند پس منجمها نیکه ایشان را
باینبار رسانیده اند لائق اعتماد و اذعان قبی نمائند و بنیان نبوت و رسالت خندید کرد و غیر عرض نمود میگوید
پادشاه صاحب مرکز کور را ثابت نگنند کلام شان از پایه قابلیت قبول سابق است الا عیسایین البته قائلین اند
که تمام منافی فحار میسر او بدون حصول عذاب بغیر اینکه عبادتی و طاعتی و اهری را واقع کنند و از این بهشت
خواهند شد و بیکدیگر کوشش از عذاب محفوظ خواهند ماند پس کمال تعجب است که خودشان که اعتقاد چنین امور
نموده خدا را منصف قرار میدهند و صدق آن پروردگار صادق القول ابطال میکنند بناحتی است

خدا معاذ الله آنجناب را که معصوم و بیگناه بوده اند بعضی کناهای را ان لعنی ساخت سبحان الله و صلی
 با وجود نسبت کردن چنین بی انصافی بجانب ایشان باز چگونه بجانب صلی الله علیه و آله و سلم نسبت
 استناد امر مذکور طعن و تشنیع میکنند شاید تا حال این شعر سامعه خراش نشده که هر که حال عجیب خویشین است
 طعنه عجیب بکیران چیزند بهر ابعلا ملاحظه کند بد که نصاری بجانب آنجناب معصوم و مطهر برای منفعت خود
 نسبت لعنی کردند بن العیاذ بالله مدینه مینمایند چنین اقبح قبل از رابر انحضرت رو امید دارند لکن اهل اسلام
 را اینقدر پارس و محاط نعیم و توقیر آنجناب است که هرگز چنین امور تقبیح را بجانب آنجناب نسبت نمیکند
 بین تفاوت راه از کجاست تا کجا پس اکنون اهل انصاف بیان فرمایند که تابع حضرت عیسی علیه السلام
 اند یا حضرت نصاری ترجمه **قول بی ثبات** از یخبر نماید که نزد اهل اسلام ثابت بشود
 اگر عیسایان از محمد صلی الله علیه و آله و سلم آنچه اهل اسلام بغض میدارند مگر صرف ازین طریق که وی
 مقرر کرده است و بهلاکت میرساند چه اگر اینطریق خدا و امر محبت و از عقل و اسلامش و نجات برخلاف
 است اینهمه سخنها ثابت شدند **جواب حشمت** اگر عیسایان از پیغمبر و از ان بغض و عداوت
 ندارند پس اینقدر زانی و مرتبه شناسی ایشانست حشمتی بعضی این را ایشان از توفیقات نیک عباد
 گند و آنی که ایشان اینقدر حق ایشانند که ماقابل بغض و عناد نیست مگر اکنون از ایشان این امید
 و سلوک مسلک انصاف را اختیار کرده مقرر و معترف حقیقت این طریق حق هم بشوند و از بغض و عناد
 این صراط مستقیم توبه انابت نمایند زیرا که اینطریق بهمانست که حضرت عیسی خبرش در انجیل داده است
 و هرگز اینطریق بهلاکت میرساند و اصلا از عقل و محبت خدا و نجات و سلامتی بعید و مخالف نیست
 چنانچه از اجوبه سابقه این امر مخفی ظاهر و آشکار میگردد ترجمه **قول بی ثبات** و چون دان
 ای مسلمانان اگر اکنون منصفی کنید پس یقین است که شما هم اقرار خواهید کرد که اینهمه عیسان را
 بحضور خدا هرگز نمیدانند زسانید **جواب حشمت** مطابق همین کلام ما هم میگوئیم که بعد

او که وضعه واجبیه بر اهل ملوک که در سبقت آنها را بیان نموده ایم خود تان ای که دولت عیسویه که نصابت
 کنید پس یقین است که شما هم اقرار خواهید کرد که این مذهب شما با وجود اینکه در عقائدات شما داخل است که خدا
 موجود اند حضرت عیسی برای نفی خود معاد العنسی میگردانید حال آنکه ادراول صریح استوجب کند اثر ثانی احسان
 مستلزم است تدبیر حضرت عیسی است این غیر ذلک من عقائد اکلم الفاسده هرگز بر کز عیسیان بلکه هیچکس از عیسیان
 خدا و معجزات او را ننموده اند رسانید **ترجمه قول فی ثبات** پس این نیز از عیسیان است که میگویند که
 رسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بطلان میکنند که خود را الزام میدهند که بغیر دریافت کردن مسئله چنین
 سخنهای **جواب حتمات** چرا خود را الزام بدیم که خوبی دریافت مسئله حقیقت نبوت جناب
 رسالت صلی الله علیه و آله و سلم شده ایم و از دلیلها میگردانند شما حقیقت نبوت انبیای سابقین ثابت شده است شما
 همان کمال خود را بهتر از ان نبوت آنجا ثابت نمائید شده و چگونه عیسیان میگویند که خود را الزام بدیم
 حال آنکه ایشان صریح در بیان غفلت بی انصافی میانند **قول فی ثبات**
 از سبب چنین غفلت یا مضغی نزد ما و کرد و را نمودن و استنهای میگردانند و از این سبب و معانی
 بشود کرد و را محمدی هلاک کردید و شما از غفلت بیدار نموده محفوظ خواهید گذاشت که از خوف و از تامل از نصابت
 دریافت مذهب حق که در قریب و نزدیک کتابهای انبیاء و در تامل مقدس مندرج است آنکه از زمان آدم
 شروع شد تا زمان آخری قائم خواهد ماند قبول نخواهند بود **جواب حتمات** هم باینست که اقتدار
 پا در عیایب برای مخطوط نصیحت بر همین طریق میگوئیم که از سبب چنین غفلت یا مضغی که عیسیان را از شما
 و از انرا کرده اند هرگز را و کرد و را نمودن و استنهای میگردانند و از این سبب و معانی
 بشود کرد و را عیسیان هلاک کردید و شما از غفلت بیدار نموده محفوظ خواهید گذاشت که از خوف و از تامل از نصابت
 رسالت صلی الله علیه و آله و سلم واقع گردید و انظر من الشمس بین من الاسر هم و آنچه در بعضی عهود
 حال عیسیان شده است و انهم در تواریخ مندرج قطع نظر از ان گذشته در زمان سابق عیسیان از روی

بود نهایت ضلالت شدند و کمال خالف قریب آن باده و خود حضرت عیسی با عترت صاحبان ملت عیسوی از
 دستشان مقتول و اصول گرفته و فاجعه و جوابه و جوابه با تجمیع شمار غضب آینه محفوظ خواهند ماند اگر از خوف
 و تامل انصاف یافته و مذهب حق اسلام را که خیرترین انجیل و غیره مندرج و موجود است تازانه انحراف باقی خواهند
 قبول نخواهند کرد و اینگونه پادریصاحت حکاکره که خبر ملت عیسوی در قوریت زبور و کتابهای باقیین مندرج
 است پس چونکه یهود این امر اصلا مسلم اند از مذمت کردن آن پادریصاحت و جهت لازم و هرگاه اگر انکار می
 نمایند خواهند کرد و ما هم بخوبی نسبت ازیم نمود که نشارت مذهب اسلام در انجیل موجود است بلکه بیشتر که در این رساله
 بحمد الله این ثابت هم کرده ایم چنانچه منصفین عالمی بود بهشت انیکه در ترجمه کلام پادریصاحت که در شد انکه از زمان
 آدم شروع شده تا زمانه آخری قائم خواهد ماند ازین فاعده مستنبط میشود که آدمی بر پادریصاحت انکون پید خواهد شد
 که از زمانه ایشان مذهب عیسوی شروع شده تا زمانه آخری قائم خواهد ماند پس پادریصاحت اصلاح عبارت رساله خود
 و این عبارت **قول بی شائبه** این است که بران نجات دهنده که الله تعالی عز و جل از روز
 ازل مقرر نموده و جمیع مقبولان و برگزیدگان را شکار کرده و عیسی برقرار جهان عیسای صحیح ایمان بیاورد
 تا که از پیش نهاد و ارشاد نجات بشود باینده عالمی مردم برای مسلمانان و یهود و مسیحیان و هند و جمیع قبایل جهان
 خواهد آمد و از این نقطه در چهار ترجمه عبارت رساله پادریصاحت که در **جواب شبهات** در این مقام که پادریصاحت
 حضرت عیسی نجات دهنده و کفار جهان گفته اند پس چند لمحات انیکه نجات دهنده حقیقی در ارضی ای یکبارگی
 نیست ایشانرا نجات دهنده گفتن هم نباید لیکن اگر ازین بگذرد که اعتقاد حقیقت ایشانرا در خلقت و نجات است
 اطلاقی و نه ظاهری و این را نیز باید پس لفظ دیگر که در مقام تعلیم صحیح است زیرا که کفار جهان بودن فرج
 شما درست و بیشتر معلوم کردی که انتخاب کسی قتل نموده و سچاکس میوه و عنود و جاد و قتل و علمشان قادر
 شده عرض هرگاه که با وجود قابل بودن اهل اسلام بحقیقت حضرت عیسی علیه السلام پادریصاحت باین نشان مخاطب
 شده کلام مذکور را تحریر نموده اند پس تمجید نشان عرض میکنیم که شمارا انیکه در ملت عیسوی لازم است که باین

نجات دهند که الله تعالی ویرایشل کیریم این از روز ازل مقرر نموده است غنی عیسای مسیح ایمان باریک ایشانرا
 بنده قبول نغز انجمنه خداوندی حقارت بجانب ایشان مکیند آن غیریکه بجانب جبرش داده است خدا بر همه قبول
 و مرکز بندگان بر آشکارا کرده و خود میگوید که جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم را بر انجناب هم ایمان بیارید که کار
 بخشش خدا و اوست نجات بشود و یارایند عاها می مروان بجهت عیسایان و جمیع بنده کسان هندوستان تمام توأم
 و قبائل جهان است خدا و اوستان با دوزخ مقام جواب کلام با درصاحب تمام رسید انجمنه علی فائده و لشکر علی الله
 اکنون آنکه واجب الغرض است بخدمت عیسایان معروض میشود **صحیح** که کسی از صاحبان ملت
 عیسای این سال را ملا حظ کند و بر مضامین جلیله او مطلع شود پس دل ویر این ملازم است که بمقتضای التوحی
 بالاتباع از الفقه عادت و محبت بین آبائی دست بردارنده از یکدیگر انصاف بجان او باحق که کامل مقرو
 معترف حقیقتین جناب سائب صلی الله علیه و آله الاطیاب بنویسد که در حقیقت ایندین هیچ مقام شک و اشتباه
 نمیداشند اگر ایمان ازین امر عرض انحراف کرده شود چه ابدی بشود و چه نیست بی این احساس است که اینجا چه خواهد بود
 رساله در دستش باشد انجمنه اینچنین می بیند که چو بدستی خوشنما و در سال خود نمیدرج کند و الا عصبیت بی انصافی و بی جمیع
 منصفین طلب هر دو کار خواهد کرد علی بن القیاس که توجیه امر مذکور شود و بر واجب لازم است که مضامین کلی ما آنها را در
 خود منسج کرده ایم جواب آنکه علی علیه السلام در تفصیل فرموده و جواب مسج کلام را فرموده است قلم انداز نماید و گرنه برابر انصاف
 عاجز بود آنکس که تخریج انجمنه است که اگر در یکباره در میور شود آن تحقیق ضرورت نمیداد با فرموده و جواب میگوید که این شخص در
 ابواب است خواهد شد با تخریج جواب این رساله جلیله المخطوط من عایت موز کوفه و منجسم است انجناب بر این عوالت ایند و انجمنه است که
 مضامین حقیقت که این رساله صاحبان ملت عیسوی را مع تمام توأم قبائل هندو بر علیه نما از حجت عطف و حق و ابواب هدایت را مستفید
 و اکنون این سال را بر عهد آلی بخت حضرت سالت پناهی میگویم چنانچه از ابامور مذکور نشود عیسایان که این میگویم که محمد
 علی بن النعمان طایا و الصلوٰه علی نبینا محمد و آله و احوالهم السلام تمام شد که انجمنه است که این
 اثبات نبوت خاتم النبیین صلوات الله و سلامه علیه و آله جمیع لطیفین الطاهرین

فب ٢٩٤٤٢ ⑤

CALL No. { ص ١١ } ACC. NO. ١٣١٤٣

AUTHOR صادق سيد محمد

TITLE تاسير المسلمين في اثبات نبوة خاتم النبيين

ص ١١

١٣١٤٣ ٢٩٤٤٢

تاسير المسلمين

NOT RECORDED
AT THE TIME

NOTED Date	No.	NOTED Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY

ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

